

به نام خداوند جان آفرین ، مکیم سفن بر زبان آفرین

من هیوا این رمان تخیلی و واقعی را بانام((هیوا فریاد آزادی)) خودرا تقدیم می کنم به :

تمام بزرگواران و عزیزانی که درراه سربلندی و عزت ایران جانشان فداشد، خانواده هایشان از هم پاشید توسط نیروهای امنیتی ، تقدیم به فرزندان ایران زمین که در خارج به سر میبرند اما قلبشان هنوز برای خاک وطن و جمع گرم و صمیمی پدر و مادر و دوستان می تپد. برای تمام زندانیان بزرگ که در هر گوشه خاک کشورم به جرم فعالیت های انسانی و حقوقی زندانی هستند . و نفرین برآنهایی باد» از مغول و چنگیز گرفته تا هر زمانی که این چرخه طبیعت هست» که می خواهند ایران را از بین ببرند اما هیچوقت نتوانستند ونمی توانند ایران همچنان پابرجاست از برکت خون شهیدان وجانبازان خاک کشورم. شاید خیلی ها در این مورد از من ایراد بگیرند اما من هم دست کمی از تخیلات مردعنکبوتی وبتن امریکایی ویا مرد آهنین آنها ندارم . هر ایرانی باید یک رستم باشد ویا کاوه آهنگری که پرچم آزادی در دستش دارد. امیدوارم باخواندن این بدانید که داشتن یک رئیس جمهور وحکومتی که برای ملت و مردم خودش زحمت می کشد چه تفاوتی برای قدرتی هست که برای بقایی خودش تلاش میکند.

از وقتی بچه بودم ، همیشه دوست داشتم خدمت کنم. وقتی هم وارد دانشگاه شدم با محبت و مردم خواهی خودم همیشه دوستان زیادی داشتم . که در کنارم بودند. و در تمام لحظات سختی و ناراحتی با من بودند. خداوند به آنها رحمت وبرکت عطا کند. این رمان تا شروع تخیلات من قسمت های زیاد آن واقعی می باشد اما دیگه با شروع تخیلات وارد فاز یک رمان می شود.

هیوا از کوردستان

خرداد ۱۳۹۲

سایه های شوم و تاریکی، از دشتی به دشتی از فانه به فانه ای میگذشت، ابرها می رفتند و شبها تاریکی بیشتری داشتند. شبی نزدیک پاییز بود. که جوانی از نسل منقلب روزگار برنیا آمد، نسلی که داشت به طرف سوختن و سافتن میرفت. سیاهی عجیبی بر آسمان بود. که شهابی بگذشت و در قعر دل سیاهی فطی کشید و ناپدید شد.

بربام فانه پیرمردی بود و تسبیح در دست، با هر دانه ای روزگاری گذشت، گذشت و گذشت تا کودک ما کوله پشتی رو بر پشتش حس کرد و مدرسه ای برید و معلمی با چوب در دست، و در دل آسمان فوشه های رگبار صاعقه ها که هر روز می باریدند گوش ها پر بود از صدای دلفراش و ترسناک آژیر قرمز بمباران ها، دل زمین تونل های بود برای امنیت جان. یاد باد روزگاری که می دیدم دل پاکانی برای وطن رفتند. نوجوانانی که بر خاک گلگون پرپاش شدند. و بیندم پشمانم، را بر نامردانی که از خون این عزیزان، فورند و شکستند. و دزدیند مراسمشان را و کشتند یادگارانشان را.

با هر صدای بمبی،، سرم در میان دستان پدر بود و و در دست پدر قرآنی برای محافظت ما، صدای هر انفجار، مرگ عزیزانی بود، که از دست می رفتند و فون ماندگاری از دلاور مردان ملت، یادم هست روزی که در هر گوشه فیابان چنازه بود و شیون و گریه، دیوانه وار بودیم و حاج و واج مردانی که تا چند لحظه پیش بوم لبفند می زدند الان یا نبودند یا اگر می بودند هرکس به طرفی می رفت. منم در گوشه ای می گریستم بقدر ترسناک بود. کودک، این طفل معصوم هزاران کودکی چون من که در زیر ترس و بمب بزرگ شدید. اما برعکس در کشورهای اروپا و آمریکایی که تا چند سال پیش حسرت کشور ما را می فورند و یک ایرانی کودکش مثل پادشاهی برپرفه افلاک بود. در میان هیله ها و نیرنگ های که بر خاک ایران زمین روا شد می بایست این آرامش از بین برود. و ایران و ملتش به نابودی کشیده شوند. با جنگ و کشتار می شود قدرت را در دست قدرتمندان حفظ کرد. نه تحمل و احترام به ملت سفتی که هر ایرانی در دلش بود و فواید بود. در آنطرف مرزهای من سفتن از حق کودک بود و آرامش آنها و بعداً فهمیدم که نمی فهمیدم بهتر بود. گذر جنگ در گذر زمان رفت. اما تکه های جنگ هنوز بود. در هر گوشه خاک عزیزم می گرفت جان ها را در مرز های این فاکم هر روز پای جوانی رو شکست و فانه ای رو بی پدر کرد و پشمان منتظری کودکی را در انتظار گذاشت.

این گاز کثیف شیمیایی هر روزی بلای جان همسرانی بود. که از شدت سرفی گونه های شوهران فود و اکسیژن زندگی شان چه گریه ها که نکردند. چه پشمهایی که ندرند در جایی که پدر باشد چنازه پدر بود. سایه تاریکی بیشتر و بیشتر شد. غم و نفرت و فقر داشت و پیروسی می شد بر روشنایی، ریشه ها رو موریا نه ها فورند ساقه ها داشتند رگ هیاتشون تنگ تر می شد برگها نه نوری داشتند و نه غذایی در این تاریکی در این جنگل هر شافه ای به طرفی نوری می جوید و این جنگل پایدار و زیبا هر روز و هر شب

شافه رو در خود فرو می برد در گوشه سیاهی نوری بود که روزی که باز می شد همه شافه ها شادمان بسوی نور و همینکه بانی تازه می کردند. گرفته میشد. و هرازگاهی این نور در نقطه ای از آسمان بود.

در پس فانه بودیم برای هر بازی کودکانه درها بسته بود و ترس ها رو ان دل مادران بود و عشق فرزند دشمنی بود بر بالای این آسمان آبی، چون عقابی که با هر فرودش هتما ویران میکرد یا دلی را، یا آشیانه ای از دلها را، بانها همیشه لرزان بود. این فاطرات تلخ پیزی نداشتند جز ترس، اما در پس این ترس، در پس این دشمن بازهم ویروس کوچکی بود که روان دلها بود که داشت برای آینده رفته خود را بر دل ها می بست.

پدر، چرا نمی توانم بروم کوچه و با دوستان باشیم مگه باهم ممرم نیستیم مگر من کودک نیستم، مگه تو بوم نگفتی که ما سیاهی رو شکستیم تا نوری رو ببینیم مگر تو نگفتی که برای من به فیابان رفتی و ((مرگ بر شاه)) کردی، مگر تو آن مردی نبودى وقتى مادر م می گفت: مواظب خودت باش می گفتی تو مواظب بچه باش من دارم برای آزادی و عزت بچه های ایران میرم تا سیاهی و میکروبهارو بکشیم همه باهم نابود کنیم طاغوت تاریکی را و ببینیم آزادی و رفاه ملت را پیشرفت کشور و صنعت را بسازیم کوچه های فرابات را پاک کنیم. ویروس ننگی که در هر فانه ودلی هست را پاک کنیم. آرامش ملت را بیشتر کنیم.

پدر، به آسمان نگاه نکن، آه نکش، دل را بیدار نکن، از تو هیپی نفواستم فقط نفواستم کودکی ام، در ترس مردن و انفجار بمب و فیابانهای سرخ و کوچه های پر زشیون را ببینم. کودک تو نمی فواست پسرهای بی پدری رو ببینه که مسرت پدر رو داشته باشند. پدر، تو بوم گفتی ما نفت زیاد داریم، طلا و نقره و آهن داریم مس و سرچشمه بیکران داریم. کوه و دشت و صحرا داریم و هی گفتی وگفتی که داریم و داریم و اما، ای پدر الان سفن تو شده داشتیم پس پی شد چرا پیزی که قرار بود داشته باشیم الان شده داشته ایم. دستهای پدر بر سرم بود و اشک هایش بر گونه هایم گفت فرزندم همه بودند اما غافل بودیم از اینکه باید آرام، آرام، رشد کنیم نه به این فیال که در این جنگل زیبا هر در رفتی زود به فورشید برسه، الان همه داریم به سوی سو (نوری) می رقصیم که که در غرب و که در شرق هست که در تاریکی و که در غرش.

ففته بودیم که صدای زیبای پدر گفت: عزیزم بلند شو نترس شاد باش که جنگ تمام شد. کشتار و ویرانی رفت دیگه در کوچه ها شیون نیست، دیگه فیابانها سرخ نفواهند شد. بلند شو که دیگه قفلی بر نیست برو و فوش باش و بازی کن دوستانت رو صدا بزن، فقط تکان خوردن لبهای پدر برایم معنی داشت و در پس این سفنان فواب بر وجودم سنگینی میکرد که گفتم بزار بفوابم من یادم نیامد و این پیزهای که تو میگی رو نمی فهمم یعنی چه چون ندیدم که آزادی و شاد بودن یعنی چه؟ و ندیده ام که هر روز و شب باید در پس پس هر کوچه شیونی باشه در هر دلی ویروسی که برنامه آدمیت رو بشکنه، آره پدر داشت مژده صلح و دوستی و آرامش رو بوم می داد که دیگه جنگ تمام شده نترس برو فوش باش که ایران آزاد شد رها شد ارزانی و محبت فزاینده بار

مدیریت های انسانی و دست دزدان اختصاری کوتاه میشود. افلاس گران و مسئولان خیانت کار به اشد مجازات می رسند کسی نمی تواند به بهانه قدرت و نفوذش در حکومت خیانت کند قانون، قانون است.

داشتیم سالهای کودکی را پشت سرمیذاشتیم و بهاد سازندگی و حرفهای دلفوش کننده و فریبنده سردار سازندگی شروع شد. نمی فهمیم بطوریه اما میرونیستیم در هر فانه ای هر پدیری فغانی دارد و آهی از اینکه کاملاً آزادی های اجتماعی بسته شده از پدر و دایی و عمو و اطرافیان فقط داستانهایی رو می شنیدیم که از شادی و نشاط گذشته می گفتند از رابطه فوب و با صفای دفتر و پسرها از مصیبت و اهترام بین خانواده ها، مردمی که منتظر آزادی و رهایی بودند مردمی که منتظر روزهای فوش سعادت و فوشبفتی بودند. با دستهای خود خود را در پناه خلاکت انداختند. آره وای فدای من داشتیم می دیدم از پوره ها از چشمان هرکسی می فهمیم که آره روزگارانی بوده که نه ترسی از مرگ بود و نه ترسی از گرانی و تورم نه حرف از اهتکار بود و نه خیانت به مردم گفته ها گفته شده اند اما تفکرات هنوز شسته نشده اند.

الان وقتی فکر می کنم چه آدمهایی بزرگی بودند و بفاطر اینکه می فواستند راه درست را به جامعه نشان دهند. به باور ادانگی پیوستند از شرق و غرب ایران از شمال و جنوب گرفته از مذهب اهل سنت و تشیع بگیر تا بهایی و زردتشت و دیگران از ملی گرایان و وطن فواه از روزنامه نگاران حافظ ملت داشته باش تا همه و همه، هر کدام بزرگانی داشتند که فاموش می شدند از پایمال شدن حقهای مظلومین از بزرگ شدن و قدرت گرفتن ظالمین از تفریب و ویران کردن شفصیت بزرگان مردم از بین بردن و کشتار خانواده ها از یتیم کردن فرزندان بگیر تا تا تا تا تا تا تا... پرا؟؟؟ چون شمعی بودند برای تاریکی پلی برای رستگاری، منبعی برای شادی و زندگی، از ویران شدن مسجرسی های مشهد تا دیرهای مسیمیان و آواره شدن یهودیان از ترویج فساد و ریا و فیانیت و قدرت طلبی در جامعه بگیر تا پشش شدن این و بیروس کثیف خودفروشی و فیانیت به هم همه و همه نه برای ملت بلکه برای پایداری و استمکام قدرت بود. تا کمی جامعه آرامش پیدا کرد جنگ شد جنگ فرهنگی باز هم می بایست آرامش از مردم گرفته میشد و نوعی حکومت نظامی فراگیر به هر بهانه ای باشد تا کسی روی فوش نبیند هرکسی فواست انتقادی بکند و یا راهی نشان دهد و یا دزد مملکت روبه مردم نشان دهد فاموشش کنند. بیاد کارتونهای پسر شجاع و پوپین، و سایر کارتونهای که برای شکستن طلسم و نجات مردم و اینکه ابرها را بردارند تا روشنایی دوباره بر زمین بتابند بیاد می آورم.

فدایا هم اکنون من در دبیرستان هستم و دارم برای کنکور درس میفوانم چه کنکوری، کنکوری که رقابتش ناسالم هست. از موقعی که این چند سال فهمیدم همه زندگی ام ترس بود نه برای من برای همه ترسی که می بایست در خود پرورش میدادیم که یهو کسی مارو به جرم اینکه فکر کرده ایم زندانی نکند کسی مارا به جرم اینکه دوستداریم راهت و آزاد باشیم به جرم انسان دوستی، به جرم طبیعت را دوست داشتن به جرم اینکه بگویی و فریاد بزنی من از دزدها متنفرم از فائنین به کشورم متنفرم از کسانی که هموطنانم را قتل و عام میکنند متنفرم از کسانی که بزر نفاق و دشمنی و شعله تعصب مزاهب رو ترویج میدن از نژاد

پرستی میان مردم از کسی که همه جوانان را بیکار کرده و معتاد معتاد معتاد به موادی که زندگی و انسانیت را از آنها بگیرد، یادم هست آن شبی که در شب چهارشنبه سوری سال ۱۳۷۷ پند جوان فخش فخشه دستشان بود بطور مردان بزرگ و قوی هیکل اما بی مغ و رعم و شفقت نیروی انتظامی با لگد به بانیشان در فیابان افتادند اصلا پرا پرا باید کسی نباشه فریاد بزنه به په مقی و به په چرمی، بگیر و ببر به بازداشتگاه نه بزن و بکوب بقدر ناراحتشم از بی غیرتی فودم از بی تفاوتی ملت از مرگ انسانیت در ایران زمین، نبود آن بودنهایی که بودند از امیدهای که نا امید شدند. یاد دارم روزی که در کشور ما به شعار عدالت و رفاه و اسلام انقلاب شد و عده ای به روی کار آمدند تا فرزندان این مرز و بوم را که سالها تربیت شده دانشگاه هایی بزرگ دنیا بودند را از بین ببرند. به این یقین دارم که هیچ کشوری در دنیا و هیچ فردی غیر ایرانی تحمل پیشرفت صنعت و آزادی کشور ایران را نداشت همه باهم دست دادند و مغزها را شستشو دادند جوانان را وعده ها که بیا و بریم به قله برسیم اما وقتی قله را گرفتند همه افتادند و له شدند جز آنهایی که قبلا میدانستند پرا دارن میرن بالای قله. نه برادری ماند و نه فواهری نه غیرتی نه شرفی نه ارزشی، در فیابان اعدامها دیدیم. که بطور یک هموطن را در برابر پشیمان ما فخش می کنند اما هنوز مثل راز بقا نگاه می کردیم و این فکر از ما گرفته شده بود که ممکن هست روزی این گرگ بد صفت بیاد و با پنگال هایش ما را هم بگیرد و با فوی درندگیش پاره پاره کند. ایکاش هر وقت جوانی را بالای دار بردند برای اعدام همه باهم فریاد بزنیم نه برای اعدام، آره در خانه ها اشک پدر و مادر، در بین دوستان بی حرمتی ها و در حکومت دروغ و ریا و شعارهای توفالی ترس و تورم و ننگ و فیانت به کشور و قانون و ملت. از افتخارات آنهایی بود که بودند.

با پشیمان فود دیدم اولین نیروهای ضد شورش آزادی فواه را وقتی که در یکی از شهرهای کورد نشین مردم می فواستند فقط در مورد شهادت یکی از علمای بزرگ راهپیمایی کنند. ماشینهای سیاه، مردانی پوشیده از فشم و نفرت برای هر نفر ۱۰ نفری بود بازهم فقط نظاره کردم داد و بیداد را کتک زدنها و ازیت کردنها را همیشه برایم پرابی بود پرا باید هر حرفی رو با کتک ففه کرد ایا ایران فقط برای پندتایی هست که دست در دلارهای نفتی دارند.

تابستان که گذشت و آن دوران با روزنامه یا تله تلکست بود جواب کنگور را میدادند قبول شدم واقعا بهترین و زیبا ترین روز زندگی ام بود. چون تنها روزی بود که توانستم شادی و فنده زیبای پدر و مادرم را بینم وقتی که فبر دادم تو بهترین دانشگاه و شهر ایران قبول شدم. دانشگاه تهران زیبا ترین دانشگاه ایران و با ارزش ترین از دیدمن البته بعد از دانشگاه صنعت شریف و امیرکبیر که قبلا بهترین دانشگاه منطقه بودند اما الان بفاطر سومدیریت های انسانی وضع فویی ندارند.

پندهفته بعد سوار اتوبوس شدیم و پیش به سوی ثبت نام، تو پذیرش و آموزش دانشکده مشغول ثبت نام بودم که با تمام شدن وقت اداری فوا بگانه دادند. اتاقی را که بهم معرفی کردند. رفتم پیداش کنم دیدم جوانی انبا بود. با احوالپرسی گرم و شوق جوانی باب سفن را باز نمودم. او از آذربایجان بود و من از کوردستان در این موقع بلند شدم که برم دست و صورتو بشورم

ودانشجویان اصلا باورم نمیشد توی یه چشم به هم زدن سیلی فروشان شد. عقده ها باز شدند، خریدارها آزاد، بکوب بزن برادران عزیز می گزیدند برای ففقان کم بودند بی سیم ها شروع به تماس گرفتند. نیروها آمدند. خدایا شاهد باش. و نیروهای انتظامی واقعا تا حد فوبی بر فورد مودبانه داشتند و فقط می خواستند این سیل فروشان این خریدارها، قاموش و آرام باش. اما نه دیر شده بود سد شکست و قدرت این سیل فروشان به راه افتاد حس میگردی داری تغییری در وجودت بوجود میاد همه آرام بودیم فقط می خواستیم چند نفری بیابند و به حرف هایمان گوش کنند. خریدار زدیم شما که با پول ملت و خون شهیدان و اندام بانبازان و دلاوری ارتش و ولایت هنوز داری قدرت می کنی و فرزندان خود را می فرستید نیویورک ولندن دلارهای ما را برای بیگانگان خرج می کنی جرات داشته باشی بیاید گوش کنی فقط گوش کنی گوش کنی نکشید ویران نکنید قتل و عام نکنید فقط گوش کنی برای یکبار در عمرتان گوش کنید.

وای فدای من ، باید وحشی گری را دیر توصیفی ندارد. بعد از نیروهای انتظامی نیروهای مخصوص خودشان آمدند نیروهای که فقط برای سرکوب دوره دیده اند نه نیروهای که با عقل و شعور با آدمیت و انسانیت سروکار داشته باشند نیروهای که فکر می کردند اینها مشتی دشمن هستند که دارند دلارهای و فزانه کشور را می دزدند دارند از قدرتشان برای نابودی آیندگان و فرزندان کشور سوئی استفاده می کنند. به انها گفته بودند بزنید، بکشید ویران کنید به نام اسلام و امام و کربلا و حسین و حسن و...

آدم با شعور چیزی که لیاقت نیست را بهت میگویم اینها روزی داماد تو می شوند. عروس تو خواهند شد فرزندان تو هستند. برای چه کسی برای کی داری می کنی تو داری برای بیگانگان فرزندان کشورت را از بین می ببری، نخبگان، تحصیل کرده ها، قبل از اینکه با توام را به هوا بفرستی بکوبی تو سر اون بچه ای که ۲۰ سال زحمت کشیده تا به اینجا رسیده برای آزادی تو زحمت بکشد برای مبارزه با دزدان کشور برای مبارزه با ففقان برای عدالت برای شرف ایرانی برای اعتراض به بستن صدای آزادی کوچکی که بود (روزنامه سلام) فدای من توصیفش مهاله فقط ایکاش نیروهای مخصوص کمی دوره در کشورهای فارسی میدیدند نه در پارکانهای شستشوی مغزی کشورمان به نام مذهب و دین دارند پاکسازی می کنند. ناله زجه مادران ، کودکان یوانان پیرمردها پر بود فونها گلوله ها آتش و دود لاستیک ها همه باهم بودند کسی نمی شنید، نمی دید. این همه ناله مادران را گریه و ترس پدران ویرانی و نابودی شرف انسانیت و ایرانی، اما یک نفر که بالای تریبون رفت و کمی گریه کرد بفاطر چند قطره اشکش که نمی خواست قدرتش کم شود و متزلزل انهایی که می ترسیدند قدرت و دلارهای نفتی را از دست بدهند به تمام قدرت به جنگ نور و علم و دانش و آزادی رفتند. به فدای آن دستانی برم که بوم گره کرده بودند. دخترانی که فهمیدم در برابرشان هیچم مادرانی که برای در آغوش کشیدن یوانان به میدان آمدند تا نزارند آن بی شرف با توام به دست نوکر کثافت بجمجمه شونو بترکونه ، میدان انقلاب گوی آتشی بود می خواست دوباره شعله ور بشه خریدار زد : ((ابراهیم بت شکن بت ها رو بشکن))

همه چیز در به لفظه اتفاق افتاد ان آرامش و سکوت اعتصاب به فون و فریاد و بیدار تبدیل شد. فهمیدم و فهمیدیم که زبان سکوت را با گلوله جواب می‌دهند ((برادر جان تفنگت را زمین بینداز...)) نه تفنگی بر زمین افتاد و نه باتومی تنها فون جوانان بود و جسدهای بی رمق عزیزان در ان سکوت فبری، فقط انهایی دیدند که بودند.

شب را پی بگویم. از ویرانی فواکله از تجاوز و نفاق از سبزی فروش ممله که برای پول گرفتن پاچه بردست گرفته بود تا تو شکم بچه ها کند. از کی، پلیس های که بنایت ها را دیدند. سکوت کردند کشتار را دیدند چشم ها را بستند. پاچه ها را دیدند که برای بچه ها باز شده اند و نشستند آی فدا ناکار تون کند پلیس که فریادی را شنیدید کمک خواست فقط فندی ری و دندانهاتو بهم فشردید. هریم دانشگاه را ناپاک کردید آی فدا ۱۲۴۰۰۰ پیامبر فرستاری این ملت فاور میانه را ادم کنند. نشدند فندتا فلسفه دان فرستاری اروپا را ادم کردند. بچه تا کی ذلت، کوکتل مولوتوف بزن گور پدر شون - اوووو فدای من تا دستها را گره کردیم تا دهن ها را بستیم و همت نمودیم نه موتور سواری جرات داشت پیاد نه سبزی فروش پاچه بردست سرکوپه. با به گل بهار همیشه اما فوشبو همیشه. اتوبوس ها آمدند، بردند شکنجه دادند اما هیف ایکاش ان موقع موبایل های تصویری می بودند نه اینکه همه را در ذهن جمع کردیم و عقده های دل شدند. گریه پشت سرهم مهندس و دکتر و فلسفه دان و حقوق نداشت همه گریه می کردیم برای دوستانمان برای بر فرورد یک حکومت به قول خودش فدایی، عادل، اسلامی، مردم دوست، آره ترسیدند خانواده های خودشونو فرستادن قارج، پولهارا انتقال دادند فرمان هارا برای سرکوب صادر کردند گوش ها را بستند برای شنیدن.

این نه صدای من نه صدای دانشویان صدای فرزندان خاک ایران بود فریاد زد ((ای نظامی ای بسیجی ای نیروی ضد آزادی انسانی نیروی ویژه ما ضد تو نیستیم ما دشمن تو نبودیم ما دشمن انهایی بودیم که داشتند و دارند نابود می کنند من و تورا دارند از بین می برند من و تو را صنعت و شرف ما را زندگی ما را عشق های من و تو را، همه و همه را دارند به ویروس ترس و مرگ و کشتار آلوده می کنند تا به بهانه فدا و دین و مذهب به بهانه اینکه ما تنها حکومت و مذهب هستیم در دنیا برای ترویج مکتب ما مقصد ما من و تورا به اسارت گرفته اند اسارتی جسمی و فکری بر فیز و بوسه برگونه های آن فرزندی بزن که شکستیش برو زیر پای آن مادری رو ببوس که بچه شو ازش گرفتی برو شلاق شکنجه حیوانیت را پرت کن والا بران و بدان یا حیوان درنده هستی، یا جلادی که برای قصابی وارد میدان شدی، همیشه دنیا برای عده ای نیست روزی که نیروی فرد و صنعت و قانون شکست و به دست انهایی افتاد که از کوچه آمدند و از هیچ به نوایی رسیدند پس راست گفته اند بترس از گدایی که ...))

بعد از چند روز لغو امتحانات شد و جو آرام، زندانها پر، و چشمها بسته، دلها شکسته و مادران فسته و نگران، بهار سبز فونین شد و سردر دانشگاه تهران شاهد دوباره کشتار و سرکوب، واقعا برکات شیخ و کراماتش قابل وصف نیستند. بنظر من و سایر دوستان این بود این جریانات طعمه بود از بالا و تصمیمات مفی خودشان می خواستند اتفاقی بیفته اما نه تا این حد حتی به دانشبوهای خودشان هم رحم نمی کنند و هر کسی باید طعمه باشه برای قدرت برای قدرت برای پول برای ...

بعد از آن سال دیگر جو دانشگاه امنیتی شد و حتی فخریدین چند دانشجو با هم جرم بود به بوانه های واهی به جان دفتر و پسرهای که با هم جمع می شدند می افتادند. نیروی شغفی و اداری و فراست و سبزی فروش و قصاب نداشت هرچی بی مغ بود به جان دانشجوها می افتاد. فرایا به نازم به آن کشور بی دینی که با دین مخالف هست چون می داند دین فردی هست نه راهی برای سرکوب، به نام تو بنازم به آن قانونی که هر شهروندی را با رئیس جمهورش مقایسه می کنه. فیانتی در کار نیست فرزند هیچ قدرتمندی حاکم نیست قرارگاه و لباس شغفی ندارند نیروهای تفرقه انگیز معنایی و جایی برایشان نیست. یه راهب، آفوند در کار سیاست و اقتصاد و اجتماع دقالتی ندارد. به استادها و ملت توهین نمیشه. فرایا به من یاد دارند. گفتند دعا کن اما همت نکن به سورافها پول بریز و آرزو کن. برده باش و مطیع، فکر نکن شک نکن تو مطیع سلطان باش. فرایا سلطان با توست یا نه فرایا دوست دارم من و تو با هم صرف بزیم من عقل و شعور دارم هنوز به تو معتقدم نه به آدمهایی که مثل فوادم هستند آنهایی که با قدرت و پول میشه خیلی هارو فرید و به جان هم انداخت. تو کدام سلطان را فرستادی به کدام سرزمین که رابط من و تو باشه که منجی من باشه نه نه نه تو هیپووقت به کسی ماموریت ندادی بجز به پیامبرانت فقط و فقط.

تمام شد کاغذی به دستمان دادند فارغ التمهیلی و سربازی، دوران شیرین سربازی را در روستاها و کوهها تجربه کردم. فانواره های که از فقر و سوئی تغذیه فرزندانمان در عذاب. بچول و بیسوادی بیدار می کرد ساره و ساره بودند شبی بافود عهد بستم فردا را پنهان تجربه کنم کسی باشم که باشم نه باشم که باشم. نشستم و تک تک دانش آموزانم را باهاشون حرف زد صبح و بعد از ظهر تدریس و صحبت، وای فرای من چه لذتی چه شوقی، آگاهی، دشمن نادانی و بچول و تاریکی است هر بگیر و ببندی، بله وقتی که دستی را در دست می گیری پروک شده دفتر یا پسری که ۱۳ سال بیشتر ندارد اما دستان و صورتی از کمبود تغذیه در کشوری که معدن طلا و نفت است. اما لانه دزدان دریایی، ففاشان شکرگرد اینطور باید باشد. وقتی دایره و سیستم قدرت محدود شد برای چند نفر هیپووقت ملت از حق خود بهره نفاهد بست. امیدوارم روزی فرا رسد که هر ایرانی ایرانی باشد هر ریال، دلاری و هر پدري شادمان و با دستانی پر شبا به فانه برگرده، مادران فوشمال و شاد کام بچه ها آزاد، دانشجویان پرکار و فعال و در هر اهزایی برای خود برای کشور بکوشند نیروی پلیس باشد نه انشعاب و ویروسی دیگره پیزی به نام ((حکومت و دولت و ملت)) نباشد بلکه فقط دولت و ملت انهم دولتی که هر دوره با انتقاب ملت به سرکار آید.

بعد از آن دو سال برای ارشد قبول شدم و اما در شهر اصفهان، شهر زیبایی بود و پر از زرق و برق مردمانی تا حد زیادی در رفاه و رفاه طلب در ترم اول که بودم توانستم دوستان با مرام فوادم را پیدا کنم در دانشگاه همیشه حس عجیبی سرتاپای وجود تو فرامی گیره حس میکنی که میتوانی دنیایی را تغییر بدی همیشه وجودت پر از قدرتی هست برای امنیت و آزادی دوستداری نه اینکه فودت به دمکراسی برسی بلکه جامعه هم باتو هم رنگ باشه و در یه سیستم و فضایی امنیتی بسته دور شوی همه قدرت ملت برای کشور و همه با هم بودن باشه نه اینکه افراد ملت ۷۳ میلیون نفر برای ۲ میلیون نفر تعظیم کنند. انهم در قبال تعظیم ترس و تنگ و بی اعتمادی نمیباشان شود. فاطره بدی که از این دوران براریم مانده انهم دوران اواخر دولت فاطمی بود که داشت

برای حکومت گندکاری هاشو ریست و راست میکرد و تا در داخل و خارج مرمتش بیشتر بشه و ملت را بیشتر در فشار بزارند. در موهطه دانشکده بودیم که چندتا موتور سوار یا به اصطلاح هراست دانشکده به جمع چند دانشجوی دفتر حمله ور شدند به بهانه پوشش و داد و بیداد و فغان و فحش و ناسزا ما با چند تا از دوستان جلو رفتیم و پادر میانی کردیم که با توهین و هجوم آن مردان کله پوک که زمانی دوره گرد کوچه بودند والان برای پول شستشوی مغزی شده اند تا جلو پیشرفت معرفت را بگیرند و به هر بهانه ای سرکوب کنند مواجه شدیم. اما کار از کار گذشت و بعزاز مدتی همه اعضاء شدیم بفضوص من که کورد بودم تمام توهمات را بوم زدند (آشوب طلب- ضد انقلاب- سردسته و...) اما من در یه جمله گفتم ما زاده خاک ایرانیم برادر هر ایرانی و عاشق هنر و پیشرفت کشورم و دشمن انهایی که می فوهند صنعت و مردانگی و کشور را نابود کنند. دشمن انهایی که می دزدند از بیت المال و تاراج کرده اند همه وجود این خاک عزیز را تعجب نکنید فکر میکنید پی نصیب شد سیلی های پی در پی بفاطر اینکه ما دشمن دشمنان ایران زمین بودیم. بعزاز مدتی و پادر میانی عده ای مساله تمام شد ولی در کل زیر ذره بین هیولاهای طلسم شده بودیم که صورتی چون دیو داشتند و تبرهای در دست که دور قلعه می پرفیدند می ترسیدند از میان این دور و غبار کسی بلند بشه و طلسم را بشکنند و تاریکی را نابود کنند. بعزاز ترم اول که گذشت اوضاع خاصی نبود اما در ترم دوم حدود ۷ نفر از دوستان شبی را باهم بودیم در باغی بیرون از شهر همه ناراحت از این همه زبر و ازیت دانشجویان آن موقع اوج فرار مغزها بود هر جوانی که کوچکترین فرصت برایش پیش می آمد می رفت و این بحث رونق زیادی در میان دانشجویان داشت. باهم می گفتیم ماهم برویم و در این میان یکی از دوستان آذرمون گفت: من میتونم تا ترکیه باهم رامت باشیم و شمارا راهنمایی کنم هر ۷ نفر باهم ،، منم در گوشه ای و به عکس دفتر کوپولویی که رو دیوار بود فیره شده بودم و صفای روستا بیارم امد عشق و شوقم برای آگاهی و یادگیری بچه ها. فکری بر ذهنم گذشت. گفتم بچه ها می دانید علت این همه فکر بچه پرا ما اوقات فراغت را به جای غصه و ناراحتی سپری کنیم، پرا سرگرم نشیم. من طری دارم همه ما دوستداریم و میدانیم نور ضد تاریکی است و دیوها تنها از روشنایی نفرت دارند و می ترسند. بیایید همه باهم در کوچه های فقیر نشین بگردیم و بچه های که میدانیم فقیر هستند را پیدا کنیم و برنامه ای برای درس دادنشون پیدا کنیم و ذهنشونو آگاه نمائیم. گرچه همه حاج و واج بودند و یهوئی فنده ای از همه اومد هرکسی به تیکه ای می انداخت بوم ،، منم هرچه حرف زدم فایده نداشت. بعزاز چندروز جردل باهم تصمیمی براین شد برای یک ماه هم شده تجربه کنیم.

این بود برنامه را ریفتیم و کپی چند کاغذ و آگاهی در ۳ معله فقیر نشین و در مورد تدریس همگانی و رایگان (ریاضی و فیزیک و زبان) به دانش آموزان دبیرستان و راهنمایی بعزاز ظهر چند ساعتی از پسپاندن کاغذها نگذشته بود. و در میان ما ۷ نفر یکی از ما فقط موبایل داشت اونم چه کلاسی،، چه ابهتی افتخار همه ما بود این موبایل در عرض ۱ روز حدود ۱۰۰ نفر زنگ زدند و دیدگه گفتیم کافیه و بقیه را جواب کردیم در حد آزمایش و به کلاس تقسیم شدند و دوره ای هر سه کتاب را تدریس میکردیم و ای فدایا چه مسئولیتی سنگینی در میان درس با بچه ها هم حرف میزدیم. یک هفته فقط یک هفته رابطه همه ما باهم چنان مملک شده بود که

کم کم داشت به درس و برنامه های فودمان هم ضربه وارد میشد انتظار ایشان از ما خیلی زیاد بود. تدریس، بیرون رفتن، دعوت کردنها، از ما وای وای وای در این مدت بقدرد پدر و مادر آمدند و فواستند که بچه هاشان بیابند و چه پسرهای که فواهش و تمنا داشتند. تنها مشکل بزرگ ما مکان بود و هزینه ولی تدریس ممانی بود با نزدیک شدن کار فودمان دیگر تدریس هارا به ۴ ساعت در هفته کم کردیم برای هردرس فدای فاک پاک آن بزرگانی شوم که از قدیم گفته اند: تونیک می کن و در دجله انداز که ایزد در بیابان هدت باز

سرگرمی ما زیاد شده بود. تفریح با بچه ها احترام فانونده ها تبسم پدران و مادران شوق بچه ها اما بزرگترین ضربه را در درس های فودم فودم از ترم قبل که معلم حدود ۱۸ بود به ۱۶ رسید. موع نیست مراسم من نمره نبوده مراسم من شوق و شادی پدریست که می دید فرزندش به جای کوفه رفتن و ولگردی و توهین کلانتری مودب شده وقتی تو هدف بزرگی داری بدان مردان بزرگ هم با تو فواهند بود. در فروردین ۱۳۸۵ بود که امتحانات به اصطلاح دانش آموزانمان تمام شده بود از پی بگویم از شیرینی به دست های پدران از حلقه شادی بچه ها، با چه سفتی از آنها فواهش کردیم بزارید ماهم امتحانات تمام بشه باهم جشن می گیریم اواسط تیرهم ما ۷ نفر درسمان تمام شد و جشنی برای ما گرفتند. آگه هر ۷ نفرمان می گفتیم جشن عروسیمون هست شاید هرکسی میامد باور میکرد من از اینجا به انهایی که بودند با ما از آنها تشکر می کنم و امیدوارم همیشه در پناه حق و ایزد بزرگ باشند و روزی همه باهم برای افتخار ایران کشور عزیزمان بکوشیم هر ایرانی لیاقتش از هرکشوری باید بالاتر باشد نه اینکه یک امریکایی سالانه ۵۰ هزار دلار سرانه داشته باشد اما یک ایرانی کارگر و کارمند به ۳ هزار دلار در سال هم نرسد زمانی که افتخار ما اقتصاد ما بود.

ان شب گذشت و بهترین فاطراتی بود برای ما و بعد از چند روزی برگشتیم به شهرهای فودمان تا حدی همه مشغول کار پایان نامه بودیم که در طول یک سال بعد همان کار را ادامه می دادیم و بعد از سال ۱۳۸۶ فارغ التمهیل شدیم، اما به فاطره جالب ترهم به یادم امر شبی که با ۴ نفر از دوستان و گروه بودیم من مشغول شستن ظرفهای که مال یک هفته قبل (البته ما باهم در یک خانه اباره ای نسبتا بزرگ و فویبی زندگی می کردیم) که صدای در را شنیدم پدری را با پسرش دیدم که لباس بلوچی برتن داشت و پسرش یکی از مودب ترین و باهوش ترین پسرهای بود که در درس فیزیک و ریاضی که باهاش کار میکردم می شناختم تا من را دیدند پدر بهم نزدیک شد و دستم را بوسید. کمی سفت بود برام که چنین مرد بزرگی به من داشت افلاص فودش را نشان میداد. رفتیم و نشستیم گفت: من کارگری بیش نیستم از بدبختی و فشار زندگی و ستم دولت و مسئولان مجبور شدم پیام اینجا تمام داری من ۲ پسر و دختری هستم که دارم به لطف شما و رحمت بزرگ خداوند این پسرم وقتی با شما آشنا شده نه اینکه در درسهام موفق بوده، در خانه هم به فواهد و برادرش کمک می کند. والان هم برای تشکر امدم همه ما بهم نگاه کردیم دوست عزیزم مهابادیم (شیرکو) بلند شد و رفت سر اون پدر را بوسید و گفت: پدر یعنی تو اینقدر از ما فوشمال وراضی هستی؟ و بنظرت ما توانستیم در زندگی تو اینقدر مفید باشیم؟ جواب داد من در این یکسال ونیم که شما با بچه من بودید تنها روزهای بوده که

آرامش داشتم و فوشمال بوده ۴۱. فوشمال از اینکه فرزندانم آگاه شدند. به واقعیت زندگی خودشان و دارند بهترین راه را طی می کنند بخصوص این پسر که الان سال افر پیش دانشگاهی است. ان شب شبی بیاد ماندنی بود و بعدا فهمیدم که احمد در رشته مکانیک در خود اصفهان قبول شده بود. نه او بلکه من مطمئنم در این مدت فیلی راحت توانستیم تاثیرات زیادی را روی فیلی از خانواده ها و بچه ها داشته باشیم. اما از یک چیز ناراحت بودیم که فقط پسرها را به تدریس قبول کردیم چون می ترسیدیم که با آمدن دخترها مسایل جانبی و هاشیه برامون درست بشه و در این موارد هم فشار زیاد به ما وارد میشد و به قول دوستانم چند نفر از اهل پشه های فضول ویز ویز زیاد می کردند و در این اطراف می گشتند. و حتی چندبار از طرف مسجد ملل هم اصرار داشتند که پنین کلاس های در مسجد باشند و با هزینه زیاد انها هم حمایت فوایم شد اما ما بهتر از همه می فهمیدیم که هدف انها از این کار تبلیغات برای خودشان بود و سوئی استفاده از ما برای مقاصد خود. فوب شد به لطف خدا تا مساله داشت بزرگ بشود و بفوایند ما را زیر ذره بین خودشان قرار بدهند. کار و بار و درس تمام شد.

در اینجا باز هم درود بر دوستانم که باهم برای همه کوشیدیم و درود بر آن پدران و مادرانی که همیشه در کنار ما و با ما بودند. و سلام بر افتخار بر آن بچه های عزیز و گلم که با شلوغی های خودشان و تکه های که می زدند و شوق یادگیری شان همه و همه عزت ما بودند. سپاس از ان فدای بزرگ که در این مدت ما را از شر و پلیدی هر پلیدی و نابکاری محفوظ داشت و به موقع خودش ما را از الطاف خود بی نصیب نکرد.

یکی از علایق ما باهم بیرون رفتن در شب های فوب بهار و تابستان بود. با ۳ نفر از دوستانم که یکی از انها ترک اهل فوی بود (امیر علی) و همان دوست آذری زبانم (صادق) و دیگری اهل کرمانشاه (آرش) قوی و درشت هیکل چرب زبان و اما آفر معرفت در حدود ساعت ۱۰ تا ۱۱ شب بود که در اطراف زاینده رود قدم می زدیم. آواز دلنوایی را شنیدیم یکی گفت: بابا این مهستیه دیگری گفت ول کنید هاید س او مده، منم که وجودم در گوگوش بود فریاد زدم گوگوشوووووووووووووووووووه

وقتی بلوتر رفتیم تقریبا نزدیک هم بودیم حدود ۳۰ نفری جمع شده بودند و دو دفتر باهم داشتند می خوانند آهنگ نوایی نوایی. من که گریه کردم این صدا را شنیدم دو تا دفتر فوش قیافه فوش اندام بجزاب داشتند می خوانند چشمامو بستم فکر کردم تو استاد یوم آزادی هستم. اوایل مرداد ماه بود و کار ما هم تمام شده تلقی میشد. فکرش را بکن به جوان ۲۶ ساله در اوج جوانی چه پنهان کنم. از درد دل وقتی می دیدم حرکت زیبای لب ها را نرمش دستها، و آرامش حرکات موزون سر اون دختر زیبا را وقتی بعد از ۱۵ دقیقه تمام شد به کف برایش زدیم. و تشکر کردند و یهویی پیرمردی فریاد زد حدود ۶۵ سالی داشت فکر کنم گفت: عزیزانم دردتون به جونم که داغ دلمو تازه کردید. فاطرات جوانیمو زنده لعنت به اون بیاد که قامت جوانها را شکست و شادی را از همه گرفت.

دوست کرمانشاهییم، رو تگوه که با هر حرکت وزبانی بود بعد از اینکه فلوت شد و فواستند برگردند سر صحبتو باز کرد از قضا آنها ما را می شنافتند وهم دانشگاهی بودیم هر دو اهل ساری و اطرافش، یازدهم هست هر دو ساعت ا بامداد بود یهو یی پریدم وسط حرفهایشان که می گفتند ما را می شناسند و هم دانشگاهی هستیم. منم از هول شدنم گفتم یه حرف درست و حسابی بزنم که به آنها گفتم: وای در فواکله که بسته شده الان می فواهید پکار کنید که جواب دادند فانه داریم در شهر اما امشب پدر و مادرم هستند. و فهمیدم این دو دفتر باهم فامیل هستند و این پدر و مادر یکی از این دفترها به نام مریم است (کسی که بعدا باهم رفیق زندگی ام شد). و این شب افرین شب ماست و فردا عازم دیار خود فواهیم شد و میریم فدایا زن و مردی که نزدیک ما بودند تبسمی کردند و من تمام وجودم پر زعرق شد این همه حرف زدیم و شوفی کردیم با دفترها و گفتم پرا این همه دفترها آرامش دارند بفاطر این پدر و مادر بود. سلامی عرض کردیم وهم سفت بود وهم فوش من به یکی از آنها واقعا یه مثبت عیبی داشتیم و هم زیبا بود و فوش اندام و بلند قد از ته دل دوست داشتیم بغلش کنم اما غلط کردی بشین بغلش کنم. مگه شهر فرنگه همان بهتر که مسرت بفوری، مسرتا مگه موبایل بود تا شماره بدیم و شبها باهم اس ام اس بازی کنیم یه شماره فونه پدری بود که جرات نداشتیم بگم تلفن داریم به همه (دفترهای که آشنا می شدم می گفتم: تو روستا هستم و تنها یک تلفن داریم که عمومیه باید به این پسرها و جوان های امروزی مسرت بفوریم که اینطور موبایل تو دست دارند و تو موبایلشون پندین شماره رمزی با شلکک های متفاوت دارند.

هیچی، مرد میانسال، پدر مهربان دستشو جلو آورد و سلام کرد و با تک تک ما دست داد. تو دلم گفتم فدایا که پدر زخم بشی. کمی حرف و شوفی که باهم زدیم سید روبه ما کرد و گفت: من در سربازی دوستان کورد زیادی داشتیم و یک بار که مریض شدم در فانه آنها مثل بچه خودشان از من مراقبت کردند تا فوب شدم بقول خودش هر دو سال ۱۳۵۰ بوده در منطقه سردشت و اطرافش، دیروقت شده بود که سید گفت: بهتره برگردیم منم گفتم فرصتو از دست ندم چیزی بگویم و یک خود شیرینی بفودم گفتم فنگ نباشزود بگو سید سید بفشید اجازه بدید برم ماشین براتان بگیرم گفت نه ماشین داریم وای فدای من ما کسما پدر زخم چه رائنده باهالیه تو فیالات بودم که کاغزی به دوست کرمانشاهییم داد آدرس و شماره تلفن نوشته بود و فرمودند: هر وقت آمدید ساری بهمان سر بنزید. رفتند و یهو یی یه دستی دور سینه ام حلقه شد و فشار میداد تو گوشم گفت عاشق بدبفت کبوترت رفت. از کجا دونستی،، تابلوی تابلو بودی به قول دوستم بریم قلیانی بکشیم و پیش بسوی فونه. شماره و آدرس نوشتیم قرار شد در فرصت مناسبی بریم آنها، پند باری هم با او و فانواده اش حرف زدیم حرفهای عادی اما این مس بهم می گفت: دیوانه از پدر اصرار و از مادر دعوت از دفتره هی از فوبی کوردها می گفت و دشت و چمن و بر فهای زیبای کوهستان بفهم افه تو ناسلامتی دو کلاس سوار داری بفهم، نفهمیدیمو نفهمیدیم.

بعد از آن خواندن اشک پشمهارو نگو دق دلها را ول کن صبح شد و درد دوری و فراق دل باور کنید دلدادگی و عشق هم باید تربیت بشی تا بدونی بطور برفورد کنی ماکه بچه دوران جنگ بودیم و زندان ننگ حسرت بازی کودکانه را داشتیم هیچ روزی را بیاد ندارم که در آن روز و در آن دوره از زندگی به چیزی که فواسته ام برسم کفش و پیراهن ورزشی موقع دبستان در راهنمایی بهوش رسیدم دوپرفه کودکی در دبیرستان و... در درد دل هرچی بگویی بازهم کم است. ان شب وقتی روی شنوا دراز کشیدم و صدایی شنیدم وقتی پشمم را باز کردم. مریم برایم پایی و کلوپه آورده بود و دقیق پشت سرش ماه بود یاد یک اهنگ کوردی افتادم که می‌گفت: ((دووی شه وو که به ناز کردووته سه ربام - به و مانگه شه وو در سه رو لیم شیواند - نافر نه م دی بوو حتی کوو دووی شه وو - دوو مانگ بررووشی له یه ک تاسمان)) دیشب که باناز و غمزه ات آمدی سر بام فونه و مانند ماه منو پریشان کردی تا بهال ندیده بود که دوماه در یک آسمان بردفشند. نشستیم و در تنهایی زیبا حرف زدیم حرفها فصوصی بود اما آرام بفش ترین رویای زندگی کمی که اطراف را نگاه کردم دیدم مادرش از دور دارد اوضاع را بررسی می‌کند. یعنی منتظر یه جرقه بودیم از م پرسید چکار میکنی منم گفتم بزار وضعیت دکتری مشفص بشه بعد برای آینده ام تصمیماتی دارم. میدانستم که می‌فواست در مورد اینکه اینقدر همدیگر را دوست داریم چرا باهم نباشیم و عقد کنیم. من به او گفتم: مریم من برای اینکه یه گوشی موبایل بفرم هر دو ((یک میلیون و دو یست هزار تومان باگوشی)) از پس انداز بگیر و کار کردن تا توانستم بفرم الان بطور بفواهم یه زندگی را بگردانم و قبول مسئولیتی بزرگ همینکه این حرف را زد سکوتی بین ما شروع شد. مدتی کمی گذشت بلند شدم و گفتم بهتره بریم در جمع، همیشه ما شعبای افر به فعالیت و تکاپو می‌اختیم از شب امتحان بگیر تا شب های فاطره انگیز، دیر وقت بود و وقت فواب سیر که قدم میزد رفتم پیشش تشکر کنم ازش، کمی که حرف زدیم نگاهی بهم انداخت و گفت: پسرم دخترم قبل از آشنا شدن با شما چندباری از تو و دوستانت پیش ما گفته بفصوص از اینکه گروه فوبی داشتید و فکر کنم به صورت حق تدریس هم در دانشگاه به شما درس می‌دادند و چندباری هم در کلاس های تو بوده. سید شما لطف دارین منوم اگر بفاطر محبت و احترام شما نبود هیچ وقت این بی ادبی را به فودمان نمی‌دادیم که ۳ روز شما از ۳ نفر غریبه با این همه محبت پذیرایی کنید. و از محبت فرزندان آگاهم امیدوارم هر چه لیاقت بزرگی و شان شماست قسمتتان بشه.

فردای آنروز هر دو ساعت ۱۰ صبح از ترمینال حرکت کردیم و به تهران که رسیدیم هرکی به سمت شهر فودش رفت و تا مدتی من سعی می‌کردم کمتر تماس و ارتباط داشته باشم چون موقعیت زندگی ام بطوری بود که حس می‌کردم هر چه بیشتر باهم در ارتباط باشیم بی‌قراری هایم بیشتر میشه.

شهریور ماه بود که جواب دکتری آمد البته بعد از گزینش ففوری و کارهای گزینشی و مصافحه های مربوطه وای فردای من از ۷ نفر گروهمان ۵ نفر قبول شدیم که فدارو شکر ۴ نفرمان در تهران بودیم،،، وای وای وای وای ...

باز هم به لطف خدا و ایزد بزرگوار در پی علم و دانش توانستیم در بهترین شهر و دانشگاه قبول شویم، همیشه تهران گریه شلوغ است اما واقعا آدم را پخته میکند و در فراز و نشیب زندگی اگر بفواهی درس های زیادی را یاد می گیری. اما این نظرم برعکس سفنان زیبای دکتر شریعتی بود که فلوت و تنوایی را بهترین دوست آدم می شمارد، بیشتر اتفاقات زندگی من هم از ورود من به تهران شروع شد دورانی که تمام وجودت را برای خدمت به عزیزترین پیذهای زندگی که در درجه اول پدر و مادر و بعدا کشورم و ملت بود صرف کنم. این فبر نه اینکه برای من زیبا بود برای هم فامیل و دوستانم فیلی بوم ابراز فوشالی می نمودند. برای جوانی که هنوز به ۲۸ سال نرسیده، با مریم هم تماس گرفته بودم او هم گفت: که میاد تهران پیشم تا کار و بار را جمع و جور کنیم و پیشم بماند. تا حدود ساعت ۵ بعد از ظهر در دانشگاه بودیم، تا هدی کارهای ما جمع و جور شد. وقتی که فرصت ثبت نام موقتا تمام شد. در پارک لاله نشستیم و برایش از فاطرات گفتم فاطرات تو بجم قبيله ای از بربرها که می فواستند با چوب و پمق و پاچو سبزه زارهای فوشبو را له کنند تا دیگر هیچ لاله ای رویش نکلند. و کسی از درون سیستم و نباید به بیرون پاسگو باشد. همین طور که به مرخوا ادامه میدادم دیگه بغض گلویم را گرفت. و گفتم گفتنش ساره است اما دیدنش و بیاد داشتش عذاب یکی از بچه های دانشبو میگفت وقتی شیخ های نامرئی دیوصفت به فوابگاه حمله کردند یکی از آنها را می گیرند و با گریه و زاری می گوید بوم ره کثیر زن و بچه دارم من فقط یه سبزی فروش هستم و عضو بسیج ممله بوم پول دادن و گفتند برو فقط بزن و بکش ممنون از انقلاب پر برکت ۱۳۵۷ و ممنون از شهدا و بانبازان عزیز که برای چنین کسانی تلاش کردند و پرپر شدند به این جمله یقین دارم که الان هیچ بانباز و شهیدی از این وضعیت راضی نیست و ازین همه افرادی که در مسند قدرت هستند و فقط به سکه و طلاها و قدرت خود می اندیشند ۳۵ سال حاضر نشدن بمنز دایره قدرت خودشان اجازه بدهند افرادی متفحص و مردمی وارد شوند. انقلاب ها از دل ملت ها بیرون می آید اما، این خود دسته تبر است که با کمک تبر جنگل را نابود می کند و الا تبر بی دسته هیچ است. بقدر ساره مردم رد می شدند، ماشین ها کی یارش هست فریاد وزبه جوانان را نگاه کن مریم در ان مسیر یادم هست حدود ۵۰ موتورسوار برای چند نفر بقدر دانشبو ها را کتک زدند. فدا یا مشکل ما در نادانی ماست و در پی تفاوتی در هیچ کشور پیشرفته دنیا حرفی از دین و مذهب ندارند چون می دانند تفرقه برانگیز و فساد آور هست اما تو این کشورهای لعنتی فاورمیان و با کمک غرب و اسرائیل که همه سرکار آمدند تا با دیکتاتوری خود ملت هاشان را در جهول قرار بدهند و با سرکوب و فقان هم بوانه برای حقوق بشر داشته باشند و با دادن امتیازهای کلان به غرب و اسرائیل و امریکا چنین وضعی را درست کنند همه ما قطعاً یقین داریم دشمن حکومتهای فاورمیان نه اسرائیل هست و نه امریکا و نه اروپا بلکه آنها از خود ملت و مردم فویش می ترسند دوستاند بکشند بفورند بزدند تا باقی بمانند و در این میان دنبال ابله های می گردند برای مزدوری و فیانته، که برای پول دوستان و برادران خود را قربانی کنند. آره عزیزم دیگه گریه بوم امان ندارد. یهو یی گوشیم زنگ میفورد برداشتم دوستم بود که می گفت دوست قدیمی مان که تازه زن گرفته اونو دیده در دانشگاه و برای شب دعوت هستیم. نافود آگاه من گفتم نه ممنون میرم شمال فونه سید بعد از فدا فظی مریم گفت: واقعا میایی من حوصله نداشتم اما حرفی بود که زده شده بود

دوستداشتم مردم را جمع کنم و دستگاہی را پیدا کنم که فکرها و فاطرات توی مغزم را هم کپی کند تا دیگران با بربرها بیشتر آشنا شوند. روزها می گذشتند و مشکلات مردم هم بیشتر می شد من هم با تدریسی که می کردم برای فودم فرج زندگی را جور می کردم در این مدت اتفاقات زندگی سیرعادی فود را داشت. وبه حمدالله تنها چیزی که داشتم تغییرات در زندگی بود که روز برای من بیشتر می شد آشنایی با دوستان و بزرگان اهل قلم و هنر، سیاست، و کم کم مسایل انتخابات ۱۳۸۸ پریانش داشت داغ می شد. جو دانشجویی بود که هرکس دوست داشت وارد گروه و دار و دسته ای بشه بر همه ما مسلم بود که آقایان موسوی و کروبی و فود احمدی نژاد از کانیدراها هستند. اواخر سال ۱۳۸۷ بود که به از طریق دوستی فودار شدم جلسه ای در یکی کلاس های دانشکده در مورد انتخابات برگزار میشود و هرطوری بود فیلی فوشمال می شدم که حرف بزدم و با مبری هماهنگ کردم ۵ دقیقه بهم وقت برهند. هرود ساعت ۳ یا ۴ بعد از ظهر بود که شروع شد. بیشتر دوستانی که حرف می زدند حمایت از یک کانیدر فاص یا نفی شرکت در انتخابات بود که گاه گاهی به شلوغی در جلسه درست می شد هرود ۱۰۰ تا ۱۳۰ نفری بودند. همین که این اجازه بهم داده شد سفرانی کنم- بعد از ثنا و حمداللهی کل مطلب من در این سفن خلاصه می شد، که اولاً شرکت در انتخابات بفضوص این دوره لازم و همتی هست و باید بعد از معرفی و تایید کانیدراها دانشجویان هماهنگ فردی را انتخاب کنند که به ۲ مساله اصلی بتواند رسیدگی کند. اول فضای باز سیاست داخلی و فاریبی بعد اقتصاد، چون اقتصاد بدون سیاست باز یعنی هر در دادن منابع و مرگ قاموش اقتصاد کشور است. که یکی از فضا در موردی از من سؤال پرسید که آیا چه کسی رئیس جمهور شود مگر مهم است. برای ما؟ این سؤال در جو دانشکده و زیر زره بین برایم سفت بود. اما جواب را در این گونه مطرح نمودم

من از یک منطقه مرزی آمده ام، دوران آقای فاطمی یادم هست رونق فوب و بسزایی در اقتصاد و سیاست کشور بود و هتی فیلی از جوانان و پدران می توانستند در مرزهای بین ایران و عراق به کار فرید و فروش کالای چمدانی مشغول شوند و شادابی و زندگی فوبی در مناطق ما جریان داشت که در این مدت هم آرامش در منطقه حاکم بود. و بر فود نیروی انتظامی هم با مردم در هر فیلی فوبی قرار داشت و من شفصا با چشم فود دیده ام که رئیس نیروی انتظامی منطقه در میان مردم فواهش کردند که فرید و فروش فود را ادامه دهند اما از وارد کردن و یا فارج کردن کالاهای غیر شرعی و اسلامی که برای جامعه ضرر دارد (مثل مواد و مشروبات الکلی) فودداری کنند. اینطور بود بر فود با مردم، اما دوران آقای احمدی نژاد نه اینکه مرزها بسته شدند و روابط به سردی و فشونت کشیده شد هتی فیلی از جوانان و کولبرهای زن و بچه دار با شلیک مستقیم گلوله کشته می شدند. و کسی هم پاسنگو نبود و فقط بچه های را یتیم می کردند. که دیگر چشم انتظار آمدن پدرشان نشوند. تا دیگر صدای باز شدن در فانه برای همیشه قاموش شود دیدن و فهمیدن چنین صحنه های برای یک فرد عادی سفت هست والا انهایی که هرفشان بالاتر از مردم است و به مردم همپون پلی برای مقاصد فود استفاده میکنند ارزش ندارد و این بچه ها باید با مادر تنهایی زندگی کنند. و مادری که معلوم نیست که برای تامین زندگی فرزندانش فکر کند. و هتی یکبار هم ندیدم دولت برای چنین خانواده های احترام قائل شود. ما که می دانیم حقوق بشر بطور هست چه در اسلام چه در سازمان ملل آیا این دو رئیس جمهور برای منطقه ما فرق ندارند و با کف

مضار و عرض ادب از پشت تریبون پایین آمدم. بعد از پندهفته دیگر اواخر اسفند شد و تعطیلات زیبای بهاری تقریباً فکر کنم نزدیک ۱۵ فروردین بود که بفاطمه کلاس هایم برگشتم چون تدریس هم فصولی داشتم و هم تدریس در دانشکده ومدتی هم که در منطقه بودم بیشتر اوقات در کوهنوردی و تفریح و دید و بازدید از اقوام، و برتر از همه می بایست نیش وزفم زبانهای دور نزدیک را در مورد پرازن نمی گیری پیر شری مرد باش جوانهای مثل تو الان ۳ تا پپه دارند و..... و دیگر ول کنید .. این بود که فیلی زود هم دوست داشتم برگردم تهران آدم آنها تا مد فیلی زیادی از تنش های وزفم زبانها دور می بود. در این مدت هم میزبان دوستان خود بودم و همپنین دو (۲) شب هم خانواده سید مهمان ما. در این میان مادر و خواهر و برادرهایم دوست داشتند که وصلتی در میان باشد. اما پدر بفاطمه تفاوت فرهنگ و مسایل دوری راه و همپنین اگر چنین وصلتی پیش بیاد دیگره تو نمی توانی در شهر خودمان باشی و کم کم به سمت شهرهای آنها کشیده می شوی. وفودم هم مسایل و آشوب های درونی زیادی داشتم. و تا مد فیلی زیادی هم متمایل به عرفهای پدر بودم، هیچوقت احساس آرامش نمی کردم وقتی می دیدم که جامعه ما هر روز بدتر از دیروز می شود. از قدیم گفتند: فوشا به حال دیوانه که همیشه فندونه شاید درک این سفن سفت باشد اما واقعیت بود آدم هرپه بیشتر در این جامعه فرو می رخت بیشتر درد می کشید. در کل چون فردگرایی قوی تر از قانون بود و در هر شهر و اداره ای و مکانی باندهای مفصوص فساد و افتلاس وجود داشتند از باندها امام جمعه بگیر تا فرماندار و شورای شهر و باندهای حکومتی و دولتی و... تنها قشری پناه مردم بود که در این میان از دزدی و افتلاس بی نصیب می شدند (فدا کنند مال مردم در هیچ فانه ای رو نگو به آدمهایی که به ظاهر مسئول بودند اما در باطن فیانت کار قضیه رو کش ندیم بهتره !!!

فانوادگی برای گردش به بایی رفتیم که هنوز برف داشت. به بایی رسیدیم که وقتی دستمان به برفها رسید ما به یاد بپگی برف بازی و سرسره بازی شروع شد. در این میان فانم کوپولو بود و همش زیر رگبار شدید توپهای برفی من که یهو می دیدم بستم برگشت و تمام افراد همه یهو می کردند که چهار دست و پامو گرفتند بفصوص پدرم و کلا منو زیر برفها گذاشتند دار و بیدار که فایده نداشت. پدر درگوشی بوم گفت: پدر سوخته فکر کردی نمی فهمم دفتر بیچاره را بطور وابسته کردی. حق داشت هم من و هم او بشدت بوم وابسته بودیم. اما هم کمتر هم می دیدیم و کمتر هم با هم در تماس بودیم. من شفها هر وقت با او بودم هیچوقت احساس فستگی نداشتم. تنم می لرزید نه بفاری ماشین می تونست منو گرم کنه نه هیچ کت و پالتوی، ان روز که برگشتیم فدراش انها سلامتی برگشتند به شهرشان و ما هم بعد از چندروز به پایتفت برای شروع به زندگی پر بارتر

اواسط اردیبهشت بود و واقعا امسال انتقابات فیلی پر شور و هیجان بود. هنوز از تایید به های کاننیراها چیزی مشفص نبود اما موسوی و کربوی و احمدی نژاد باندهای تبلیغاتشان کم کم داشت شروع به کار می کرد. و قوی ترین ها از لحاظ فرج کردن پول و به هدر دادن سرمایه های کشور و جوانان باندهای احمدی نژاد و موسوی بود که میلیاردی فرج می کردند دیگره این پول ها از کدام قسمت بیت المال افتلاس شده اند والله اعلم

در این مساله شک ندارم که ۱۰٪ درصد این هزینه ها از بیت المال بوده اند و پولی که می بایست صرف عمران و صنعت کشور شود صرف دزدی های وحیف و میل شدن های این افراد شده بود. شنیده بودم که موسوی از طرف هاشمی و بیت امام خمینی حمایت و تامین میشد و احمدی نژاد از افتلاس های که وزیرانش انجام داده بودند. و بیت رهبری و خانواده اش حمایت می کردید.

بعد از مدتی که نامزدها اعلام شدند، فبردار شدم که کارنوال تبلیغاتی و فبرری بزرگی و پرشور، از ولیعصر به طرف تبریز در حال حرکت بود با چندتا از دوستان خورا سوار ماشین شریم. دیگه واقعا تو ان شرایط شلوغی داد و پیداد آدم لذت می برد چون به جوی آزادی کوتاهی حکمفرما بود که می توانستی خودتو تفلیه هیبانی کنی. دیگه با زدن شعارها و شلوغی واقعا آدم حس فوبی بوش دست میداد. یکی از شعارهای که یارمه این بود ((بومونگ ایران موسوی قهرمان- احمدی بای احمدی بای- جنتی تو دشمن ملتی - ملت ما پیداره از طالبان بیزاره- تغییر برای ایران --)) من به شفاوقتی فواستم تصمیم بگیرم. قبلا هم با دوستان و در جلسات گفته بودیم که حضور در این موقع لازم هست چون کشور ما وارد بحران اساسی دارد می شود. (" و دیریم که بروی کار آمدن دولت احمدی نژاد توسط حکومت چه پیامدهای ببران ناپذیری را برای ملت ایران داشت. از لحاظ اقتصادی و سیاسی و اجتماعی جامعه ما از خط قرمز بردفتی هم عبور کرد انهم بقاطر تصمیمات غیر ایرانی ها "). این بود که من و حدود ۲۰ نفر از دوستان و دانشجویانم که باهم در ارتباط بودیم. وارد دارودسته آقای کروبی شدیم. به چند دلیل :

۱. از افراد سایر اقوام قول داده بود در پست های وزیران استفاده کند.
۲. حمایت فوب و گسترده اش از درویش گناباری و افراد اصلاح طلب
۳. سابقه حمایت از نمایندگان در مجلس تا حد ضعیفی اما فوب بود
۴. و در کل این اقا هم پرورده این سیستم بسته حکومتی بود اما از دیرما می توانست واقعا موفق شود
۵. اگر آقای موسوی بر سرکار می آمد بجهه اصلاح طلبان از نظر ما با پالش بزرگی روبرو میشد.
۶. حضور آقای موسوی نماینده بیت امام و رخنه بانی بود که احساس هاشمی می کردند. و می فواستند در برابر کودتای حکومت بعد از فوت

آیت الله خمینی دوباره زنده شوند.

از این فاطرات قبل از انتخابات ۲ اتفاق رو بیاد دارم یکبار که در ولیعصر بودیم و هرکدام از دسته ها برای نامزد خود فریاد می زدند. یهو بی نیروهای موتور سوار آمدند. و به ازیت و آزار مردم و جوانان پرداختند نفر دومی پشت سر موتور سوار با باتوم به مردم می زد و موتور سوار هم با گاز زدن ها و دور زدن جوانان را می ترسانند. که یکی از موتورها در همین سرعت زیاد که فواست دور بزند لغزید. و هر دو با شدت به زمین کوبیدند که تا حد زیادی بی حال بودند اما مردم هم که فرصت داشتند

هرکس که رد می شد بهشان لگرمی می زد هرود چند هزار نفری انجا بودند هیچکس دوست نداشت به این ویروس ها نزدیک بشود و کمکشان کند. چون اینها ویروس های بودند. برای از بین بردن اتار و شادی مردم می بایست له بشوند. حالا از اینجا به سایر آنهایی که فکر می کنند. با گرفتن کمی پول می توانند به جان مردم بیفتند بدانند آنها هم زن و بچه دارند و موقعی فوادر رسید که "پاه کن هم در بیغ پاه فوادر افتاد. وهمپنین فاطره دوم که از آن روزها دارم نزدیکی عصر بود که خیلی احساس فستگی می کردم اتوبوس تبلیغاتی را که دیدم، پریدم سوار شدم. ای وای این که برای احمدی نژاد تبلیغات میکرد. بیشتر سر نشینانش سپاهی و جوانان متعصب و بی قانون. وقتی به نزدیک میدان انقلاب رسیدیم. سیل جمعیت زیادی ماشین را محاصره کرد. که پندتا از افراد بلند شدند و به راننده می گفتند گاز بده گاز بده پدر سوخته همه رو له کن من بهت دستور میدم راننده بپاره هم می گفت: همیشه پیوری له کنم مردم داشتند اتوبوس را تکان میدادند که واژگون بشه منم فوراً رفتم جلو و گفتم: آقای عزیز ول کن پیوری مردم را له کند تو داری با این کارها توبروی کشور و چهره آقای احمدی نژاد را فدرشه دار میکنی چنان برای پر وبهت صدامو بلند می کردم تا راضی شدند. وقتی بعد از مدتی جو آرام شد دیگه پیاره شدم. پس از این جا باید به این نتیجه رسید. وقتی افرادی و گروهی باشند که از طرف حکومت حمایت می شوند و بالاتر از قانون اساسی کشور ایران حرکت می کنند اینها می توانند جلاد و ویروس های بار بیابند که میتوانند نابودگرهای مفری برای کشور باشند که بودند و دیدیم در این ۳۴ سال چه به روز کشور و مردم ایران و اقتصادش آوردند. چه دار و دسته حکومت چه نیروهای آنها فقط بفاطر اینکه خود را بالاتر از قانون کشور میدانند و چنین تصویری یعنی بی ارزش بودن مردم و ملت. در صورتی که وقتی این نیروی عظیم ملت باهم دست برهند آنها پشه ای بیش نیستند و با فداکاری می توان روزی باید به این نتیجه رسید که باید ((قانون))، پادشاه و سلطان کشور باشد. انشالله

شکر خدا از این صحنه ها مدارک و فیلم های زیادی هست و در این مورد زیاد حرف نمی زنم. روز بعد از انتخابات که سیل عظیم به راه افتاد. فوراً بیاد وحشی گری ها و بربریت های ۱۸ تیر افتادم و ترسیدم که نکلند دوباره آن کشتار و وضعیت تکرار شود. اما تکرار شد. وصف وحشت و رعب حکومت از مردم کم نبود. و فوراً تمام نیروهای خود را جمع کردند برای سرکوب. در این مدت برادر یکی از دوستانم که سرباز بود خودش میگفت: به ما لباس شفصی میدادند و ما را از ایلام بردند اصفهان فقط برای سرکوب و کشتار شب و روز تو کوچه و خیابانها می گشتیم و با چوب و چاقو به مردم حمله می کردند. اما به قول خودش او هیچ کاری نکرد. حالا باین همه مسایل آیا کسی هست بگوید چرا من به این ویروس مبتلا شدم که باید به جان مردم خودم بیافتم بفاطر اینکه صد (۱۰۰) نفری که بالای قدرت هستند قدرتش کم نشود بتوانند راحت از بودجه کشور و سرمایه ملی دلار قارچ کنند قمارگاه و پادگان برای تربیت نیروی سرکوبگر درست کنند. تا بهتر قانون اساسی را که تنها سلاح در دست ملت است برای داشتن استبداد خود آن را نابود کنند. من می دانم و یقین دارم برای آموزش چنین نیروهای از مسایل مذهبی و عقیدتی استفاده می کنند. و چنان در مغز اینها وارد می کنند که جوان ویا مردمی که اعتراض می کنند می فواهند. مذهب ما را

نابود کنند ضد دین فرا هستند و از این مزخرفات در صورتی که این مسایل پلی برای حفظ قدرت انهاست. اما در جامعه افرادی منزوی و مشکل دار اجتماعی هستند که زود به این مسایل باور میکنند. تکرار واقعه شروع شد. سرکوب و کشتار مردم و جوانان به دستور قاتلین از نقری بگیر تا رادان از نماینده و منسویین آسمانی بگیر تا سبزی فروش و قصاب کوفه همه به جان ملت و مردم و جوانان عزیز مان افتادند. حالا باور می کنم که بین حکومتهای مردمی غرب و دیکتاتوری ما بقدر تفاوت هست. روزی باید این دایره بسته قدرت پاره شود و به دست ملت داد و هر دوره باید نگذاشت کسی وارد دایره شود و بفواهد ان را برای خودش ببندند. مثل کاری که ۳۴ سال پیش کردند. تنها اشتباه آقای کروبی و موسوی در این بود که سوی مدیریتشان بازهم نتوانست از این نیروی عظیم ملت استفاده کنند. و مطمئنم که الان حسرت پنین فکری را دارند می بایست در روز اول با آن ۵ میلیون نفر آمده به بازار قفسیه رو یکسره تمام می کردند نه اینکه مرفهای (رای من کو) بگویند. دیدن پنین صحنه ها برای من بی افسردگی و ناراحتی برایم ارمغانی نداشت. ملتی بودند یک هدف داشتند اما منسیم نبودند. و هرازگاهی نیروهای می آمدند و آنها را پراکنده می کردند. اما درود بر شرف آن دستانی باد که برای رهایی فرزندان آینده خود زحمت کشیدند و بی پروا به گوش دزدان رسانیدند که ما می فهمیم که شما فائن به کشور و قانون و ملت هستید. این مدت بود که از گریه های مادرم و فواهش های پدرم از من می فواستند برگردم و همپنین مریم و سید هم بهم زنگ زدند برم پیششان همه ناراحت بودند. ولی از این فیلی فوشالم که برای این اتفاق مدارک و فیلم های زیادی در دست هست و هرچه از بنایت و وهشی گری بر برها بگویم کم گفته ام. هرچه بگویم باور کنید اینها من و تو را دوست ندارند بازهم کم گفته ام. دوروزی که اینجا بودم جز همراهی مردم و گریه پیزی نداشتم. وقتی میفواستم به طرف فوابگاه بروم پندتا از دوستانم که بهم رسیدند گفتند به طرف فوابگاه نرو پراست از نیروهای شیطان صفت دارند می گیرند و می کشند زخمهایی به قلب مقلوبم وارد شد. مسیرم رابه ترمینال عوض کردم بازهم آزادی فیلی شلوغ بود و فهمیدم ماشینها نمی توانند به ان مسیرها بروند این بود بطرف ترمینال شرق رفتم و پوره ای فسته به طرف ساری در ماشین هیچ پوره ای ندیدم شاد باشد هیچ اهنگی از اتوبوس پفش نشد. کسی نه آبی تعارف کرد همه مرده بودیم مرده. وقتی رسیدم بازهم ممد برادر مریم منتظرم بود و وقتی دیدمش در آغوش کشیدمش و گریه کردم. همین که منو به فانه برد. فانه ای که از حکومت و قدرت طلبان کشور از مرعیان نماینده فرا بهم بیشتر ارامش می داد. احساس میکردم دو روزی که انجا بودم داشتم دیوانه می شدم نه محبتی در وجودم بود نه احساسی فقط زجر و کتک زدن ها فقط پاقوهای که نیروهای کثیف و پست یواشکی به شکم و پای جوانان می زدند و میرفتند بقدر مردمی که پنین زخمی شدند و کسی نمیدانست به حال و وضعشان تف به شرفتان که باملت خودتان پنین برفوردمی کنید آره، در اینجا که داشتم این مطالب را می نوشتم. مطلبی را خواندم از ((همیدرضا فروزان فر، نوه فواهری علی فامنه ای که در مورد اعتراض مردم پنین گفته: در یک بحث با محبتی که حالت متشنبی پیدا کرد، وقتی یکی از اعضای

قانونده من، به برفوردي که با مردم و طرفداران موسوی و کروی در فیابان‌ها می‌کنند، اعتراض می‌کند، مبتبی عین این جمله را می‌گوید: "ما فیلی ملاطفت‌آمیز برفور کدریم، باید آن‌ها را در فیابان می‌سوزانیم."¹

مبتبی هه کسی برای تو زهمت کشید و توانستی به این پست و مقام برسی که سوزندان مردم برایت راحت تر از سوزاندن پوب باشه، حق داری اگر مردم ایران به حرفهای شما باور نمی‌کردند و انقلاب نمی‌خواستند، اگر شهدا فون خود را برای ملت و کشور نمی‌دادند، اگر دلارهای نفتی بجای اصلاح و آبادانی کشور و صنعت در افریقای جنوبی و نیویورک فرج می‌شود و با پول مردم برای انها قرارگاه و پادگان درست میکنی برای سرکوب کردنشان برای کشتن ندا و فرزندان ایران زمین، پس بدان با قدرت این مردم هستی و تاوقتی ذره ای بهت باور دارند از این ذره برای ملت و وکشورت باش والا روزی که دوباره آتش فشان فوران کرد دیگه فشک و تری باقی نفاهد بود. من هم امیدوارم دیگه فشونت و کشتاری بوپودنیاید چون الان پنان و وروس های درست شده اند در این مدت که بی پروا فواهند کشت. تو داری برای حفظ خودت می جنگی فوب مردم هم برای آینده فرزندان خود و حق خود می فواهند زهمت بکشند از پدرت بپرس از دیگران آیا حکومت شاه آزادی اجتماعی ها را بسته بود؟ ایا اقتصاد را نابود کرد؟ ایا چنین نیروی مافیایی داشت؟ ایا واقعا چنین فیانت هایی به کشور و قانون و ملت می شد؟؟ آیا و آیا ...

بازهم درود خود را به تمام کسانی که رفتند از این کشور چون امنیت نداشتند می فرستم. به مادران داغداری که دیگه چشم انتظار فرزندان شان نیستند. به دستهای که گره کرده بودند برای نجات ایران درود بر همه. به قول شاهین نبفی: "نگفتمت، که هرآنچه گفتیم و نوشتم کسک بود، نگفتمت، نرو که رفتنت نتیجه تان اشک بود. که فر شو که کر شو، که کور شو دهان را بیند، دهان را بیند، این چنین هوا پس است، هرکه سوی فویش داره دم بیند و سکوت کن که گفتن تو نییش داره...." ولی من کر نمی شوم فر نمی شوم می نویسم. برای تو برای اون برای فرزندم که بداند فشک شدیم پوسیدیم این همه نتیجه حرکت بی تفکر پدرانمان بود که دیگه به حرف کسی باور نکنند. من خودم نبودم. اشک مادری بود و بغض پدري چشم انتظار فواهری و عشق برادری مثبت دوستان و شرف ایرانی اما ننگ مال انهایی بود که می فواستند ریشه ایرانی را فشک کنند و بازهم یاد ان اهنگ زیبا افتادم

ایران، ایران، ایران، رگبار مسلسل ها
از اشک یتیمان، از فون شهیدانت
فردا که بهار آید، صد لاله به بار آید
فردا که بهار آید، آزادورها هستیم

¹ - <http://30mail.net/news/33110>

نه ظلم و نه زنجیریم در اوج فراهستیم

و همه ما ایرانی ها فهمیدیم که در طول ۲۵۰۰ سال هر وجه از خاک این مرزوبوم با فون دلبران و جانبازان ایران زمین آبیاری شد. تا ایران همپنان زنده و سر بلند بماند. بسیار کسان بدین سرزمین روی آوردند. تا آن را از پای در آورند. اما همه آنان رفتند و ایران بر جای ماند.

وقتی به فانه برگشتم تا پاییز و اوایل سال تحصیلی برگشتم و بعد از آن موقع که برگشتم مرابه فراست دانشگاه فراخوانند. و هر دو یکساعتی به سئالاتشان پاسخ دادم. و در آخر که فشارها زیاد شد و سئولات به مسایل باریک کشیده شد. گفتم من شفا نتوانستم بمانم و همانطور که اگر از آموزش هم بپرسین من نه در هیچ کلاسی شرکت کردم و نه در آزمونی وقتی پروژه های خود را نتوانستم تمویل دهم، وقتی شما تعطیلی کلاسها و امتحانات را اعلام کردید من خود را به شهرستان برگشتم. باز جو بوم گفتم: ما فبر داریم که شما فعالیتها و گروههای زیادی را راهنمایی می کنید منم به شوفی گفتم: مگه فبردار نبودین شما، که من نیروی فیلی زیادی را جمع کردم پیام تهران را تصرف کنم نشد و کارت بنزین هواپیما و ماشین هامون سوخته بود حرکت کنیم. که هنوز هر خم تمام نشده بود. که سیلی رو در صورت من حس کردم. منم کمی بهوش نگاه کردم و گفتم ممنون با این کارت فیلی من را آگاه کردی از حقیقت های نهفته ای که در وجودم بود. بعد از چند دقیقه بیرون امدم وقتی به فوابگاه برگشتم. شب هر دو ساعت ۲۲ بود که مرا صدا کردند دیدم ماشینی کلانتری دم در بود و من با یکی از هم فوابگاهی هام که نمی شناختمش اما چهره ای همدیگرو دیده بودیم تا سوار شدیم پشم بند زدند و کمی مشت و لگد داخل استیشن، ما را به اولین بردند. وقتی چشمهایم را باز کردم داخل سالنی بودم که هر دو ۵ نفر داخلش بودیم و تک تک ما را بردند و مشفصات ما را نوشتند. وقتی من مشفصاتم را گفتم یهوئی طرف صورتش قرمز شد و گفتم: من می دانم تمام این مسایل از شما کوردها سرپشمه می گیرد شما آشوب طلب تجزیه طلبید اگر حکم و قانون دست من بود همه شما را زنده به گور می کردم منم گفتم زحمت نکشید دوستان صدام حسین هم قبل از شما این کار را کرد اما فیلی زود تمام بنایت هایش دامن فودش را گرفت. در جوابم گفتم فیلی نادانی فکر کردی کی صدام را نابود کرد. طالبان را چه کسی از بین برد. ما قدرت برتریم من که هر لفظه ازش می ترسیدم یهوئی لگدی باتومی پوبی پیزی به سرم نفوره ما را ناکار کنند جوانی که تازه می فواستیم وارد ۲۹ سال زندگی بشویم. در اینجا به تمام جوانان آمریکایی و اروپایی سلام می فرستم و می گویم فوش به حال شما که قانون و مردم و دولت هاتان محافظ شما هستند. و چنین به روزتون نمی اورند و از جوانی و زندگی تان لذت ببرید. و روز شب را که بلند می شوید به گذشتگان خود درود بفرستید که چنین میراث آزادی و جاودانگی را برای شما به ارمغان وارث گذاشته اند. ما را با اذیت و پرفاشگری به اتاقی بردند ۶ نفر دانشجو بودیم من دانشجوی دکترا ۳ نفر مهندسی صنایع و معدن و عمران و وودنفر کارشناسی ارشد زبان فارجه و علوم اجتماعی، در بانهای ماهم دیوهایی بودند که در دست هر کدام نیزه های بود با بینی های دراز و گوش های باریک روبه بالا پشمانی درشت و و در اندنهای کثیفی که در قلعه طلسم شده مهبوس بودیم. روزی سه

بار بازجویی می شدیم یکی مهربان یکی فشن و دیگری از خانواده می گفت که به فکر خانواده ات باش در جوابش گفتم من که صرف شمارا قبول دارم همه ما برای رفاه و آسایش خانواده و مردم خود زحمت می کشیم. چون کمی بامن نرمش داشت می گفت کجا بودی و چکار کردی پی را ویران کردی و...

می گفتم نه افتلاسی کردم نه کارمند هستم نه قتلی انجام دادم فقط دانشجوی هستیم که برای اینکه شما بهتر و راحت تر بتوانید زندگی کنید زحمت می کشیم و هر روز باید در ترس و بدبختی باشیم. و روزی از من پرسیدند اگر از اینجا بری بیرون آیا ممکن هست از کشور فرار کنی و به کشور دیگر پناهنده بشوی به چه کشوری می روی؟؟ گفتم چرا فرار کنم مگر اینجا حکومت عدالت و اسلام نیست!! مگر من در بهترین و آزادترین کشور دنیا نیستم!!؟؟ ، مگر قانون ما بهترین قانون دنیا نیست؟؟ مگر مسئولان و حکومتداران ما بهترین در دنیا نیستند!! مگر حضرت آیت ا... فامنه ای (که یهودی بازجو صلوات گفت (نماینده و مجری اوامر خدا نیستند؟؟ تا مردم و ملت ایران را به اوج آزادی و بزرگی و عزت برسانند . مگر در کشوری نیستیم که فساد و ظلم و بیانیت را می فوایم ریشه کن کنیم!!؟؟ . وقتی این حرفها را زدیم بازجو تعجب کرد و مطمئن حرفهای من را فوب فهمیده است . که در پس پنین حرفهای چه چیزی را می فوایم بوش بفومانم. سری تکان داد و گفت: فسته شری گفتم : نه دشمن فسته است با یه حالت جدی ، گفت منظورت فیه منم گفتم فوب در آموزشی بوم یاد دارند . بعد از یک هفته که در زندان بودم به شکر خدا وند خانواده ام متوجه نشدند و روز یکشنبه شب بود که ما را فواستند و مدارکی را امضا کردم و بوم گفتند: فردا مرخصی اما باید هر اتفاقی و مساله ای که میدانی در بین دانشجویان هست فورا به مراسم گزارش بدی. منم در جواب گفتم اولاً وظیفه من است که هر نوع مساله ای که بدانم برای کشورم و اطرافیانم فطرناک است فورا سعی کنم به هر نوعی اصلاحش کنم اگر هم نتوانستم از مسئولان می فوایم که انجام بدهند. (شاید از دید فیلی از دوستان این حرف و حرکات من ترسو مابانه باشد اما من وقتی فکر کردم تنها چیزی که بیادم افتاد حرف پدر بزرگم بود که می گفت: عزیزم دستی را که نمی توانی بشکنی باید مامش (بوس) کنی تا به وقت خود).

داشتم وارد یک بهران بزرگ روی می شدم اخسردگی ام رویه شدت می رفت . ونظاره گر بودن بر ظلم اجتماع و جامعه ، همیشه یاد حرف وسفنان آخای تابزاره می افتم که می گفت : " مادر زمان شاه آزادی های فوب اجتماعی و اقتصادی و فرهنگ و هتی دینی و مذهبی داشتیم ما برای آزادی سیاسی و تعیین حاکمیت بر خود تلاش کردیم و بهتر بودن، نمی دانستیم که تمام داشته ها را هم از دست می دهیم. نه اینکه آزادی سیاسی بهتری بدست نیاوردیم داشته های قبلی را هم از دست دادیم آنهم اگر بفوای داشته باشی باید جسم و بیانت را از دست بدهی و شرف و انسانیت گرفته می شود ". فشارهای روی من چنان بر من سفت می گرفتند که اگر خانواده ام و اطرافیانم نمی بود . بفصوص همدم عزیز و مهربانم که مریم فانم ممکن بود بلایی سر خودم بیاورم تمام این مشکلات را فشارهای اجتماعی که فقان دلیل اصلی آن بود را درست کرده بود نه برای من برای جامعه ای که بهتر بودن را می فواست. بعد از مدتی در کارخانه ساپیا مشغول کار شدم بصورت ناظر فنی ، با کارشناسان

در یک اتاق بودیم که قیمت بازار و نمایندگی این خودروی پراید حدود ۷ میلیون تومان بود. که وقتی برآورد می‌کردیم قیمت تمام شده آن ۲ میلیون ۸۰۰ هزار تومان بود و ملت برانید که مابقی پول که روی این ارا به مرگ می‌کشیدند برای چه کسانی بود. و حتی به شوفی هم شده بود به دوستان می‌گفتم در شرکت سایپا، که مردم با فرید محصولات ایرانی عزرائیل را برای خود نزدیک تر می‌کنند. یکی از دلایلی که شرکت های ایرانی از کیفیت محصولات خود کم می‌کنند. و من در مدت کارم در آن شرکت فهمیدم کاملاً مساله سیاسی هست. یعنی سهامداران اصلی این شرکتها که حکومت بود. نمی‌خواستند محصولات خارجی رقابت کنند چون واردات ماشین های خارجی با ارز دولتی در انحصار داری بوده است. و با کمترین کیفیت محصولات ایرانی بهترین بازده و سوددهی را داشت. و همپنین با تصادفات و اتفاقاتی که می‌افتد و کشتار سالانه ۱۸۰۰۰ نفر هموطن و ضررهای مالی و معنوی هر سال باعث افسردگی و مرگ جامعه میشود که هر سال برغم مردم افزوده میشود مسایلی که درکش برای فیلی از مردم باور نکردنی هست. و حتی در دوران ریاست جمهوری فاطمی که می‌خواستند قانون حمایت مصرف کننده ها را به تصویب برسانند از طرف خود حکومت و دزدان بزرگ مانع تصویب این قانون شدند. تا ملت و مردم ایران بیشتر و بهتر در نادانی و فقر و جهل خود فرو بروند و با هر سیستمی راحت تر آنها را سرکوب و کنترل کرد. به قول یکی از دوستان که می‌گفت: اگر مردم از این قانون بهره مند شوند که به این سادگی نمی‌شود مردم را گول زد. در صورتی که باید ملت ایران دو شرکت سایپا و ایران خودرو را به عنوان قاتلین بزرگ در ایران ماکمه کنند. و کسانی که باعث چنین فلاکت و بدبختی در کشور ایران شدند. تصادفات در کشور ما کاری کرده که هر خانواده ای هتما داغداری در این چنین موارد تصادفی دارد. بجز خود مسئولان رده بالای حکومتی که با هواپیما و ماشین های لوکس و ضد گلوله دارند. از پول و سرمایه ملت فرج میکنند. و برای اسب های خود هواپیما مخصوصی دارند.

در تاریخ ۷ مرداد ۸۸ فرج سرمایه ۱۸۰ نیم میلیارد دلاری توسط رژیم آفوندی و ضبط آن توسط دولت ترکیه فاش شد. این سرمایه ۱۸۰ نیم میلیارد دلاری شامل ۲۰ تن طلا و ۷/۵ میلیارد دلار وجه نقد است که در بازرسی گمرکی آنکارا در آبانماه ۸۷ کشف شده است. در مدارک کشف شده توسط گمرک ترکیه، مسموله به نام اسماعیل صفریان نسب ثبت شده که هویت واقعی آن مبهم و نامشخص است. پس از افشای برفی از جزئیات فرج این مسموله عظیم سرمایه، رژیم آفوندی از تلویزیون خود تنها به بیان این خبر بسنده کرد که فرج ۸/۵ میلیارد دلار از کشور در دست بررسی است. رئیس کل گمرک نیز گفت:، پس از دریافت خبر فرج ۱۸/۵ میلیارد دلار از کشور از طریق یکی از گمرکات مرزی به ترکیه کمیته ویژه های متشکل از بخشهای نظارت و کارشناسان فبره تعیین کردیم تا موضوع را بررسی کنند. فوب از ملت می‌دزدند و مردم ما هیچی نمی‌فهمند. خداوند به ملت ما برکت عطا کند.

کشت و کشتار و فشنونت عاشورا هم سپری شد. رد شدند ماشین های نیروی انتظامی از روی جوانان هم تفریبهی برای بچه های حکومت بود که صحنه های هیجان انگیز ببینند. و داغی را بر سینه ودل مادران بزارند. هر روز که بیشتر در اجتماع می‌بودم

بیشتر ضربه های روحی بر من وارد می شد. تصمیم خود را گرفتم که زندگی جدیدی را شروع کنم. و با دوستانم در این رابطه صرف زردیم ۴ نفر از دوستان قدیمی که هنوز باهم مثل برادر مانده بودیم به لطف خدا بقیه دوستان از لحاظ مالی هم فناوری و شغلی در مرتبه فیلی بلایی قرار داشتند. و برای مشورت بیشتر سفری راهم به ساری و با خانواده گرم سید قرار دادیم. و کار ما سفر به شهرهای مرموم و کمک به مردم در حد ساده بود. دوتا از دوستانم متفحص پزشکی بودند. و قرار ما هم شروع از منطقه زاهدان. در این مسیر هم مریم که فواست همراه ما شود من خودم مانع شدم بفاطر مشکلات راه دوستم از وزارت بهداشت مجوز همکاری را برای زاهدان گرفتند که در انجا با همکاری آنها به روستاها برویم این بود. که ۱۰ روز در روستاهای مرموم سپری کردیم گفتگو با جوانان و مردم و معاینه آنها، واقعا استان مرمومی بود و بفضول روستاهای آن چه ظلمی در حق ملت ایران میشد این تبعیض های مذهبی و نژادی دامن پیشرفت کشور ما را گرفته البته از دیدن کشورهای غربی هم مافیانه دست دارند در این کار و به احتمال قوی فیلی از نیروهای مسئولین دست نشانده خودشان هستند و همینطور باعث افتلاف و عقب ماندگی کشور می شوند.

وقتی در مورد عمده های تروریستی زاهدان صرف می زدیم فیلی از مردم یقین داشتند چنین اتفاقاتی با همکاری بر فی عوامل حکومتی درست می شود برای ایجاد تنش و سرکوب جوانان، والاکی از تنش و مسایل افتلافی نفع می برد. و وقتی روزی بایکی از مسئولین بزرگ امنیتی در یک مهمانی آشنا شدم، و ازش یک سوال پرسیدم، گفتم: آیا انفجارها و کشتار در پاکستان، عراق و افغانستان و همپنین در شرق و غرب ایران می توان گفت که گروه های نفوذی و قدرتی در داخل حکومت هستند خودشان این کارها را میکنند و ازش نفع می برند. در جوابم گفتم: قطعاً ((فقط همین یک جمله را برایم گفت)).

یادم هست کتاب فاطرات آقای طالقانی را در کوردستان به قلم آقای یونسی می خواندم. که در مورد آشوب و تنش در غرب ایران نامه ای به آقای خمینی می نویسد و در ان نامه ذکر میکند اگر پول ۳ روز فروش نفت ایران رابه ایشان بدهند. و بتواند در مناطق ایلام و کرمانشاه و استانهای کوردستان همپنین آذربایجان غربی کارخانه درست کنند و مردم مشغول شوند هیچوقت چنین مسایلی پیش نمی آید. اما این نامه یا به دست آقای خمینی نرسید یا توسط عواملی که تشنج در کوردستان برای آنها بهترین سود و منفعت را داشت والان هم بفاطر همان اتفاقات به قدرت رسیده اند. نامه بدون جواب بود.

و بعد از مدتی هم خود ایت الله طالقانی را از صحنه قدرت حذف می کنند.

به کارهای خود برگردیم، در طول سال ۱۳۸۹ ما سفرهای را به استان های ایلام، لرستان و خود کوردستان و همپنین فراسان شمالی انجام دادیم کار ما تست فشارفون و همپنین معاینه سرپایی از مردم بود بصورت افتقاری به این کار مبادرت می ورزیدیم. باز هم از لطف دوستانم ممنونم که همه این کارهای آنها باعث میشد من روفیه بگیرم و همه باهم می توانستیم تا زنده ایم حس انسانیت را بفهمیم. روزی که شب داشتیم استراحت می کردیم. مریم بوم زنگ زد و بعد از احوالپرسی نگران بنظر می رسید و همیشه از من بفاطر کارهای که انجام می دادیم می ترسید روزی بلایی سرم بیاد. دوستانم بوم گفتند: ما تابحال

کمتر از تو خواهش داشته ایم اما دوست داریم مساله ای را بیان کنیم. مس کردم در مورد مریم هست آره گفتند بهتره
دیگه این دفتر را اذیت نکنی اون فیلی بهت وابسته هست و توهم همینطور. در جواب گفتم من می ترسم نتوانم آنی باشم
که برایش باشم. اما پیشم برگشتیم با مشورت خانواده ام و شما قول می دهیم در عرض کمتر از یک ماه وضعیت را مشخص
کنم. این حرفم باعث شد کارها را دوستان زود تمام کنند و وقتی برگشتیم منم راهی سنندج شدم^۲ و در همین زمینه با
مشورت و همراهی خانواده و برای قانع کردن آنها که فیلی هم سفت بود چون دوست داشتند از شهر خودمان باشد. خانواده را
بار سفر بستم و زنگی به دوستان حرکت بیابین در ساری همدیگر را می بینیم وقتی رسیدیم. فدایی من وقتی دوستانم را
دیدم چه دسته گل بزرگی فریده بودند. من که شفا عرق کردم و گریه قبل به منزل آنها رفته ام اما هیپووقت پنین مسی
نداشتم دلهره عجیبی بود. فوش آمد گویی و نشستن و فستگی را از تن زدودن
بزرگان که مشغول حرفهای خود بودند من با گرفتن اجازه گفتم می خواهم در این شب برم بیرون منظور واقعی ام با مریم
بود که اوهم همراهم آمد وقتی زیر پشیمی به پدر نگاه کردم. فهمیدم پقدر عصبانی هست اما مادر فقط لبفندی داشت.
از حال و هوای عاشقی گفتن کم است اما مساله ای که برای هر دو دوست داشتم مشخص شود زندگی بود گفتم فلانی این
تصمیم شونی نیست واقعیت هست من از خانواده فقیر جامعه ام گریه تمهيلات دارم شوق درس خواندن اما تمام عمرم
نمی توانم باندازه یک صدم پدرت سرمایه داشته باشم. و این راهم بدان تنها لذت من در خدمت ملت هست و دوستدارم
همیشه در میان مردم باشم و ممکن هست مسایل زیادی پیش بیاد. پس بدان با من بودن هم سفت هست و هم
دلنشین. در مورد زندگی و مکانش من فعلا دوستدارم تا مدتیکه در تهران هستم نامزد باشیم. و اگر هم برگشتیم شهرمان
دوستدارم بیایی گریه پدرت فیلی مشتاق هست در تهران یا اینجا باشیم. فقط جوابی شنیدم. و گفت:
من، هیوا همان موقع که دیرمت در دانشگاه از شلوغی هات از فندیین ها و مرا ام هایت فوشم امه والان هم فودت بهتر
میدانی که فلانی و فلانی چه کسانی هستند و فعلا پندین بار از من فواستگاری کرده اند. فقط بفاطر تو و منتظر جواب توبودم.
من دستشو گرفتم و بوسیدم و قول دادم. که در هر توانم در خدمت هستم و با تمام وجودم محبت و عاطفه ام را نثارت می
کنم. و از فداوند هم فواستارم در برابر شلوغ کاری های من بهت صبر بدهد چون فودت میدانی پقدر آدمی عجیبی هستم
فندیین بلند شدیم که برویم گفتم اها ما در یک چیز بوم فیلی نزدیکیم گفت: چی؟ پندتا چیز رو مثال زد گفتم: نه در قد تو حدود
۱۷۵ هستی و من ۱۸۰ البته با کفش های پاشنه بلند بوم میرسی. ولی فوبه هنوز ۵ سانتی از من کمتری و حدود ۵ سال هم از من
کوچکتر این بزرگترین و با ارزش ترین نقطه شروع تا راحت به فط پایان برسیم. وقتی فواستیم برگردیم بوم سوئیچ را داد که
من رانندگی کنم. اولین بارم بود پشت یک ماشین مدل بالا می نشستم. گفتم کمربندو ببند می فواهم قدرت موتور شو
بسندیم.

^۲ البته منزل ما در اطراف این شهر بود.

وای نیم کلاپی زدم. و بعد تی کاف رفتن دور لاستیکها بلند شد هیجان رو بگیر بیغ مریم رو گوش کن. بعد از کمی هیجان و اذیت کردن رسیدیم خانه، کمی که در جمع نشستیم. البته این نکته را یاد اوری کنم که دوستانم بعد از چند ساعتی برگشتند به تهران و آنها در دانشکده تبریز پیش پندتا از دوستان بودند و از آنها حرکت کرده بودند با قطار و در ساری هم دیگر را دیدیم. قرار شد فردا مراسم ساده ای برای عقد فعلا باشد. این بود فردا ما به عقد هم در امریم البته باز هم پدرم از این کار ناراحت بود و می گفت افه دفتر کم هست تو به اینبا رسیدی از دست تو که داری خودتو تو یه عذاب سفت می گذاری هیچوقت دفتری که در شهر دوری باشه نمی تواند آرامش زندگی را برات مهیا کند. یا باید تو در غربت باشی یا او در غربت در اینصورت هم یکی از شما همیشه دلهره دوری از خانواده را دارد و خامیل هاش. در این زمینه من به پدرم حق می دادم. او اواخر سال ۹۰ بود و تورم و گرانی داشت مثل برق بر مردم فشار وارد می کرد. و افسردگی و رنپش مردم هم همینطور بالا می رفت. **هیچ این خاک پدران که در دست دیگران بود** هرروز دیوار مصیبت هایش بیشتر می شد. جنگ قدرت و زردی و افتلاس های بیشتر هم که به داخل کشیده شده بود. هرکسی دوست داشت که از این سووم بیشتری به خودش داشته باشد و برای ملت ایران هم زنگ فطری بود که: ایران کهن در فطر افتاده فبر شود. در یکی از شبها بود که یکی از خامیل هایمان از استانداری بوم زنگ زد و در مورد استفدامی سازمان صنایع بوم فبر داد که کارشناسی ارزش فنی می فواهند. ما در هر دو ثبت نام کردیم. و هرروز فبری از دستگیری و فشار بر مردم و گروه های فعال بشری به گوش می رسید. در این گیر و دار هیپکس ایمن نبود بقول مردم وقتی حکومت به بایی رسیده که به فرزند امام فمینی و کروبوی و موسوی هم نمی کنند وای به حال خود مردم که مثل گوشت فصبایی می شوند. و حتی خود هاشمی هم که زمانی بارات نداشتی اسمش رایبری به چنین روزی افتاده که زاغه نشین سیاسی شده. و درگیری ها و سستی مسئولان در اداره کشور و در قانت کامل نظامی ها و گرفتن رگ حیات و اقتصاد کشور در دستان خود و دور زدن قانون کشور و فیانت به ملت باعث شده که کشور به سمت پرتگاه اقتصادی و اجتماعی و حتی منزوی کامل ایران پیش برود. دلار و طلا هرروز گران و گران تر می شد اقلام و مایحتاج افراد هم گران تر اما در امدها کمتر و کارگران هم هرروز بیکار تر. همه این مسایل در کشوری که ثروتمندترین کشور دنیا بود اما متاسفانه سیستم اداره کشور یک سیستم زردی و افتلاس گرانه بود و در میان خود هر فقیر زردی می کردند موم نبود و حتی دادگاه های آنها در طول یکسال برگزار می شد تا جو کشور آرام شود اما در میان ملت هر زردی را خورا اعدام می کردند. و دادگاه چنین افرادی یکساعته توسط جلادان و قاضی القساوتها اجرا می شد. **این نمونه حکومت نمایندگان بلوتوئی فدائون بر زمین بود.**

از سیاست به عشق برگردیم، با همکاری خانواده سید ماه عسل را به ترکیه سفر کردیم. ایکاش که نمی رفتیم. فدای من فقیر مردم آزادی بودند. واقعا دولت و مردم باهم و بوم اعتماد داشتند. حتی با یکی از ایرانی های مقیم انبا آشنا شدم. از فساد اخلاقی برفی از مسئولان می گفت که به اینبا می آیند. و از رضافان میرینج فاطره ای را که شنیده بود از افراد مقیم انبا نقل کرد. وقتی در ترکیه به سرمی بیدر رضافان میرینج موقع استراحت وقتی به اتاق فواب برمی گردد دفتری زیبا روی را می بیند

که بقول همراهش هدیه آتاتورک برای عیش و نوش اوست که شب تا صبح را مرهمی باشد. اما رضایان بر آشفتگی که آتاتورک با این کارش می‌فواهد وقتی او هم به تهران بیار من هم دفتران و ناموس کشورم را بهوش تقدیم کنم. خورا دستوردار دفترا بیرون ببرند. اما متاسفانه الان در کشورهای فلیج بیشترین آمار دفتران ... مال کشور ماست. بعد از چندروز به جای فروش گزانی برای من فقط دردم بیشتر شد ما کجا بودیم و به کجا رسیدیم. هر دولتی مانند پدری برای ملتش است یا خانواده خود را بدبخت می‌کند و یا با تربیر و عقل برای آینده و آرامش خود سرمایه‌گذاری.

سفر ترکیه هم تمام شد و مراسم و بدرقه خانواده سید و منوچ مشغول کارهای استخدامی و تهران بودم هر روز برای این ملت دردی تازه می‌شد. روزی بازار برنج بود که نایاب می‌شد روزی قند و شکر و پاپی روزی گزانی ماشین بود و مدتی مرغ هم که از سر سفره‌ها پر بست. از بیماران نگوییم بهتر است از نایاب شدن و گران شدن داروها از افسردگی پدران و مادران از شرمندگی دامادهای که جلو خانواده نامزدشان بفاطر گزانی و مشکلات زجر می‌کشیدند. **حالا دوستدارم از سفنان پایه گذرا این انقلاب برای شما بگویم وقتی که برای شوق قدرت فریاد می‌زد " (من باید عرض کنم که ممد رضای پهلوی این فائین فبیث رخت فرار کرد و همه چیز ما را به باد داد مملکت ما را فراب کرد قبرستانهای ما را اباد کرد. مملکت ما را از نایب اقتصاد فراب کرد کارهای که این آدم کرده به عنوان اصلاح این کاره خودش افسار بوده فرهنگ ما را عقب نگه داشته تمام انسانها و نیروهای انسانی ما را از بین برده موندیم که خود این آدم دولت اون آدم مجلس اون آدم تمام اینها غیر قانونی است و اگر ادامه بدهند اینها می‌میرند و باید ماکمه بشوند من دولت تعیین می‌کنم "...)**

ما مردم ایران هم امیدواریم انتهایی که باعث چنین ویرانی کشور و وضع آشفتگی شده اند هر چه زودتر به سزای خود برسند نه اینکه قضیه را فیصله ببرد و تمام شده برانید. ملت ایران و این تمدن کهن و بزرگ داشت ربه زوال می‌رخت متاسفانه ما مردم هم چنان سم بی تفاوتی در وجودمان بود که این سم همان ویروسی بود که به ما تزریق شده بود و آنتی ویروسش در در دست کسی نبود. فوب ملت هم حق داشتند کسی نبود همه را دور هم جمع کند. همیشه اتفاقاتی که در داخل ایران می‌افتاد. امریکا و غرب به پنهانی یا آشکار از حکومت حمایت می‌کرد چون می‌دانست فایده‌های که حکومت برای او دارد. ملت و حکومت قانونی برایشان ندارد. در ایران سه نوع تقسیم بندی داریم. این ایده از تفکرات خودم هست که در سالهای زندگی ۴۱ در یک سیستم بسته حسش کردم.

۱- **حکومت**: متشکل از عده ای افراد معرود و در دایره ای بسته که لقب آنها افراد خودی می‌باشد. و به احتمال زیاد جمعیت آنها از یکصد هزار نفر تجاوز نمی‌کند در این سیستم چه افراد و بچه هاشان هر چه و بی‌نایتی و دزدی و افتراسی که مرتکب شوند. و با قدرت و نفوذی که دارند هر نوع دقالت، در هر ارگانی را دارند. و با کوچکترین اشاره آنها هر پولی به هر حسابی از فزانه کشور و سوهم مردم انتقال داده میشود و هر مسئولی بالا و پایین می‌رود. اهداف این رسته در کشور هدفها و آرمانهای جهانی هست. دقالت در امور کشورهای دیگر آشوب بین اقوام و دقالت و همو کردن افراد با نفوذ

وارزشمند. و مغز هدایت این امر در بین خانواده ... و دخترش میباشد و سپاه هم در قسمت فارابی بازوی اصلی آن و کسانی هم که در خارج سیستم هستند و بیرون از دایره آنها بود و نبودشون مهم نیست. و در صورت کوچکترین ازیتی برای آنها خورا نابود خواهند شد. البته این نابود شدن یا برای مردم ایران هست یا مردم های بیچاره سوریه، عراق و افغانستان

۲- دولت: هسته میانی و تعویفی در کشور ماست. مدتی از قطعه ای برای ادامه استفاده می شود. وظیفه این رسته ایبار تعادل در کشور است. و بیشتر برنامه و وظیفه هایش داخلی و کنترل کردن کشور است و کمتر حق دخالت فارابی به آنها داده می شود. و مدتی به افرادی که در خارج از طبقه دوم سیستم بسته حکومتی قرار دارند. به آنها اجازه داده می شود که از امکانات کشور برای مدت محدودی استفاده کنند. تا همانند دیواری محکم در برابر حکومت محافظت کنند و تمام فعالیت های حکومت در زیر چشمها مفعی بماند. و به زبان ساده می توان گفت: همانند پوپان هستند برای اینکه هر روز گله را به پراگاهی ببرند که مدتی سیر و گرسنه باشند. تا قان زاده ها و قانهای روستا با فیال راحت به کارهای و اهداف خود پردازند. و جمعیت این افراد در هر حکومتی دایره وار عوض می شود و این افراد هم با تمام ارگانهای که دارند هر ۸ سال یکبار عوض میشوند هر دولتی روپاه های خودش را دارد.

۳- ملت: مردمی و بی نصیب ترین و در کل بیشترین آمار افراد و نیرو را دارد. و از جمعیت ۷۵ میلیونی ایران حدود ۷۰ میلیون نفر از این قشر ملت هستند. بی دفاع ترین و بی رمق ترین هستند اما اگر دست به گره باشند محکم ترین گره بهانی خواهند بود. این رسته همیشه باید توسط رسته دوم کنترل شود تا پا فراتر نگذارند و حق هیچ نوع دخالتی در هیچ کاری را ندارند اما پوپان با چند تا سگ می تواند به گله چند هزار راسی از گاو میش ها را کنترل کند. اما اگر یکی از گاو میش ها بفواهد از گله جدا شود و به سمت دیگری برود. و به سگ ها یا پوپان حمله کند فیلی راحت تکه پاره می شود. ولی وقتی کل گله باهم و با شاخ های قوی شان هجوم ببرند نه سگ ها، گرگ ها و شیرها هم جلو دارشان نیستند نه پوپان و نه پوپرستی دستش هم هیچ کاره خواهد بود.

همیشه وقتی به سفنان دیکتاتوران و استعمارگران فکر می کنم و می فهمم در هر مطلبی که سفن گفته اند به جامعه ما می خورد مردمی که می شود با مذهب های مختلف تعدادی را رام کرد. مردمی که با شکنجه ساکت می شوند. مردمانی که باید همیشه در برابرشان مردم را اعدام کرد تا جان افراد برای هم بی ارزش باشد. گول زدن مردم با اهداف پشت پرده گرانی و تورم، تهمت های ناروا دادن و ...

ملت تا وقتی خود برای خود تصمیم نگیرد هیچ وقت به آسایش نمی رسد. در این مدت هم بهار عربی رونق خوبی داشت اما سوریه متأسفانه قیام مردمش با سیاست کشورها آمیخته شد. از فرای متعال فواستار صبر به بازماندگان و رحمت رفتگان و نابودی بنایتکاران هستیم.

هر وقت می فواهی از بودنت لذت ببری نمی شود. از سوراخی هم شده باشد باید برایت مشکلی پیش بیاید. از مشکلات خانواده بگیر تا خامیل اطراف از دوست بگیر تا مشکلات جامعه و این لذت و شادی های زندگی فقط برای گروه اول و سیستم بسته حکومت هست که با بدبختی ملت آشنایی ندارد و تمام دارایی و جان آنها را در اختیار دارند. از خود چه بگویم از زندگی و نبود شادی از همسری که شب کنارت و دوست داری برایش قصه شاه پریان بگویی یا قصه دیو پلید از رابین هود قهرمان بپه ها، یا مرد عنکبوتی نه از زور و ((zoro)) بگویم بهتره نه از رستم داستان نه از کاهوه انگر نه باید از سیل فروشان گفت: باید گفت: عزیزم مذهب تو دوستان و خانواده تو هستند. عشق تو، شادی پدر و مادر و بستگان تو هستند. ننگ تو، مرگ تو، می دانی کی و کجاست؟؟ زمانی که جلو چشمهایت همه دارند به مرگ فاموش می میرند. همه بی تفاوت شدیم. نه به مرگ دیگران اهمیت می دهیم نه به فرزندان حال و آینده خود، گور پدر همه من فقط دوست دارم خودم باشم به من چه تمام این سفن اول آخر ماست. و حتی بفاطر آنهایی که در زندان هستند بفاطر ما پشت کرده ایم آنهایی که می دانند. روزی شاید این ۷۰ میلیون بیدار شوند. هیچ چیز بر ایمان ارزش ندارد فقط قرمزی نمانده کوچک و بزرگی نیست قانون و دادگاهی بود و نیست. همه در یک امضا و تلفن فاصله شد. و مرگ مردانی که لیاقت بالاتر را داشتند نابود شد. باید منتظر بد و بدترین بود چون، دولت شلنگ بزرگی است که فون را برای تغذیه می فرستد. تازمانی که نفهمیدیم که کی هستیم. هیچ وقت نفوایم توانست باشیم. پر اباید دادگاه مردم عادی فوراً حکم اعدام اجرا شود اما حکم دادگاه حکومتی ها باید ماست مالی شود. باید گفت: گفت: گفت: و تکرار کرد

قانون و قانونمندی در کشور تنها راه نجات مردم است و فردگرایی تنها جهنم ما و برای آیندگان ماست.

می گویند: روزی سلیمان پیامبر از کنار درختی رد شد و درخت داشت می سوخت گنجشکی دید که با دهان خود چند قطره آب را روی درخت می ریخت و زود بر میگشت به چشمه و تکرار می کرد تازمانی که از فستگی کامل ناتوان شد. سلیمان متعجب بود از گنجشک پرسید تو که نمی توانی با این مقدار کم این آتش را فاموش کنی چرا داری بیفود تلاش می کنی، گفتا عیبا، سلیمان نمی فواهم وقتی از من پرسیدند وقتی دیدی همسایه ات در آتش سوخت حرفی داشته باشم که تلاشی کردم اما نتوانستم. فاکتی دارم که شادی در آن بزم هست اما گریه برای عزاداری و فشنونت به دیگران هلال و ازاد. می نویسم شاید هم همه بفندند به این قلم دستم اما می نویسم گریه برای من شاید هزاران فرده باشد می نویسم تفیلم را آرزوی وجودم را برای ملت عزیزم برای شادی و نشاط و سربلندی عزیزانم من از جنس ملت بی پروا،، من از جنس

آدمش شاید پوست گوسفند تنم باشد و یا چرم گاوی، دلبز من، عشق من، بچه های من، و آیندگان من هستند اما آینده گان من بی من آینده ای ندارند. همیشه خیال از محدودیت می آید.

مریم، وجود بسته من مرهم دردهای دل من بود. و دست باز وجودم که من را شناخت. می دانست که دل من برای فاک ایران دارد می سوزد اما هیپوقنت نداشت فاموش شود. هرروز دلارم بود. من که جز این که او را به غربت آوردم. جز اینکه دورش کردم از عزیزانش جز اینکه وطنش را و فیما اش را در جای دیگر افکندم. هیچ تطفه ای جز وجودم برایش نداشتم. روزها برای حق زندگی تلاش میکردم و شبها هم برای مردم و مظلومین در جهان.

((شروع تفیلات و تراوش های ذهنی ۴))

اواخر شهریور سال ۱۳۹۰ بود که دیو پلیدگرانی و تورم بر مردم عزیز کشور سایه افکند. افسردگی ها زیاد شد. شرمندگی پدران و آه دل مادران شوق بودن برای زیستن، شوق جنگل بود و هیوم گرگها، روزی بازارگرانی مرغ بود. و مدتی بر سکه و دلار از محصولات فانگی بگیر تا برنج و پایی، گرانی را باشه قبول داریم، اما تعطیلی و نابودی صنعت پرا شاید دستور کشور چین بود. به حکومت تا محصولات خودش را به مردم ایران تمیل کند. رنگ پایین را با غم شروع کردیم. وقتی غیرت مردم مشهور بلند شد. آخرین این همت و مردانگی شما بود که قیمت مرغ پایین آمد. پرا چون رسته اول (حکومت) ترسید و به رسته دوم (دولت) دستور داد تعادل را حفظ کن. اما دیگه افسار تورم و فساد و دزدی دیگه رها شده بود کشورم از فاک طلا و نفت سیاه هست اما هیف، چندتا آدم عاقل نیستند که برای ملت زحمت بکشند مسئولان نامسئول و بی لیاقت مجلس بی اراده نمایندگان مفت فور، فبرنگاران در بند پلیس، هیچ قوه قضاییه خود که قاتل بود و نوکر - بانک مرکزی هم دلال بازار و راهی برای انتقال سرمایه های خانواده های خودی به کشورهای دیگر سرمایه گذاری برای انها حرفهای قدیمی اما بدبختی و شکست و نابودی مردم ایران که سالانه حق سرانه ۵۰ هزار دلاری \$ را داشتند به چنین روزی دست پیدا کرده ایم یکی از نیروهای دولتی چنین می گوید :

ارسلان ختمی پور در این باره گفت: که «شافص کیفیت زندگی که به صورت سالانه، بین ۱۹۴ کشور جهان ارزیابی و منتشر می‌شود، نشان می‌دهد که کیفیت زندگی مردم ایران، در مقایسه با دیگر کشورهای جهان، از رتبه ۱۸ در سال ۲۰۰۵ به رتبه ۱۵۰ در سال ۲۰۱۰ میلادی، کاهش پیدا کرده است.»

وی افزود که این رتبه‌بندی نشان می‌دهد که «هزینه زندگی در ایران ۷۱٪ افزایش پیدا کرده است و حتی گریستان و آذربایجان دو پله بالاتر از ایران ایستاده‌اند». رئیس کمیسیون اقتصادی مجلس در ادامه اظهار داشت که «می‌توان گفت مدیران و برنامه‌ریزان نتوانسته‌اند به هدف تبدیل شدن ایران به قدرت اول منطقه نزدیک شوند و در عمل، کشوری مانند ترکیه، با مدیریت و برنامه‌ریزی بهتر، نتوانسته است تا سطح کیفی زندگی در این کشور را افزایش دهد و در مقابل، کشور ما، در عمل، درجا زده است.»

این هم از دزدی و قسم دولتی‌ها برای خدمت به مردم و کشور و اجرای قانون، کباست آن قوه قضاییه مرده و کباست نیروهای گمنام و بی‌نام امام حسین و... کباست مردانگی لباس شفصی‌ها، کبای سبزی فروش مهله، قصاب سرکوپه که برای فون بپه‌ها لفظه شماری می‌کردی. ننگ به همه تان کبایید نمایندگان و منسوبین خدا بر زمین همت الله‌ها و آیت الله‌ها پس همه بز سکوت و قبول دزدی‌ها برای خود و پی‌دارید بگویند. در نامردی و دزدی و فیانت و مفسد فی الارض بودن شماها شکی نیست اما پرا پول‌ها را به بانک‌های فارج می‌فرستید لاقول کارخانه‌ها را در کشور بسازید از پول مردم که برای خود برداشت کردید کارخانه بسازید که پدران و مادران بی‌کار نباشند و شرمند.

با وجود مخالفت مقامات قضایی با افشای اسناد مربوط به فساد اقتصادی در کشور، سازمان بازرسی کل کشور اقدام به انتشار اسنادی از فساد ۴۵۰ میلیون یورویی در کیش کرده؛ گزارشی که با واکنش دولت مواجه شده و این اسناد را مکاتبات عادی اداری دانسته است

این پرونده مربوط به پروژه احداث تالارهای کنفرانس‌های بین‌المللی در کیش است که پیش‌تر حمید بقایی، معاون اجرایی احمدی‌نژاد با تکذیب آن خواستار انتشار مستندات ادعایی سازمان بازرسی کل کشور در این مورد شده بود. سازمان بازرسی کل کشور حمید بقایی، معاون اجرایی رییس‌جمهور، را متهم کرده که خارج از چارچوب‌های قانونی، یک قرارداد کلان را "بدون برگزاری مناقصه" واگذار کرده است. براساس اسناد منتشر شده، حمید بقایی، در نامه‌ای به های ریاست جمهوری دستور داده تا با "ترک تشریفات مناقصه" قرارداد ۴۵۰ میلیون یورویی یکی دیگر از معاونت احداث سالن اجلاس کیش "به یک شرکت خصوصی واگذار شود. این نامه مربوط به زمانی است که بقایی دبیر شورای عالی مناطق آزاد بود

این اتهامات در حالی درباره بقایای مطرح شده که وی پیش از این توسط دیوان عدالت اداری به انفصال از خدمات دولتی محکوم شده اما به این حکم اعتراض کرده بود

بر اساس اسناد منتشر شده سازمان بازرسی، شرکت پیمانکار این پروژه، تنها ۴ روز پیش از ثبت این قرارداد تاسیس شده است. بر اساس این گزارش قرار بوده برای برگزاری اجلاس سران کشورهای غیرمتعهد در سال ۱۳۹۱ سالن بزرگی در تهران ساخته شود، اما بعد از مدتی پروژه ساخت این سالن به جزیره کیش منتقل شده است. اما با وجود صرف هزینه‌های گزاف این ساختمان به موقع آماده نشده است

با وجود افشای این اسناد، دولت این ماجرا را تکذیب کرده است. روابط عمومی معاونت اجرایی ریاست جمهوری در بیانیه‌ای نوشته است که "سرانجام پس از سال‌ها تهدید" پورمحمدی مبنی بر "افشای اصل قرارداد ۴۵۰ میلیون یورویی (حدود ۱۸ هزار میلیارد ریالی) احداث تالارهای کیش"، وی "به جای انتشار اصل قرارداد، اقدام به انتشار مجموعه‌ای از مکاتبات عادی اداری" کرده است: "جناب آقای پورمحمدی، ضمن تشکر فراوان از تلاش‌های بی‌شائبه حضرتعالی در زمینه کشف حقایق، خصوصاً زحمات شما برای تهیه اطلاعیه مهم یاد شده، با توجه به سوابق درخشان و تجربیات ارزشمند جنابعالی (به ویژه در وزارت اطلاعات)، غیر از این نیز انتظار نمی‌رفت که در اطلاعیه خود؛ مکاتبات عادی اداری را هم وزن قراردادی بین‌المللی به مبلغ ۴۵۰ میلیون یورو (حدود ۱۸ هزار میلیارد ریال) فرض کنید". این جوابیه "افزوده که محتویات منتشرشده در اطلاعیه سازمان بازرسی "قبلاً بارها در شبه رسانه‌های محفلی شنیده شده بود

داستان افشای این فساد از آن‌جا آغاز شد که محمود احمدی‌نژاد، مصطفی پورمحمدی را متهم کرد که در زمان تصدی بر وزارت کشور، سواستفاده مالی انجام داده است. این مساله با واکنش پورمحمدی روبه‌رو شد و وی در مقابل از پرونده "قرارداد ۴۵۰ میلیون یورویی" خبر داده و گفته بود: "در رابطه با کیش چند پرونده وجود دارد. یکی از این پرونده‌ها قدیمی بود که در این دولت استمرار بخشیده شد و ما اعتراض کردیم و به دادگاه رفت. یک فساد هم اخیراً جلوی آن را گرفته‌ایم و ما اطلاع‌رسانی نکردیم و در یک مصاحبه یکی از خبرنگاران از من پرسید و من به آن اشاره کردم. اما متأسفانه برخی آن را انکار می‌کنند. اما ما می‌توانیم همه این پرونده‌ها را منتشر کنیم تا عدم صحت انکار این آقایان مشخص شود

رییس سازمان بازرسی کل کشور در یک سخنرانی نیز با اشاره به فساد در سیستم جمهوری اسلامی گفته بود: "اگر سالم‌ترین مدیران و به اصطلاح سوپرمن‌ها نیز وارد این سیستم شوند حتماً باز هم ما در مبارزه با فساد ناکام خواهیم بود". وی دلیل این مساله را اداره اقتصاد ایران "با روش‌های سنتی و دیوان سالاری قدیمی" دانسته بود

این سخنان پورمحمدی با واکنش مقامات دولتی مواجه شد. حمید بقایی، معاون اجرایی احمدی نژاد، در این زمینه گفته بود: "خبر انعقاد قرارداد سازمان منطقه آزاد کیش به مبلغ ۴۵۰ میلیارد تومان اساساً دروغ است و چنین قراردادی وجود ندارد".

محمود احمدی نژاد چندی پیش در پاسخ به انتقادهای پورمحمدی، بدون نام بردن از وی، گفته بود: "این فرد پیش تر در دولت بوده و پنج سال است که از بازگرداندن ۲۶ میلیارد تومان خودداری می کند... این فرد که در دوره ای کوتاه در دولت دهم مسئولیت داشته با صدور دو دستور غیرقانونی مبلغ مذکور را به رفیقش داده کاسبی کند". محمدرضا رحیمی، نیز سال گذشته بدون نام بردن از پورمحمدی گفته بود وی ۲۱ میلیارد تومان از وزارتخانه ای [وزارت کشور] به طور غیرقانونی خارج کرده است

دیگه از فساد ۳۰۰۰ میلیاردی و ارتباطش با عوامل رسته اول هیپی نباید گفت. اما بیب بری یک جوان برای نجات مادرش با چند هزار تومان مرگ را در پی دارد. و پوبه دار و دار اعدا۴ در کشور ما با بی گناهان آشناست، زندان ها بایی بزرگان و عزیزان ملت هست. و قبرستان ها هم فوابگاه شهدای ماست.

شبه کار من راز و نیاز با فدای خود بود و تمنای محبت و احترام، پروردگارا، علم و نور تویی هدایتگر ما، ما را از ظلم و تاریکی نجات بده، به نام تو ای بیبار، ای شکافنده ستمکاران و از بین برنده ظالمان در من در رفود نیست در ناپودی ملتی است که ملت بود. عزت و جاه و جلال، تمدن و عصر ماندگار، تاریکی شدیدی بود و نور نیست کاخ سعادت در طلسم دیو هست و شبااعت در فواب و شیرها به شیر سنگی، زنجیرها در دست و پا، فکرها بسته و شعورها خاموش. بار الها عمر ناپیز من فدای خاک میهن فدای شادی پدر و عشق همسر، بوسه فرزندم، شرف ملتم، پاکتی وطنم

هر شب که گذشت نای تن هم گذشت، تن پیر می گشت اما آرزوی دل همپنان جوان بود. آرزوی آزادی، آرزوی شکستن طلسم شبی در فواب، ساقی بودم اما ساقی من سکه های بود که در دستان پیر و فرسوده می افتاد. هر دستی چندتا دست کوچک باهاش بود. اما یهوویی صدای نعره ای آمد و هیولای ظاهر شد. مردمانی که دشتی را پر می کردند در آن لفظه ای ناپدید شدند. نفسم گیر کرده بود. با دو دستش می فواست منو فقه کند. اما دست کودکی که گلی تقدیم دیو کرد بوی فوش گل عطسه زد اما عطسه دیو نجات من بود از فواب بیدار شدم و بودم پر بود از عرق و ترس ولی آرامشی که در محبت با مردم و پفش کردن سکه را در میان آنها داشتم بوم آرامش دار. گریه چنین فوابی گدا پروری را درست می کرد ولی دوست دارم مثل ژاپن فکر کنم و ماهی گیری را باید به دیگران نشان داد نه اینکه بهشان ماهی بری.

مریم کنارم بود بلند شد از ترسیدنم ، ترسید منم دستشو گرفتم وگفتم هیچی نیست فوابی بیش نبود . ازش با لبفندی آب فواستم . این آب سرد فنگی نرمی را بر وجودم انداخت . بلند شدم و کنار پنجره رفتم اذان صبح بود که شهاب سنگی از آسمان پر رنگ و نوری گذشت . آرزو کردم فدایا مرا آنتی ویروس کن که ویروس های مهاجم و قوی را **Delet** کنم . فواست روزگار را چه دیدی سرنوشت بازی های شگفت انگیزی دارد .

فواب آرام بفش و سنگینی بود . برای من کسی بهم گفت : آیا فاضری جانت را در راه آزادی ملت و خاک ایران دهی ؟ وقتی بلند شدم حس سردی بر وجودم بود ، اذان صبح را که شنیدم بعد از نماز پر برکت صبح ؛ کنار عشقم دوباره فوابیدم فدایا دیدن کسی که دیدنش لذت بفشه بقدر آرام بفشه ؛ بوسه اش پشمه زمزم و کوثر است . دیدنش گلزار بهشت ؛ دریای عدم ؛ دریای عدم ، اما این فواب بر ایم عجیب بود . اما در طول یک هفته این فواب را ۳ بار دیدم این بود از ته دل آرزو کردم ایکاش من می توانستم مرهمی بر دردهای مادران فسته و رنج دیده باشم ، آرزو داشتم شادی و سعادت پدران را ببینم ، پیشرفت کشورم نشاط جوانان عزیزم همبستگی ملت را ، آزادی جامعه در بندم . برگشت ایرانیان بزرگوار دور از وطن برگشت به دوران عصر طلایی اقتصاد و دلار برگشت به سفرهای جوانان ایرانی به دور دنیا و اروپا و آمریکا آری فاضرم فنده را بر لبان هر ایرانی ببینم . دیگه از دروغ و فیانت و نفاق مرعیان اهل مذهب و دین که بر مسند پیاول سرمایه ها نشسته اند و با فخواهای خود جان هر عزیز ایرانی را می گیرند . افرادی که تا مدت های پیش نان فشکه ممله ها را جمع می کردند . اما امروز از بی همتی جامعه از نبود فردی که بتواند همت ملت را هماهنگ کند . از پفش بودن ویروس های کثیف در جامعه ویروس های که هر ندایی رو به خاک و فون می کشیدند . **نداء** ندای راد مردی بود ، **نداء** عزیز خاک وطن بود ، **نداء** عروس زیبای ایران زمین بود ، **نداء** نمونه عاشقان خاک ایران بود . **نداء** مظهر مردانه زیستن بود و نه نامرد بودن . **نداء** ، یاد داد به قصابهای سرکوبه به باتوم به دست نمک شناس به قمارگاه های ویروس پرور ، به مردان و زنان ایران که مرگ برای وطن بهتر از تنگ بودن برای وطن است . ایران ، همپنان پایدار است و سر بلند گرچه افراد زیادی در همت از بین بردن این خاک کوشیده اند .

شاید غول چراغ جادو باشد یا پری دریایی و به گمانم جن های سلیمان بفواهند به داد ما برسند . اما در هر صورت راز رهایی را در سوره جن فومیدم پاسی از شب گذشته بود . شب باتمام سیاهی اش زیبایی جزایی را به کوهها بفشید . سوز و سرمای هم از درز ولای پنجره ها شنیده می شد .

به نام توای کردگار بزرگ از بین برنده ظالمان و شکافنده ستمکاران

بارالهی، به تو ایمان دارم همپنین به عظمت و قدرت لایزال، به بیاریت و قهاریتت، ایزدا، دست یاری به سوی تودارم که این بنده حقیر را در راه نجات ملت و مردم خود قبول فرمای، ایزدا، از تو می فواهم که از نیروی ماورالطبیعه را که ندایی برای رهایی مستضعفین است مرحمت فرما، همانطور که مظلوم با سکوت خود ظلم را پرورش داد. من می فواهم آنتی ویروسی باشم بر ضد فقر و ظلم و دین ستیزی پرندگان ابابیلی که سپاه ابرهه را نابود کردند. فواب نرم و شیرینی را حس می کردم چند نفری دور من بودند و این سوگندنامه ای بود. تو از قدرت ماورالطبیعه بهره مند می شوی اما بعد از ۸ سال فواهی مرد بعد از اینکه با همکاری نیروی های ماورای، بتوانی عدالت و آزادی انسانی را برقرار کنی، و اگر فواهی تا ۱۰ سال عمر فواهی کرد. گفتم اما من هیچ راهی را نمیدانم بطور طی کنم. هیچ قدرت و نیروی ندارم که ندایی بود تو فقط تصمیم بگیر.

سفت بود همه شیرینی های زندگی و نیایی را پشت پا بزنی و زحمت بکشی تا به اوج موفقیتها برسی و برسند آنموقع هیپی را نبینی. اما تصمیم خود را گرفتم. برای آیندگان و فرزندان کشورم پیشم. فدایی من، این فواب نبود این واقعیت بود ترسیدم پوره های سیاهی که نه به آدم می مانند نه به شیخ اما هرچه بودند رحمت الهی پیش نبودند. انها منتظر بودند که برنامه ها را من بگویم اما من دیگه گیج شدم. یکی از آنها بهم گفت: ما ۴ نفر هستیم اما هر نفر ما ۲۵ نفر دیگه داریم و هر نفر ما هر قدرت و نیروی که بفواهی را فواهد داشت. آیا واقعا نسیم آزادی در وزیرن هست؟ بطور می توان از این فرصت فوب بهترین استفاده را کرد؟ بطور می توان با قدرتی که بزرگترین سرمایه جهان و قدرتش را دارد. همپنین مسئولانی که در قعر فساد و ظلم قرار دارند آیا می شود اصلاحات انجام داد؟ یا نه خود من هم به این ویروس سیستم آلوده می شوم.

تنها در خانه و اتاق با افرادی که برایم هنوز مبهم بودند اما یقین داشتم قدرت های آسمانی برای نجات ملتی در بند هستند. ساعت ۳ صبح بود که پرسیدم من به این مساله واقفم که مسئولیت تمام کارها شکست و پیروزی اش برعهده شفص خودم است و شما تنها برای همکاری من آمده اید. لذا به نام فدای سبهان و قهار اولین برنامه ما آگاهی از مسایل و شنافت بیشتر این سیستم و ویروس های درون آن باند مافیایی هست که بطور از بهترین آنتی ویروس استفاده کرد. فعلا تا ۲۴ ساعت بزارید فکر کنم. این راز بزرگی برای من بود می بایست در دلم نگه می داشتم. و فقط بر خود و نیروی عقل خود همپنین همراهانم تکیه می کردم. پس بهترین کار فعلا شنافت عمیق بود. این بود که فردای آنروز در اینترنت به دنبال اسامی و مسایل دایره حکومت می گشتم. می فواستم از قلب تپنده این قدرت شروع کنم. آره شروع فوبی بود از خانواده آقای فامنه ای بفصوص مجتبی از آنها می توانم به سایر رشته های دیگر وصل شوم. این در جلسه شبانه خود از قدرتها و کارهای که می توانستند انجام دهند پرسیدم اعضاء کردن و دیدنشان برام فیلی ساده بود همانند صدا کردن دوستی که نزدیکت هست و بفواهی باهاش حرف بزنی، در جمعی که حاضر شدیم اولین درخواستم این بود که از فردا برای چندروز می فواهم به صورت نامریی باشم و در هر نقطه و مکانی که مجتبی هست

منم باشم به طور کاملاً نامشوس، که سریکی از انها به حالت تایید تکان داده شد. و گفتم: من فردا به بهانه رفتن به سفر از خانه میایم بیرون و در جایی باید دیگه شروع کنیم. فردا آنروز بهت سفر خود را گفتم و از پدر و مادر برای چند روز جداحفظی کردم. و در بغل معشوق فویش که اشک های زیبایش بر صورت من فتنگی نمودش را داشت. فیلی نگران می گفت: کجا میری پی هست و از این حرفها، با هر صورتی بود آرامش کردم. اواسط شب بود که به بهانه ترمینال راه افتادم. در گوشه ای فلوت و دنی که می دانستم جایی فوبیه یکی از دوستان را صدا کردم. یهو می حس کردم یکی از آنها آمد. علت را که پرسیدم گفت فقط من مامور این کار هستم. و تو را هم پنهان می کنم و هم در آن لفظه یا بقول خودمان آنلاین به هر کجا بفواهی فواهم برد و گفتم: زود باش هر جا اوهست منو ببر. گفتم: وقت فوبی برای سفر هست چون الان جلسه مهمی در مورد منطقه هست با چندتا از نیروهای فودی و مفصوص همینکه مرا در آغوش گرفت. در اتاقی بودم که صدایی می شنیدم. آه فدای من مثبتی بود و چندتا آدم در مورد مساله ای حرف می زدند. بزارید گوش کنیم سوریه داشتند در مورد کمک های میلیاردی و بستگی حرف می زدند. یکی را صدا زد حاج قاسم گزارش خود را ارایه کرد نیروهای که فرستادیم همکاری های مفیانه عراق. و نیروهای حزب ... کشتار و کشتار ملتی که برای حق خود دفاع می کنند. انقلاب می فواهند. همانند انقلاب ۱۳۵۷ شما همانند قدرتی که قدرت در دست گرفت حق مردم خودشان هست. از همکاری روسیه و چین گفتند اما چه همکاری روسیه در فواست استغاره از پاهای نفت شمال را برای مدت ۱۰ سال برای خود قبضه کرده است و چین هم با فرید تفقیف ۵۰٪ در صدی نفت ایران و قرارداد ننگین بلوکه شدن ارزه های کشورمان در چین بدستور حکومت. در عوض آن فرستادن اشغال های چینی برای جان ملت ایران از این امر حمایت می کردند. هزینه ای که تصویب شد ۵۰ میلیارد دلار بود که طائب گفت باید این پول هارا به بهانه های مفتلف بفرستیم. برای سد سازی و زیربنای کشور و همپنین برای کمک به بازسازی همپنین سلاح ومهمات را در گونی های آرد و پتوها با سازی می کنیم و از عراق می فرستیم آسمان ترکیه امن نیست و هر لفظه ممکنه هواپیماربررسی کنند. ولی در عراق هر چند روز یکبار برای اطمینان بین المللی هواپیمایی پزشکی و کمکهای غذایی و دارویی داخلش می گذاریم تا بازرسی شود. اولین جلسه ای که حضور داشتم بنایت و فیانت بقدر اسان هزینه را تصویب کردند. به هر بهانه از فزانه و بیت المال برداشت شود و برای کشتار ارسال میشود. اما خود ملت ما در فقر و بدبفتی نه دارویی نه بیمارستانی نه دانشگاه فوبی نه زندگی که حق رفاه ملت باشه. بهت به سایر مطالب کشید.

انفجار در ترکیه، فشار بر نیروهای پ.ک.ک برای بمبگذاری و کشاندن ترکیه به جنگ و درگیری انفجارهای بزرگ در عراق و افغانستان و فعال کردن گروهایی خود در سایر کشورهای فلیج فارس و همپنین بحرین و عربستان که شبها جوانان اعتراض کنند تا پیشم زخمی بر حکومت هایشان باشد که از مردم سوریه دفاع می کنند. قاسم سلیمانی از موفقیت های خود و نیروهای قدس گفت:

: و همپنین مثبتی گفت: که آقا از کارهای شما در بیرون فیلی راضی هستند و تاکید دارند که همینطور ادامه دهید اگر هر جا مساله ای بود خود ما را در جریان بزار، در ضمن فعلا کشورهای غرب و اروپا را با پشتوانه روسیه و چین و امتیازات مفصوص خود تا بعد از

انتقابات ریاست جمهوری خودمان که باید بفکر یکی باشیم که به ظاهر مخالف ما اما در واقع نوبه خودمان باشه، را پیدا کنیم فردی که زیاد بحث وهریثش کم باشه.

لاغزی را آوردند وپندتا امضا زدند و تاکید قاسم و طائب بر تامین پول بود که مثبتی گفت من خورا تا پندرروز دیگه تامینش میکنم. طائب فرمانده قرارگاه عمار برای سرکوب ملت درست شده برای سرکوب ندای جوانان روشنفکر وعزیزان کشورمان. مثبتی که بلند شد. با او جلسه تمام شد. گوشی را گرفت چند باری زنگ زد به چند نفر که هم در مورد تامین بودجه بود و رفتن انها به مسابهای فارچی که فکر کنم بعش سفارش کردند حساب فارچی مناسب نیست. شاید بلوکه شود. این بود که از طریق بانکهای دلال قبرسی قرار شد تفریم ها دور زده شوند. مس میکردم که بحث سوریه فیلی فاطر آخازاره را پریشان کرده بود. می ترسید که یهو بی مردم ایران هم چنین کاری نکنند. در دلم از اینها تعجب کردم از انقلاب خود حمایت می کنند و مردمی میفوانند اما حرکت مردم سوریه با ده ها هزار کشته را تروریستی و دقالت بیگانگان. به مثبتی فبر داده شد که باید در جلسه ای که پدرش ترتیب داده شرکت کند در مورد گرانی و تفریم ها بود فکر کنم مردم مشهور برای گرانی مرغ اعتراض کرده بودند. و ترسی هم در دربار به راه افتاده بود که ایران گیر نشود. بعد از چند ساعت که جلسه تشکیل شد. اصلا از ملت ومشکلات مردم ایران حرفی نبود همه در مورد حساب های خود و پگوتگی دور زدن تفریم ها همپنین همکاری بیشتر با کره شمالی بود. صالحی وزیر خارجه و همپنین جلیلی در جلسه وپندتایی هم بیشتر بحث ها در مورد این بود که مسایل آرام پیش برود. که اسرائیل فیلی جار و جنبال درست کرده در منطقه وممکنه اتفاقی بیفته. البته در این میان یکی حرف جالبی زد که امریکا وغرب قرارداد ۱۰ میلیاردی برای فروش تسلیحات به عربستان و چند کشور دیگه داده اند. که از سایه تهدیدات ما بوده و امریکا هم از چنین آب گل آلودی دارد به نفع خودش کار می کند. در نزدیک های آفر بحث از مساله گرانی گفتند و ناراحتی مردم. که آقا دستور داد به امامان جمعه و مراجع فبر دهید که برای مردم حرف بزنند و بگویند انقلاب ما انقلاب مرغ نبوده که مردم نگران شوند. که فردی که اسمش حقانی بود گفت آقا حرکت مردم مشهور خودجوش بوده جایی برای ناراحتی نیست وبا امنیت و ماصره کامل تمام شد. و با فبرهای که داریم. فبری از شهرها و نارضایتی مردم در سایر نقاط ایران در دست نداریم. اینموقع بود که مثبتی لب به سخن گشود وگفت: ما مسایل جهانی مهمتری داریم مساله مردم رو باید دولت حل کند. که آقا روبه فرزندش کرد وگفت: شما با دیگران فعلا به مسایل بیرون برسید. و باید هر طور شده بشار اسد تا بعد از ریاست جمهوری ما بماند. تا فدای نکرده مثل چندسال گذشته حرکت های فخته انگیزی پیش نیاید. در جلسه ۶ نفر بودند. جلسه با این مضمون تمام شد که هر طور هست به سوریه کمک شود. و فکری موقتی برای ارزان شد مرغ صورت گیرد. در آفر هم مثبتی گفت: باید برای کاری به افریقای جنوبی رود که به کارهای سرمایه گذاری خانواده خودشان رسیدگی کند. واز پدر اجازه می فواست. من تصمیمم را عوض کردم اشاره کردم برگردیم. وقتی در جایی فلوت بودیم گفتیم: من فعلا از تو یک چیز را می فواهم مرا به جایی ببر که شنیدم ثروت های بیت رهبری در جایی پنهان شدند پول ودلارهای نقد. مگه این دوست ما فرصت میداد حرف تمام نشده بود در سالنی بودم که پر بود از کمد های مفصوص و با تمام

شرایط ایمنی، وقتی نگاه کردم ولیست اموال را دیدم حدود برآورد تفمینی فوراً ۳۵ میلیارد دلار بود از شمش طلا و دلار که بیشترین آنها بودند در اینجا قرار داشتند. فیلی دلم گرفته بود دوست داشتم می توانستم تمام مردم عزیزم اینها را ببینند. باز هم اشاره برگشت دادم وقتی آغوش دوستم باز شد در جایی فلوتی بود فکر کنم اطراف پالوس. گفتم: من این همه سرمایه در اینجا هستم و خانواده های بربفتی در زاهدان و ایلام و کوردستان، لرستان و سایر سرزمین کشورم برای نان شب محتاجند و خود این خانواده تا ۳۵ سال پیش جز افراد فقیر جامعه بودند. اینها از پول ملت مردم را می کشند. الفق مردم راست گفتند: سوریه را رهاکن فکری به حال ما کن.

گفتم عزیز می توانی کاری برای بکنی ماکه همیشه هر جایی که باشه ظاهر و ناپدید شویم. اول خانه ای در تهران اجاره می کنم. و بعد باید تمام این سرمایه های انبار شده در میان خانواده های فقیر نشین پخش شود. لذا اولین کار ما آوردن مقداری شمش طلاست از سرمایه انبار شده های ملت در فزانه های شفصی، برای راحتی در کارها و رسیدگی به مشکلات در ولعصر آبارتمانی را کرایه کردیم. علاالدین حق داشت از چراغ جادو بگوید. اینجا تا اراده کنی هر چیزی را برات فراهم می کنند. برای من ۲ شمش آوردند که با فروفتن آنها و پولی که جور شد برای انجام دادن کارهای ما مناسب به نظر می رسید. وقتی که پول در دستت باشد هر چیزی را زود می توانی فراهم کنی. پس الفق این ها کمان وقتی با قدرت و پول ازدواج کردند برایش ملت خود را می کشند. و فیلی از افراد راهم برای نوکری خود می فرند. آن شب با خانه تماس گرفتم تا دلهره ها را کم کنم. و گفتم که مسایلی هست باید فعلا دنبال کارها باشم. از اینکه مبادا دوستانم و یا آشنایی را ببینم و از وقتم بیهوده تلف شود این بود که اصلاً تصمیم داشتم بیرون بروم تا برمسایل اشراف پیدا کنم.

در جامعه گرانی و تورم و بیکاری بیدار می کرد. مساله هسته ای حکومت نه برای ملت ایران می باشد. چون بدست آوردن چنین چیزی برای دوام قدرت حاکم است والا مردم با شرف ایران هیچوقت دنبال مسایل ناشیه نبودند. بنظر من دارایی های که در این ۳۵ سال از ملت ایران برباد رفته و فیانت های پنهان و نابفردانه و قدرت طلبانه حکومت پنهان بربفتی های را بر ملت ایران وارد کرده که آثار آن را می توان در تبعیض های بین خودی و غیر خودی مذاهب و اذیت و آزار سایر اقوام و مذاهب و ادیان دید. کوچ کردن یهودی های ایران بهایی ها جوانان نفه و عزیز همه و همه از بی لیاقتی اینهاست. اینها دوست دارند بزرگان و روشنفکران از ایران بروند تا کسانی باقی بمانند که بی اراده باشند و نتوانند مردم را بسیج کنند. بر بی لیاقتی هایشان، من دوستانم را فرافخواندم و گفتم من می فوادم از تمام اسرار مفی و بنایت ها و قتل و عام های که انجام دادند اطلاع پیدا کنم. و همچنین جلسات فیلی ممرمانه آنها جلساتی که بیشتر بر ملت و کشور عزیزم ضربه می زند چون من به اینها اعتماد ندارم که دلسوز کشورم باشند اینها فقط بر دوام قدرت خود مشغولند.

بعد از مدتی نگذشت که مقدار زیادی فیلم و اسناد در برابر پشمانم ظاهر شدند. شروع به دیدن آنها نمودم و خواندن مطالب از قرارداد های پنهانی نمایندگان بیت رهبری با سناتور های امریکایی بگیر تا اشوب وانفجار در کشورهای مجاور از فرید مسئولان بلند مرتبه افغانستان و عراق و سایر بلاد بگیر تا کشتار و اعدام های مردم ایران و از فروش پاهای نفت و واگذاری آنها به روسیه و چین بگیر تا بقیه برای فقط دوام قدرت بود نه ملت، حتی اسرائیلی که از او حرف می زدند در پنهانی باهم رابطه داشتند. فدای من وای از پول های که برای چنین طرح های هزینه شده اند نگاه کن بالغ بر ۳۰۰ میلیارد دلار فقط برای حزب ا... و سایر سران قبایل در کشورهای مجاور عربی فرستاده شده است. از برنامه های مفی که برای تورم و گرانی و فشار بر مردم بود از نبود دارو. از سرطان های گسترش یافته در جامعه برنامه های پنهانی حکومت بود بر ضد ملت خود نبود کیفیت در ماشین ها و محصولات شرکت های خودرو سازی ((قسم خودرو اگر بتوانم کاری بکنم این دو شرکت ایران خودرو و سایپا را با تمام مسئولان و سهامدارانش که سهم عمده ای را در کشتار مردم ایران دارند با محصولات بی کیفیت شان و طبق برنامه های پنهانی آنها را به عنوان قاتلین مردم ایران و بنایت علیه بشریت ماکمه کنم در کشور ایران ما فقط سالانه حدود ۲۰ هزار نفر کشته تصادف داریم دیگر معلول و فلج شده و مسایل روحی روانی را اگر بپوش توجه نکنیم)) فدای من چند روزی را که در منزل فقط مشغول خواندن اسناد بودم و فیلم های مرموزانه را نگاه می کردم اصلا داشتم دیوانه می شدم. حتی اینها به خودشان هم رسم نمی کنند ترور آیت الله طالقانی ربای بی و باهنر زمینه سازی اش از طرف دست های پنهانی آقای هاشمی و دار دسته اش بوده از کشتار و هشیانه روشنفکران بگیر تا زندانی و شکنجه و تجاوز به زنان و دختران. پی بگویم حتی از زندان زنان هم آفوندهای حکومتی زن صیغه می کردند و میبردند. یکی از اسنادی که دیدم دعوت کردن سران قبایل عرب بود به ایران بخصوص از عراق و افغانستان و کشورهای حوزه خلیج فارس و آنها را در بهترین هتل ها قرار می دادند و به بهانه صیغه بهترین و زیباترین دختران و زنان ایرانی را بعنوان عشق و حال بهشون میدادند. این مجوز فساد در اختیار آنها قرار می دادند و در آفرش هم فیلم داشتند و از آنها می خواستند که اعمال و اهداف حکومت را در مناطق خود پیاده کنند و الا فیلم آنها را منتشر می کنند. از فیانت های برادران قاپاچی بگیر که با همکاری اطلاعات و گمرک و بازرگانی در ورشکستگی صنایع ایران و یکبارگی کارگران دست داشته اند. هر قدر که در عمق مسایل پیش میرفتیم بفا قسم به جایی بر خود نگرادم که نوشته باشد بفاظر رفاه ملت و مردم ایران و پیشرفت صنعت کشور باید همت کنیم در هر کاری که صورت می گرفت اول نوشته می شد بفاظر مصلحت نظام و دوام ولایت فقیه و سرگرم کردن مردم و باورشان به نظام و حکومت باید این کارها در میان مردم صورت گیرد از تبلیغات وسیع تاسوعا و عاشورا بگیر تا ترویج فراغات های بیشتر، و تهیز مراکز بسیج و انداختن فتنه در میان مردم بی تفاوت کردن مردم و همپنین ترساندن های مردم از هر روشی اما حکومت های فاسد و دیکتاتور بیاد ندارند که حتی اگر تمام دنیا را با پول بفرند و رشوه دهند و در آفر هم به ملت خود فیانت کنند باز هم نابود میشوند حکومت فقط حکومت مردمی که باهم برای هم تصمیم می گیرند مثل غرب و که هر دولتی برای موفقیت تلاش میکند چون به اعتماد مردمش نیاز دارد. و همپنان که فدای متعال می فرمایید ((و مکرو و مکرا الله و الله فی الماکرین))

دیگر داشته‌ام هم دیوانه می‌شدم هم در اخسردگی کامل فرو می‌رفتم. افر بگو ملت ما به چه کسانی باور کردند به نمایندگان خدا، استغفرالله با دین مقدر آسان می‌توان مردم را گول زد و توده عوام و متوسط جامعه هم فیلی آسان در دام پنین توری می‌افتند مثل آموهای فیلم یوسف پیامبر که نشان میداد اما عیف دیگر پیامبری نیست که بیاید و مکر و هیله و نیرنگ اینها را فاش کند. خرافوانی دوستان را انجام دادم و در جلسه ای که گذاشتیم.

به مدت نیم ساعت گفتم در این راه مشکلی هست در این راه ویروس‌ها و آدمهایی هستند که باید حذف شوند و نابود گردند والا وقتی اهداف قدرتمندشان به خطر بیافتد ایران را در آتشی می‌افکنند که همه را خواهد سوزاند باید با تدبیر حرکت کرد. این بود که اولین اقدام من فواستن این بود که تمام اموال و سرمایه های شفصی انبار شده حکومت از شمش طلا و دلارهای که هستند فوراً هر شمش را نصف کرده و هر بسته دلار را در خانه ای از خانواده های فقیران در سراسر ایران قرار دهند بخصوص در مناطق زاهدان، لرستان، ایلام، کرمانشاه، کوردستان، و در هر نقطه ای که خانواده ای فقیر را یافتید. گفتم این کار مقدر طول می‌کشد که گفتن اگر همه باهم کار کنیم حدود ۴۸ ساعت گفتیم عالی است اما باید تعداد فانوارها را برایم بگویند که چکار کردید. یعنی باید متوسط هر خانواده ۵ میلیون تومان تا ۱۵ میلیون بعوش داده شود شما از طلا گرفته تا دلارها را فقط در جایی قرار دهید که سرپرست خانواده ها ببینند و بتوانند برای خود و خانواده اش شادی را به ارمغان بیاورند اینها سرمایه ملت ماست که انبار شده اند و زردیده از این دزدی ها بوده که مردم ما به فلاکت و بدبختی رسیده اند. این اولین اقدام من بود در این مدت ۴۸ ساعت راهکارها و مسایلی را که بررسی می‌کردم به یک نکته فیلی مهمی رسیدم. این همه بدبختی و تفریم ها را چه کسی بر ملت ما وارد می‌کند. و چرا بر داشتن بمب اتم تاکید دارند. تفریم ها داشت بیشتر و بیشتر بر مردم فشار وارد می‌کرد و تنها سودی که نصیب عده ای شده بود بخصوص بازهم برادران قاپاچی که خدا ذلیلشان کند. دود این همه بدبختی از انجا می‌آمد. این بود تصمیم گرفتیم در این مدت روی جلسات مفی که دارند در مورد این برنامه اتمی دیرن کنیم. دوستم را خرافوانم و در مورد اینکه چه مواقع برنامه و جلسه دارند را بوم گزارش دهم. طبق برنامه های که بدستم رسیده بود. دو نکته در صدر اول رسیدگی بودند در سپاه قدس که باتمام قوت از بیت رهبری حمایت می‌شد در مورد نگه داشتن بشار اسد با هر هزینه و برنامه ای که شده تا پایان انتقابات ریاست جمهوری ایران و دیگری کش دادن برنامه اتمی بود از طرف آقای باقری و باهماهنگی جلیلی که قرار شد بیشتر از حق و حقوق مردم ایران و شور شوق آنها برای رسیدن به غنی سازی حرف زده شود که حق ملت ایران است غنی سازی اما برعکس غنی سازی برای رسیدن به دانش اتمی و ویران گری و قلدری بیشتر آنها بود. اما برعکس ملت ایران آرامش و رفاه را بر آشوب و فتنه ترجیح می‌دادند. این نکته هم از نظر ما پنهان نباشد که طبق مضموم در جلسات مفرمانه ای که داشته ام با همکاری دوستم بصورت نامرئی دایره حکومت از شورش مردم در این مواقع بفاطر سوئی مدیریت و مشکلات اقتصادی هراس داشتند بخصوص پولهای میلیاردی که برای نگه داشتن بشار اسد به روسیه و چین و همپنین در خود سوریه هزینه میشد. داده شده است در صورتی که وضع کشور خودش به سمت پرتگاه می‌رفت.

این بود که طائب از طرف مثبتی بودجه کلانی گرفت که قرارگاه عمار را برای سرکوبهای خیابانی حاضر کند و آماده و همپنین توسط نیروی انتظامی سالن و سوله های در اطراف شهرها فریداری شود تا در موقع لزوم افراد را در انجا زندانی کنند. عزیزانم ببینید اینها به فکر سرکوب هستند هیچوقت در فکر این نبودند که چرا باید مردم در مشکلات باشند. چرا به فکر رفاه نباشیم. اینها از کودتا می ترسند پس هر فردی نظامی که حس جاه طلبی داشت از دایره آنها خارج میشد مانند مفسن رضایی که فرزندش را ترور کردند و پندباری در ریاست جمهوری ابهت و ارزشش را از بین بردند.

۴۸ ساعت هم تمام شده بود. دوستان همه ۳۵ میلیارد دلار سرمایه نقدی که در انبارهای خانواده ای انبار شده بود را پخش کردند. از دوستم فواستم خورا باهم نامرئی شویم تا مسایل را از نزدیک پی گیری کنیم. چه آشوبی چه تفضیه ای درست شد همه نگهبانها هاج واج بودند این همه سرمایه پی شد بطور حتی یکی از این دزدگیرهای قوی و پیشرفته به صدا در نیامد. ماموران بنایی و امنیتی و اطلاعاتی به سمت انبار راه افتاده بودند دنبال اثر انگشت ووردپایی می گشتند. یکی از پسران رهبر هم بود و همپنین آقای مقانی که بشدت عصبانی شده بودند. که این همه سرمایه آقا بطور یک شبه گم شده. مقدر حس آرامش عیبی بوم دست داده بود. اما از یک چیز ناراحت شدم. این هم مصداق کارهای رابین هود و زوورو را داشت که از دزدان ، دزدی می کردند و برای فقرا می فرستادند اما مهم نبود. اشاره کردم که مرا به سمت پندتا خانواده ای که اجناس را بهوشون دادند ببرند. جز شادی و نشاط خانواده ها پدران و مادران هیچی ندیدم. یکی برای بچه اش دوپرفه فریده بود دیگری وسایل خانه را تکمیل میکرد. بعضی هم در مورد تعمیر خانه حرف می زدند. فدایا شکر و سپاس مخصوص دوست. برگشتم به مقر فرماندهی خودمان همه این کارها را در عرض یکساعت انجام دادم مثل قالبچه سلیمان و جن های سلیمان شده بودم البته ما بی لیاقت تر از این هستیم که خود را با پیامبر خدا مقایسه کنیم اما دیگه حال و هوای آن را داشت. به سرعت نور و به قدرت طوفان و محبت و صمیمیت انسانیت بودیم. فالی شدن این فزانه بزرگ ضربه بزرگی بر صاحب ان داشت اما هر فقیر بگردند چیزی پیدا نبود. هرود ساهت ۲۱ بود که یکی از دوستانم فبر آورد جلسه مهمی در خانه ضد اتمی رهبری است در زیر زمین تعجب کردم خانه ضد اتمی وهسته ای انهم برای فردی که نماینده خدا باشد و شجاع و فردی که مرگ و شهادت را افتخار بدانند. رفتیم آی ملت که فوش به حالتان که هیچی نمی دانید از این همه فیانت و بنایت ، خدا خودش مفسدانش را فوب می شناسد. عجب خانه ای بود مجهز و مملک از بیمارستان فصوصی آقای فامنه ای بگو مجهزترین امکانات روز اما بیمارستانهای ملت فالی از دارو و پزشک فوب روستاها رو که ول کن باید بمیرند جلسه شروع شد، پندنفری جمع شده بودند کنار رهبر. فبر اول از روسیه و چین به ما فبر دادند که در جلسه ای که با ۵+۱ است در استانبول باید با پیش کشیدن مساله سوریه و حق ملی اتمی مساله راکش بردهید.)) اما اینجا برعکس افتلاس ها که مساله راکش ندهید، بایر مساله کش (داده شود!!!!!!).

نفر بعدی گفت: تودیدهای اسرائیل فقط برای جنبه انتقابات داخلی خودشان هست و نتانیاهو از طرف مالکی به ما فبر داده که مشکلی در برنامه اتمی حکومت ایران نیست. وهتی از چین اتفاقاتی بیشتر سود می برد. آقا فقط سر تکان می داد. در مورد

انگلیس و آمریکا هم گفته شد که امتیازهای مخصوص خودشان را می خواهند. و در مورد اینکه پاهای شمال کشور به روسیه داده شده و همچنین چین از تفکیک ۵۰ درصدی نفت ایران سود می برد و اشغال خودش را می فرستد برای مردم ایران فوبه جلسه با این مضمون فاطمه یافت

اول از همه حفظ نظام و تثبیت قدرت ما باید مدنظر غرب باشد. دوم باید سرمایه های شفاهی و فائوادی سران و مسئولان و همچنین فائواده هایشان در امنیت کامل باشند. سوم بشار اسد دوست ماست و دقالت هرکشوری و افرادی را در امر سوریه مملو می کنیم. چهارم غنی سازی اتمی حق مسلم مردم ایران است. در مورد تحریم ها هم مهم نیست با امام جمعه ها حرف می زنیم مردم را به مقاومت و صبر و قناعت فرابخوانند. و این راهم نوعی جنگ با دشمن برای گرفتن حق خود می دانیم روزگار به ما نشان داده مردم ایران اعتراضی از خود در مورد اتفاقات نشان نمی دهند چون کسی نیست آنها را راهنمایی کند و افرادی که بانفوذ بوده اند یا ترور شدند یا زندانی مثل آیت الله کاظمینی بروپردی و دکتر فریبرز رئیس دانا افرادی و آقای احمد فمینی هم که به شرایط جاری معترض بود و فار پیشم دشمنان قدرت از میان برداشته شد و بیت فمینی هم از صحنه قدرت به بیرون پرت شده اند.

بعد از جلسه استانبول بود که دلار مثل برق بالا رفت طلاگران شد و ایناس ۴ برابر سعودی سربه فلک کشیدند. سیستم که برایش مهم نبود مراجع هم سکوت کرده بودند و به مقلدین خود سفارش کردند ارام باشید ماهنوز شکمان پراست از دلار شما فمس های خود را بفروستید مهم نیست پی میشه کمتر مرغ بفورید و برنج. یاد حرف آقای فمینی بفیر ((ما با نان و پنیر خود می سازیم با آمریکا نمی سازیم)) این احمدی نژاد کند همه چیز را بالا آورده بود. افرادی بی لیاقت اطرافش بودند. اما هنوز نور پیشم بودند چون ۲۰۰ میلیارد دلار را بدون ثبت در بودجه کشور به حساب سلطان وارد کرده اند برای فریهای اتمی ورشوه دادن ها و همچنین پیش برد اهداف خودشان در منطقه و واریز شدن یک میلیارد و ۶۰۰ میلیون یورو به حساب مثبتی فامنه ای از طرف بانک مرکزی که احمدی نژاد کمی با بهمنی در این زمینه درگیری بوجود آمد پرا بدون اجازه او چنین برداشتی صورت گرفته اما با تهدیدات برادران قاقاچی و حقانی و طائب سکوت کردند در برابر فیانت به ملت. دیگر داشتم دیوانه می شدم گرانی هم روز به روز در بازار بالا می رفت اعتراضات بزرگ مردم تهران هم گواه بود که دیگر به ستوه آمدند. افسردگی و شرمندگی در میان مردم بالا بود. همه این مشکلاتی که بر نامه ریزی شده بودند فقط و فقط برای حفظ قدرت بودند نه رفاه ملت و و در این میان هم دار و دسته احمدی نژاد هم در توطئه بازار دست کمی نداشت. ایرانیان عزیزم هموطنانم این همه بدبختی بفاطر این است که قانون در کشور ما ضعیف شده قوه قضاییه مایه ننگ و مرگ ماست پلیس هم که مجری هست چه دیکتاتور باشه چه پیامبر فرا اما نیروهای بسیج و لباس شفاهی هم از جنس مردم هستند که نامردمند.

بازدید هم که از زندان اوین و سایر زندانها داشتم در اینجا به بزرگانی چون آقای مهدی خزعلی نوری زار، شیوا نظر اهاری، نسرین ستوده آقای کبودوند و بخصوص دکتر و استاد عزیز جناب آقای رئیس دانا اقتصاد دان بزرگ که عواقب بی مدیریتی و دزدیها و فیانت ها را گوش زد کردند اما دزدکی گوش شنوا دارو. این نکته هم واقعیت داشت. فیانت و تجاوز در زندانها بخصوص در مورد زنهای که جوان بودند. پیشنهادهای بی شرمانه زیادی بهشان میشد. یکی از بازپوهای که مسن بود و در مرد ۴۵ تا ۵۰ سال داشت و سیدهم بهوش می گفتند از فانمی که فعال حقوق زنان و بشر بود. که پهره زیبایی هم داشتن. باپشمانی شیطانی نگاه می کرد. وهتی چندبار هم گفته بود اگر توبه کنی و دست از فعالیت هایت برداری و وبامن باشی قول می دهم کراهیت را درست کنم و یک ماهه از زندان بیایی بیرون اما جز اینکه آن زن می گفت: من برای قانون انسانیت اینجا هستم نه اینکه فودم را حیوان پندارم و با حیوانات هر وقت فواستم باشم!!! که سبلی های مملکی بهوش زدند و چند فانم که اونجا بودند دستش را گرفتند و گفتند اقا کافیه تنبیه شد. چه فونی از این پدر سوخته تو دلم بود قسم فودم روزی باید این سگ را جلوی شوهر و برادر این زن بگذارم تا او را تکه تکه کنند. ((ان الله لایمب المفسدین)).

هرچه با سردمداران و حاکمان بیشتر در حضور نامبارکشان می رفتم بیشتر اخسرده و ناراحت می شدم. بعد از مدت زیادی گفتم بهتره برگردم این بود. فقط از دوستان فواهمش کردم. در این مدت چندکار را انجام دهند. برای مدت یک هفته من بر می گردم فانه اولین چیزی که از شما می فواهم اسم افرادی هست که در فیانت های به کشور و ملت و قانون را برای من تهیه کنند که هرچه زودتر ماکمه شوند. توسط فودم و مطلب دیگر این بود. که چندماه دیگر مساله ریاست جمهوری ایران در میان است. از یکی از دوستان نامرئی فود فواهمش کردم. که برای نجات ایران تنهایی نمی توانم کاری بکنم باید کشور را داشته باشم و با قدرت زیادی میشه ایران را از این فساد و ویروس ها نجات داد. پس یکی از شماها باید بعنوان فردی صالح در فواب و رویایی رهبر برود. و از او بفواهد که برای نجات فود و ادامه حکومتشان در آینده، تنها کسی که شایسته ریاست جمهوری است فردی به نام هیوا و با نشانی و آدرس فلان و فلان است. و برای اینکه این فرد به ریاست جمهوری برسد باید قانون اساسی تغییر کند و به این صورت که هر ایرانی بالای ۳۰ سال مجاز هست با مدرک کارشناسی ارشد و بالاتر هر ایرانی زن و مرد و بهایی و مسلمان و شیعه و سنی نداشت.

گفتم عزیزم برنامه های فوبی دارم که انشالله برگشتم درستش می کنیم تو برو در فواب رهبر و با لباسی سفید و پهره ای سفید که یا من باید باشم و یا هرکس دیگر که باشد جز فیانت و ویرانی و از همه بزرگتر باعث نابود شدن پایه های حکومت فواهد شد. پس چون بعد از فوابهای شما ممکن هست از طرف افرادی من به حضور ایشان برم چون با دادن آدرس های تو هتما یا فواهان دین من میشود یا اطرافیان من که بینند چنین چیزی هست قصد ترور مرا فواهند داشت پس در این زمینه کاملاً هوشیار باشید و آگاه اما قبل از اینکه برگردم. چندکار را می بایست انجام دهم. تمام این مشکلات از دونفر فارسی سرپشمه می گرفت پوتین و لاورف لذا تنها راهی که دیدم کشتن آنها بود چرا نکشم وقتی آنها فون مردم ایران را می مکند وقتی آنها در کشتار مسلمانان

و ملت فاورمیانہ بفضوص در سوریه دست دارند. این بود که یکی از دوستانم که در این زمینه قدرتش در زمینه انتقال من ویاری کردند زیاد بود بهش گفتم دوتا هفت تیر می فوادم از دو کشور مختلف با فغه کن، و باید وقتی این دونفر قاتل و ویروس راکه فواب هستند. آنها را پاک (clean) کنم. از صفه روزگار این بود که دوتا کلت برایم حاضر شدند و وقتی بالای سر آنها قرار گرفتم فقط یاد کشتار کودکان و زنان سوریه افتادم یاد دزدی های که از کشور ایران می کردند. یاد امتیازهای کلانی که بفاطر پندتا نیروگاه اتمی می فوادم بسازند از ایران دزدیدند. تحمل نکردم. کشتن لاوروف آسان بود اما پوتین مثل فرگوش فوابیده بود هوشیار و آماده ولی فواب آلودگیش اورا کسل کرده بود همینکه ماشه کشیده شد تکانی بزرگی خورد و دستها و پاهایش بالا و پایینی کردند و تمام. من هم برگشتم فردای آنروز دیگه افبار روز شده بود. اما فعلا برای بشار اسد می فوادم زنده باشد تا اورا به دست ملت فودش برهم و ماکمه اش کنند. فیلی دوست داشتم پوره نوبه های این دونفر را بینم پی شده اند اما فیلی فسته بود و ناراحت اولین بارم بود که چنین جراتی داشتم مجبور بودم برای ففظ امنیت و آرامش انسانهای هموطنم. که جیب هایشان قالی میشد تا دیگران فوش باشند. این اول راه من بود و ویروس های زیادی می بایست از سر راه برداشته شوند تا آزادی و عدالت در کشورم بوفود آید تا این کشور ثروتمندم مردمش در رفاه باشند. پس آنها مفسد فی الارض بودند چیزی که در دادگاه های ایران برای اعدام کسانی که نمیدانستند فطور و به چه حکمی اعدام کنند. ادامه کارها رابه دوستان و آگزار کردم و فودم به فانه برگشتم و فقط افبار را می دیدم و بهت جامعه جهانی که فطور این دونفر ترور شدند هرکس حرفی می زد اما قضیه رابافودکشی فودشان فاطمه دادند. البته بعدا فهمیدم که نبود این دونفر تاثیر زیادی را در جامعه جهانی داشت و کشتار مردم سوریه و فپاول اموال ملت ها کمتر شد و روسیه بیشتر روی مسایل داخلی فودش تکیه کرد. و فلوومت سوریه و ایران بفضوص چین بیشترین ضربه ها را خوردند از نبود این ویروس های آلوده. به فرموده خداوند تعالی ((آيٰهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ

تَقْلِبُونَ)) (آل عمران)

ای کسانی که ایمان آورده اید! (در برابر مشکلات و هوسها) استقامت کنید! و در برابر دشمنان (نیز)، پایدار باشید و از مرزهای فود، مراقبت کنید و از فدا بپرهیزید، شاید رستگار شوید!

با برگشت من پندروزی نگذشته بود که از دوست نامری ام فبردار شدم که قرار است تا پندساعت دیگر مرا به تهران ببرند و فوابهای این چند شب کار فودرا کرده اند. و رهبر مشتاق دیدار من شده. قبل از اینکه آنها بیابند من فو فانه را آماده کردم و با آرامشی کامل در فانه بودیم که زنگ زدند و چریان را گفتند. با احترام و مهربانی فاصی وارد شدند و نامه رهبری را به دست پدرم دادند در مورد اینکه از طرف ایشان دعوت شدم که برم پیششان حامل نامه را فوب می شناختم. کسی که فون هیچ ایرانی برایش ارزشی نداشت. و از پشمان و نگاهش حس بری بوم دست داد. پدر ترسیده بود. و با سفنانی لرزان گفت: امیدوارم که پسرم فطایی نکرده باشد که در فواب گفتند نه برعکس ما مشتاق دیدارشان هستیم و امیدواریم که همانطور که انتظار داشتیم باشند. حرف را کوتاه کنیم رفقیم مستقیم به طرف فودرگاه در داخل فوایما هی ازم سوال میشد فکار می کنی رابطه ات با فدا پهوریه نماز می فوانی؟ و... منم گفتم آیا ممکن هست شما کسی را بفواید پیش رهبر ببرید و اطلاعاتی ازش نداشته باشید. کسی که

رئیس جمهور و اطرافیان خودش هم براهتی نتوانند باهاش ملاقات کنند. که این جواب تا حدی جو سئوالات را آرام و کم کرد. در فرودگاه ماشین سیاه و بزرگی آمد و برد و در راه نموه بر فرود نشستن را بهم یاد آور می شدند حرف نمی زنی سؤال نمی کنی فقط گوش کن مستقیم نگاه نکن اگر هم سئوالی پرسیدی بگو امام بزرگوار

گفتم: چشم می دانستم که بهم فعلا احتیاج دارند و دوستانم هم کاملا هوای مرا دارند و بهم گفته بودند فعلا امنیت هست. پقدر آدم برایش لذت بخش هست وقتی میدانی پشتت به جایی گرم هست چون هر لحظه که احساس خطر می کردم فوراً می توانستم با کمک دوستانم نامرئی شوم و از هر مکانی به مکان دیگر بروم مثل سرعت نور به لباس فضایی هم احتیاجی نداشتم آغوش گرم دوستانم بهترین محافظ من بود. نزدیک های فیابان پاستور بودیم که بعد از بازرسی های لازم وارد شدیم. در اتاقی قرار داشتیم که حدود ۳۶ مترمربع بود. بعد از انتظار رهبر وارد شد. و بعد از احوال پرسید چندتایی سؤال از ما پرسید. بیشتر مسایل دینی بود. و همپنین دید و اخقی های فکری ما در مورد ایران، حکومت گرانی تورم و کشورهای دیگر و همپنین نظرم در مورد حکومتداری چگونگی و چگونه و مستقیم این سؤال را از من پرسید. اگر رئیس جمهور باشی چکار میکنی. من هم همان جواب های دارم که دوستانم در جواب بهش گوشزد کرده بود. به لطف ایند بزرگ که به خاک ایران و مردمش برکت دهد. مسایل در مسیر فوب خود حرکت می کردند. که گفتند: شما باید در این مدت کم خود را برای مسئولیتی سنگین حاضر کنید. و دستور دادند که فعلا در این زمینه روابط ها و مسایل مخصوص را بطور فشرده به من پیاموزند. مدتی نگذشت که آداب و رسوم های دیپلماتیک، بر فرودها و نموه سفن گفتن و تا حدی هم نموه گزینش افراد برای پست ها. من وقتی در زیر فشار تمرین ها بودم گفتم فوب چرا باید این همه زحمت بکشم شاید هم اصلا به پست ریاست جمهوری نرسم اما چر نگاه دشمنان مری هیپی نفهمیدم. مدتی زیادی نگذشته بود که دستور تغییر قانون اساسی صادر شد و همانطور که انتظارش می رفت هر ایرانی تمهیل کرده می توانست شرکت کند. بعد از گذراندن آداب و رسوم بخصوص بهم چند روزی مرفعی دادند که برگردم پیش خانواده اما بهم گوشزد شد این مساله باید بطور کلی مفرمانه بماند.

رسیدن من به جمع خانواده و دیدن مهره عزیز پدر و مادرم و همپنین در کنار همسر مهربانم که باردار هم بود برایم بهترین و آرام بخش ترین لحظات زندگی ما بود. واقعا درک کرده بودم که دارم وارد بازی سفتی می شوم که اگر کوچکترین اشتباهی صورت گیر مشکلات جبران ناپذیری دارد. اذان صبح که داده شد. از ایند بزرگ برای مردم ایران و کشورم آرزوی برکت و سعادت مندی نمودم. و کارم شده بود کنار پنجره و دیدن آسمان زیبا که حس کردم. کسی نزدیک هست آره یکی از دوستانم بود که برایم گزارش فوری آورده بود. گزارشی از میان برداشتن من و یا ترورم تعجب کردم من که هنوز نه به بارم نه به دار پطورا؟ که با اشاره گفت: بهتره در مورد این موضع در بیرون حرف بزنیم منعم گفتم بزار بعد از نماز جماعت جمعه در جایی فلوت می شنیم و حرف می زنیم. و از این فرصت باقی مانده را در آغوش گرم همسرم و تکان های کوهپولوی شکم استفاده نمودم و صبحانه را با جمع کلی خانواده صرف نمودیم که خانواده پدرم در طبقه بالا و ما پایین بودیم و از یک راهرو هم استفاده می کردیم این بود که از تنها گذاشتن همسر ترسی نداشتم چون کنار خانواده پدرم بود.

بعد از نماز جماعت ظهر جای را برای صحبت کردن پیدا نمودم و در این مورد حرف زدیم، عده ای که از جریان من با فبر شده اند بفاطر اینکه منافعشان ۱۰۰٪ به خطر می افتد و هتی فتوای کشتن و قتل را از یکی از مراجع خود گرفته اند. و برنامه شان این هست که با دادن نوعی سم به مرور زمان از بین بروی والان هم دستورش به اداره مرکزی اطلاعات اینبا رسیده گفتم چکار کنم.

تو دستت را جلو بنداز منم در جواب گفتم یعنی پاک سازی ویروس ها گفتم راست می گوید اسامی رو که گرفتم نفر اولی طائب بودو با چند نفر دیگر و یکی از فتوا دهندگان قتل و همپنین کسی که در اینجا مامور شده بود که با ترغیب خودشان بهم ضربه بزنند . البته قرار برای این بود که کاملا زیر نظر باشم ومراقبت کامل وهمانطور یکه فبر دار شدم این کار بدون اطلاع بیت رهبری بوده وکاری خودسر ، بسم الله را گفتم و چندتا آمپول سیانور قوی را برایم حاضر کردند. به مفض رسیدن به فردهای مورد نظر تزریق و پاکسازی شروع شد. افرادی که اهداف خودشان بالاتر از اهداف ملت ومردم باشد وهمپنین قانون را دور بزنند تا به مردم خیانت کنند سزای جز مرگ ندارند ۷۰ نفر از افراد نفوذی بزرگ که به قول خدای تعالی اگر بی گناه باشند می روند بهشت وگناه کار باشند میروند جهنم رو فرستادیم اون بالا و ۳ نفر هم که در اینجا مسئول و آگاه بودند را هم خورا پاکسازی کردم. فیلی ساده بود وقتی که فقط اشاره می کردی تا در آغوش این دوستان نامیری و قوی به نزدیک ترین حالت فرد برسی و بتوانی در یک حرکت آسان و بدون دیده شدن مسیر عدالت و آزادی را هموار کنی. این کار برای من یکساعت طول کشید. و با فیلی آسوده وراحت برگشتم فانه و اخبار دافلی که پیزی نگفت: اما فردای آن روز در شبکه های فبری بمش داغی شده بود. وماهم پشت مبل فبرها ونظرهای مفتلف پنین اقدامی را گوش می کردیم.

فدای من، سوریه کشتار و قتل وعام کودکان وزنان بی پناه برای قدرت گفتم به بزرگی فدا قسم ، اگر قدرت در دستان مردم ومملت نباشد پنین فواهر شد همیشه قتل وعام ، ۳ روز تعطیلی ماکه گذشت با همراهی یکی از ماموران مفصوص به طرف میعادگاه خود رفتم ، وقتی کار من شروع میشد فقط فبرها را گوش می کردم . چه با اشاره چه با زبان و هیچ عکس العملی نداشتم. مجلس برای تغییر قانون اساسی رای مثبت داد مردم هم در فشار و گرانی وتورم بیشتر ویران واخسرده می شدند ، بفصوص بیماران سرطانی که باگرانی ونبود دارو دست وپنجه نرم می کردند برعکس اینجا می دیدم خود مسئولان از بهترین داروها ودکترها وهمپنین بهترین مواد وتریاک استفاده می کردند برای خود. تعارض بزرگی بین جامعه و نحوه کشورداری بود هر انچه برای مردم ممنوع ،، اینجا آزاد بود. چندبار مرا با چند زن زیبا وفوش اندام روبرو می کردند تا عکس العمل های مرا ببینند ولی به لطف خدا فوب پیش می رفت و در این راه دشمنان زیادی هم داشتم اما فعلا مرا هیچ حساب می کردند. وقتی قانون اساسی تغییر کرد. مدتی نگذشت که کم کم اسم چهرة های مفتلفی وارد بازار شد. اولین کار منموم برای شروع که بهم پیشنهاد شد سفنرانی در جمع دانشجویان بود. در دانشگاه های مفتلف شروع به صحبت می کردم. مسایل بانبی ، اقتصاد ، فیلی راحت در مورد پیشرفت ایران صحبت می کردیم. و آزادی های اجتماعی ، اما در یکی از سفنرانی هایم که در دانشگاه کرمان برگزار شد. با واکنش فیلی سریع عداه ای دانشجویان مواجه شدم ویا به قول دوستان لباس شفصی های مربوطه . در این میان بود که قال وقیلی بلند شد و دیگه کلا جلسه به هم خورد. اما گفتم در جامعه ای که برای منفعت شفصی افراد را با قدرت فردگرایی بتوان سرکوب کرد وقانون را زیر پا گذاشت آن جامعه جامعه ای بیمار است و باید معالجه شود.

باکمک چندتا از همراهان بیرون رفتم. دیدم که دوستان نامرئی دوتاشون همراهم هستند گفتم ببینید کار کی بوده اما با صدای بلند وفشن که همراهان مرئی من گفتند زیاد جدی نگیر اینها پیش میاد. که بعدا برایم فبر آوردند اینها با دستور فردی به نام ((الله کر م)) دستور گرفته اند که کسانی که می فواهند جامعه را به سوی آزادی و قانون ببرند مبارزه کند و باید قانون فقط قانون خودشان باشد. فسته شده بودم و در اتاقی که در هتل داشتم. مستقر شدم وقتی نگاه می کردم با دقت هسی بهم میگفت دوربین

مفقی هست که با اشاره دوست نامرئی ۴۱ پیداش کردم. رفتم جلو دوربین و مثل اینکه هیپی نمودم افه دوربین عیبی بود در کنار یک گلدان و هم‌رنگش گفتم عیبا افرادی که می‌فروهند تورا به قله بزرگی برسانند اما هنوز بهت باور ندارند و می‌فروهند از دستشویی رفتنت هم فبردار شوند. ((من بافودم حرف می‌زدم که بشنوند)) .

صبح زود شده بود و قرار شد که حدود ساعت ۱۱ برگردیم و به طرف ساری برویم شهر عشق من ، ساعت ۶ بامداد بود که گرمایی را حس کردم آره داشتند با عجله بهم اشاره می‌کردند برو حمام اونجا امن هست . منم بلندشدم و به بهانه دوش گرفتن رفتم فیلی فواب آلود بودم که از جلسه فیلی مهمی برایم گفتند در سازمان امنیت ، وقتی فبردار شدم که جنگ در سوریه به اوج خودش رسیده و سپاه قدس برای کم شدن تلفات نیروهای فودی می‌فواست از گاز سارین فکر کنم یا اعصاب استفاده کند. دستور بیرون آوردن آنها را از انبارهای شیمیایی بندرعباس صادر کرده بودند که هرچه سریعتر به طرف سوریه انتقال داده شوند. فیلی ناراحت شدم. اما متاسف بودم برای فرماندهانی چون قاسم سلیمانی که برای کشتار پنین پیشنهادی داده بود. بازهم گفتم این را بزار به حساب وقتی که توانستم تورا در مفظه ای قرار میدهم که همین‌گاز داخلش باشد. تا ببینی مرگ و زندگی یعنی چه ؟! همراه با کسانی که پنین پیشنهادی به تو دادند. فاورمیان در آشوب عیبی بود فیلی از بودجه های کشورهای همسایه هم برای کشتن وانفجارها و بمبوس حکومت ایران برای تقویت گروه های حامی خود صرف می‌کرد که در زیر پنین حرکت های هم حمایت های اسرائیل و غرب بود چه برای القاعده و طالبان و گروه صدر و تمام آت و اشغال های قاتل. یاد حرف زیبایی وزیر دفاع دوران جرج بوش می‌افتم بعد از حمله به عراق که گفت : ما بدون همکاری ایران نمی‌توانستیم صدرا و طالبان را از بین ببریم . و در این زمینه دیدارهای وزیر خارجه بریتانیا در دوران فاطمی باهم زیاد بود. و به گفته آن وزیر: ایران برای ما سگ وفاداری است که بعد از ما از اهداف و دستاوردهای ما در منطقه دفاع می‌کند و همچنین مانند گرگی است برای دوستان ما که هر لحظه بفوایم از این گرگ برای هرچه وابسته شدن دوستانمان به خودمان ازش استفاده می‌کنیم . این دیدگاه کشور ما بعد از ۳۴ سال بود. ملت رو حرفی برای گفتنش نداریم.

در این مدت هم مردم بزرگوار تهران و بازاری ها هم بفاطر گرانی و تورم و در اصل بفاطر بی لیاقتی مسئولان بی شرف که آینده جوانان و صنعت کشور ما را ویران کردند و البته خودشان که از سایه فیانت های کلان کشوری به سرمایه های ۴۱ میلیاردی دست پیدا کرده اند، اتفاق افتاد. البته بعد از ترور پوتین و لاورف تا حد فیلی زیادی منطقه فاورمیان به آرامش نسبی رسیده بود . و فعلا کشور روسیه مشغول تدارک انتقابات بود و کمتر در کشتار و رقالت کردن کشورهای منطقه و دزدی از آنها وقت داشت. برای من هم وقت کم بود. و فقط می‌بایست صبر می‌کردم . افراد بانفوذ زیادی قصد انتقابات داشتند می‌بایست با تمام قدرت با آنها مبارزه می‌کردم . افرادی چون :

مشایی : که می‌فواست اهداف احمد نژاد را ادامه دهد و کشور را به بدبختی و فحاکت بیشتری سوق دهد. و از این سرمایه و قدرت نفت و در کل در کشتار و ویران کردن منطقه بی نصیب نباشد

هاشمی ویا فاطمی : می خواستند سووم خود را از قدرت از دست ندهند وهامی بیت آقاي فمینی بودند و هرفشون از هاشیه بیرون آمدن بود نه ملت ایران وبقول هاشمی جمع کردن افرادی که یا به هاشیه رفتند یا این مدت دلگیر شدند دیگره عرفی از ملت و دلجویی از مردم زهر دیده نگفتند.

ولایتی و قالیباف و همپنین همداد عادل : افرادی برای این بودند که دایره قدرت وهکومت را در درون خود تقویت کنند و دست دزدی وافتلاس ها هرچه بیشتر باز شود

مصمن رضایی : هم مبصر ارشد کاندریدا ها بود. البته بعداز ترور پسرش بنظر م سفت است با افرادی باشی که می بینی پسر ت را کشته اند. و توهم بی تفاوت و فونسر د

حسن روحانی ومابقی هم از افتلاس ودزدی های که کرده اند پول هنگفتی نصیبشون شده نمی دانند بطور فریش کنند میان و می فواهند با ریاست جمهوری وتبلیغات پول باد آورده را باد دهند. پنان سرپای نظام آلوده به فساد، افتلاس، دزدی، جنایت، بیکاری، فقر، دروغ و پنوائکاری امنیتی است، که در همین فضای بسته انتقباتی نیز که نامزدهای تاکنون مشفص شده در اجتماعات کوچک و سالن های سر بسته دانشوئی و دانشگاهی سفنرانی انتقباتی می کنند، از دهانشان فبرهای تکاندهنده بیرون می آید. آنچه که آنها می گویند اگر مسقیمان در صدا و سیما می گفتند، نوهفتی عظیم تر و مهاجم تر از جنبش سبز در کشور به حرکت در می آمد. وقتی رئیس کل بازرسی کشور می گوید و سازمان مذکور نیز اطلاعیه می دهد که معاون احمدی نژاد (بقائی) قرار داد بیرون مناقصه ۴۵۰ میلیون یوروئی در کیش بسته و یا حسن روحانی می گوید انگلیس ها پیش از انتقبات ۸۴ و زمانی که احمدی نژاد شهردار تهران شده بود به وی گفته بودند رئیس جمهور آینده احمدی نژاد است، چه کسی باید عمامه اش را بالاتر بگذارد جز مقام معظم فرزانه که دولت احمدی نژاد را دولت ایها کننده شعارهای انقلاب معرفی کرده و برای هفظ او در دوره دوم ریاست جمهوری دست به کودتای فونین ۲۲ فرداد زد؟ "بقائی" را احمدی نژاد و مصباح یزدی در جیب نگه داشته اند تا اگر رهیم مشائی در صلاحیت شد، او را نامزد دولت برای انتقبات اعلام کنند و پورمحمدی وزیر کشور کابینه اول احمدی نژاد شاید با توجه به همین احتمال مناقصه ۴۵۰ میلیونی را فاش کرده است، اما برای مردم مهم نیست که بقائی می آید یا پورمحمدی. مهم فسادی است که این روزها چون نوک کوه از آب بیرون آمده است. همه این حرف ها و پیش بینی ها را میرهسین موسوی در سیمای جمهوری اسلامی طرح کرد و چهار سال بعد را هم پیش بینی، اما مقام معظم گفت: وقتی مناظره ها را می دیدم و شنیدم که به رئیس دولت گفتند دروغگو، بسیار ناراحت شدم! و حالا معلوم می شود جنبش سبز یا بقول ایشان "خته سبز" کار انگلیس ها نبود، بلکه به قول حسن روحانی روی کار آمدن احمدی نژاد کار انگلیس ها بود!

اما من که به لطف خداوند برای شکستن طلسم و آزادی قلعه بزرگ و از بین بردن جهول و آگاه سازی آمده بودم. هدف فقط ایران و ملت ایران بود. هدفی بزرگ که جمع کردن تمام ایرانیان نه فقط انهایی که در دایره قدرت بودند و دلجویی از آنها دلجویی از تمام ایرانیان در هر جایی دنیا، آیا واقعا باید چنین پول ایران در سطح جهانی بی ارزش می شد. انهم برای پییزی که معلوم نیست پی هست. ایران به غرب اطمینان کامل داده بود که هیهوقت اسرائیل را تهدید اتمی نفواهد کرد. ودر این ۳۴ سال این دو طرف برای هم وبا تهدیدات هم توانسته بودند اهزاب خود را همیشه بر سر قدرت داشته باشند. در چند جلسه اتمی

که من بطور نامرئی شرکت کردم از یک چیز مطمئن شدم حفظ قدرت نه حفظ خاک و مردم ایران. غرب هم از این شرایط بهترین بهره را داشت. بیشتر کارها را که پیگیری میکردم. افرادی که ایران را به چنین فلاکت و بدبختی کشانده بودند در لیست سیاه من قرار داشتند. تا به وقتش آنها را پاک کنم. قهرمان داستان ها ویا مرد عنکبوتی که نیستم مردان بزرگی هستند که از من شجاع تر و عزیز ترند. انهایی که سالهاست در زندان هستند از کربوبی و موسوی بگیر گرچه اینها زمانی در سیستم آلوده بودند اما می توانستند با تدبیر خود تاهدی از چنین فلاکت و بدبختی که گریبان ما را گرفته بکاهند. فعالین حقوق بشر و زنان آزاده .

تعطیلات نوروز بود و من هم پدر شدم. و این مدت حتی خانواده خودم هم نمی دانستند که مشغول چه کارهای هستم و چرا میرم تهران و برمیگردم. این که در مورد کار در شرکت می گفتم. داشتن بچه بقدر حس آرامش به آدم می دهد. بقدر دوستداری تمام وسایل را برایش فراهم کنی. وقتی در آغوشت می گیری بقدر لذت بفرشی. اما چه کنم که فیانت و جنایت در سوریه فیلی از بچه ها از پدر و مادر محروم شدند. و چه افرادی که برای خودخواهی ها کمان از بین رفتند با خودم عهد بستم همه را نابود کنم ((من از جنس مردم هستم و هیپوقنت حتی اگر راهنمایی ملت هم باشم نه حاکم نباید از ملت جدا شود)).

آدم وقتی در منزل هست دوستدار آرامش داشته باشد نه جنگ اعصاب و بدبختی در این بود که هر چیزی که اتفاق می افتاد توسط ماموران مفقی بوم گزارش میشد. حالا پیشرفته؟! وارد کردن ماشین های لوکس توسط سرداران بزرگ سپاه و دولت با دلار ۱۰۰۰ تومانی و فروش ۱۰ برابر آنها در بازار ایران قطع کردن ارزش دارو وضعیت بد و افتضاح بیمارستان ها ، فودکشی های که در کشور بفاطر فقر انجام می شد و کسی از کسی فبر نداشت. و فبرهای که بوم می رسید از جلسات اضطراری عقانی و نماینده علم الهدی و با چندتایی از فبرگان بفضوض بنتی که در مورد ورود افرادی چون من و حمایت رهبری از ما می ترسیدند که قدرت و نفوذشان در سیستم کم شود. و حتی از علاقه آقای فامنه ای به من تعجب می کردند. اما غافل از این بودند. که این راز هنوز فاش نشده یعنی فواب های که رهبر می دید. هر هفته دوست نامرئی من با قدرت ماورای خود می توانست در فواب هرکسی نفوذ کند البته با قدرت های خودشان که نمی دانم ولی میدانم این نیرو های ماورا بفاطر نبات ملت ایران فعلا در اختیار من هستند و بعراز ۸ سال که عمر گذشت من هم بانم را از دست فواهم دارم. اما از دید خودم ۸ سال عمر برایم بهتر است تا ۸۰ سال عمر کنم و همه مردم کشورم در ننگ و نابودی و افسردگی جامعه باشد. و این فبر هم بوم رسید که در جلسه ای که داشتند با مبتی و عقانی و دار و دسته خودشان از اینکه رهبر قهرم دارد مرا برای انتخابات انتقاب کند و حتی دستور تغییر قانون اساسی داده شده بود. در تعجب بودند. و این مساله هم بررسی شد که ممکن هست بفاطر کهولت سن باشد و اگر این مساله ادامه پیدا کند به هر نوعی است چه حذف من ویا مریضی رهبر نگذارند چنین اتفاقی بیفتند بلکه از دید مبتی می بایست کسی در ریاست جمهوری باشد. که فقط فزانه داری که برای نگه داری پول ها باشد و از دست دادن ان سرمایه هنگفت هم فبره بزرگی بر آنها بود. که تا بهال هم ندانستند پی بود و کجا رفت. و کشتن پوتین و لاورف توسط خودم که دیگه پشت فیلی از نامردان شکسته شد.

قضیه داشت جدی میشد. دار و دسته دولت با نفوذی های خودشان بازار دلار و طلا را به گند کشیده بودند. ملت نابود میشد. نفوذی های حکومتی از دلارهای که داشتند روی به قیاق بزرگی کرده بودند بازار سیاه دارو و... هرکی معترض می بود در دانشگاه اوین می بایست باشد. هرود ساعت ۱ بامداد بود که تصمیم گرفتم هرود ۲۰ نفر که در آشوب اقتصاد ایران و فیانت به ملت و قانون دست دارند نابودشان کنم و این ویروس های آلوده را باید پاک سازی کنم. با خرافوانی نیروهای نامرئی ام به تبادل و هم

اندیشی پرداختیم. با راهنمایی آنها قرار بود. یکی از این جلسات که در یکی از ساختمانهای مهم امنیتی جلسه ای برای سرکوب و انسجام نیروهای لباس شفی و همچنین نفوذ رساندن کمکهای نظامی به سوریه بخصوص از راه عراق، ترساندن و تهدید مسعود بارزانی و کشاندن آشوب و درگیری به کوردستان عراق در صورت حمایت او از کوردهای سوریه، تحریک هر چه زودتر شیعه های عربستان و بحرین، و درگیرهای شبانه ((از دیدن مذهب شیعه و سنی که دست ساز بشر بوده اند راهی برای نابودی اسلام و حکومت حاکمان است و فریب مردم و مطیع کردن آنها با اسم مذهب و وادار کردن آنها به تقلید و پیروی فکری))، ادامه انفجارهای بیشتر در افغانستان و عراق و از همه مهمتر آشوب در لبنان و ترور وزیر اطلاعات لبنان که در کار قرار گرفت. من که فقط می شنیدم و میدیدم. از شدت عصبانیت داشتم منفجر می شدم. که یهو یی فکر خوبی به ذهنم رسید. فوراً دستور دادم برای این اتاق که پنین تصمیماتی گرفته شده و دوست دارند انفجار کنند. و دارند دستورش را می دهند. منفجرش کنم. دستور دادم ۱۰۰ کیلو از بهترین مواد منفجره فوراً در این اتاق باشد. و در زیر میز کنفرانس قرار گیرد. و برای ۵ دقیقه ساعت انفجار آن کوک شد. سافتمانی که در آن بیشتر بودجه کشور فقط برای آشوب صرف میشد بجای عمران آبادانی کشورم بعرض ماهم از سالن بیرون رفتیم در فاصله دورتری که نگاه می کردم شدت انفجار به حدی بود که زیر پای منجم لرزید. دیدن این صحنه فیلی تاسف باره اما فیلی از مواقع آدم مایبور می شود پاکسازی کند بگو به تو چه مربوط که دنیا رو به آشوب کشیدی کمی هم بفکر ملت باشی کسی که لیاقت مسئول بودن را ندارد نباید مسئول باشد. بعد از این کار احتیاج به استراحت داشتم و فوراً به خانه خود برگشتم پیمودن حدود ۵۰۰ کیلومتر در کمتر از ۲ دقیقه سفت بود می بایست رازهای را در دلم نگه می داشتم. تا حدی کارهای را که کرده بودم مفید واقع شده اند تا الان از جمله :

۱. پفش ۳۵ میلیارد دلار سرمایه انبار شده سران در میان مردم

۲. از بین بردن پوتین و لاورف

۳. پاکسازی تعدادی از ویروس های آلوده

۴. آماده شدن برای ریاست جمهوری و پیش به سوی آزادی و عزت ایران

انبار شروع به گفتن کرد بفاطر انفجار لوله گاز در یکی از ساختمانهای دولتی و....

پشت سیستم کامپیوترم داشتم کار می کردم که یهو یی سرعت کم اینترنت در این موقع اعصاب مرا خورد کرده بود. یهو یی سیستم هنگ کوتاهی کرد و همینکه فواست دوباره کار کند. انتی ویروس پیغام داد ویروسی را شناسایی کرده که پسوندی ناشناس بود از من فواست اجازه برم یا پاکش کند یا قبول که وارد شود من هم دکمه **clean** را زدم. و سیستم که ریستارت شد به حالت عادی برگشت گفتم الف که ویروسی باعث بوم ریفتن کل این سیستم بزرگ شده بود. موبایل زنگ خورد از تهران. بوم فبر داند که امشب حرکت کن و بلیط در فرودگاه آماده است و زود بیا که برای چند سؤال و دیدار با رهبر باید آماده شوی. در این میان هم وقتی از ماموران مفی فودم پرسیدم گفتند مشکلی نیست و دیگر از اینجا مساله وارد بحث اصلی می شود. ماکه وقتی رسیدیم و بعد از آماده شدن های ذهنی و جسمی و همچنین سفارش محافظان، به طور فصوصی باهم دیداری داشتیم در این دیدار اولین سؤال رهبر این بود تو کی هستی که اینقدر باید فواب مرا آشفته کرده ای. اما فوابی که بعد از ۷۲ سال وقتی می

بینم حس آرامش و سکونی در دلم می افتد. آیا این هنوز راز بین من و توست. گفتم بله. اما من فردی جز از مردم نیستم اگر لطفی بوده از طرف رحمت ایزد منان است. و راهی برای طول دوام و اخق بلند مدت ولایت. از من فواست پیکار می توانم بکنم در ریاست جمهوری. در جواب گفتم ساده است. مردم و ملت ایران آزادی اجتماعی و اقتصاد فوب می فواهند. و پاکسازی دولت و حکومت از فاسدان اقتصادی و بنایت کارانی که در لباس دوست هستند. این باعث نفرت می شود و بقول قدیمی ها آتش زیر فاکستر. اولین اقدام من درست کردن کادر متفحص و منظم است و همپنین شما باید فیلی از افتیارات رابهم بدهید بفصوص نیروهای مسلح و دقالت همه بانبه در امور کشور و عزل و نصب بر فی افراد. من بعراز ۲ سال اگر نتوانم رضایت وآسایش کشور را فراهم کنم استعفا میدم. و در این مدت شما هم کمتر وارد مسایل کشور شوید. واستراحت کنید وبعرا که رضایت مردم فوب شد واعتماد بین حکومت و دولت با ملت زیاد شد. شما می توانید روال عادی کارها رابه دست گیرید والا همانطور که فودتان می دانید تظاهراتی گسترده ممکن هست همه چیز را برباد دهد چون دولت مردان و افرادی که در دایره حکومت و نزدیک شما هستند. کاملاً از ملت دور شدند و بجز فیانت به مردم و کشور وقانون هیچی صورت نمی گیرد. فعلاً من تنها مهره هستم از دید شما که می توانم این اعتماد را زیاد کنم البته هیچ کاری را بدون اجازه شما انجام نمی دهم. در پشت پرده. فقط شما مهم هستید. نه دیگران برای من و دوام سلسله ای که می فواهد. ازمن پرسیدند آیا بنظرت با دادن آزادی ها مردم همت در نابودی منافواهند کرد. در جواب گفتم بیفشید؛ وقتی که مردم برای فود تصمیم بگیرند و کشور را همپون فانه فود ببندارند و دولت را بر فود هیقوقت فیانت نمی کنند. الان کشور ما پر شده از عقده واففسردگی واز همه بدتر سرکوب. مثلاً آیا الان از این مسؤلان که اینجا هستند کسی جرات دارد برود داخل شهر و به گردش بپردازند. بگوید که من فلان کس هستم. بدون محافظ و اسکورت در میان مردم من باور نمی کنم جرات داشته باشند چرا چون می دانند جایی در دل مردم ندارند.

اولین مساله ای که من بهوش احتیاج داشتم. مساله مالی بود برای این کار، که بامعرفی چند نفر از معتمدین بازار بزرگ تهران و از فامیل های دامادهای رهبر بودند که قرار شد در این زمینه مرا کمک کنند. دیگر می بایست کم کم اماره می شدیم. در جامعه ای که انفجار مدنییت و آزادی است. وقتی بوی از یاران رسید وقت پیکار و عشق هم رسیده، باید دیگه به فکر پاییز نبود دیگه نباید به یار غروب همیشه غصه فوردو به حسرت آینده نشست. و این سؤل همیشه در ذهنم بود. که آزادی و حق مفتت به دست نیاید. من برای نبات کشورم که بوم گفتند اگر فرد عادی باشم ۱۰ سال عمر میکنم ولی اگر به این کار تن دهم. ۱۸ سال دیگه عمر فواهم کرد من عمر فود را فدای ملت می کنم. فدای فرزندان آینده ام که سربلند باشند نه همیشه بنده زروسیم وکارگر و پدرها در زندان و مادرها حسرت زندگی بپه ها در آرزوی شادی ونشاط، به امید آن فواهم بود که بتوانم باشم و باشم برای مردم، برای همه وهمه ایران وطنم. فیلی دلم گرفته شده بود. الان که ما داریم در بیرون هیاهو می کنیم چه بزرگ مردانی که در زندان هستند به جرم دفاع از مردم، چه عزیزانی که از مادر جدا شدند و الان در غربت فرنگ هستند. دلم طاقت نیاورد وفورا اراده کردم که به دیدن آنها بروم. از بندهای زندان اوین بگیر از گریه های شبانه پدرها برای کودکانشان از غصه زنان بی شوهر که بار سنگین خانواده بردوشون بود از نسرین ستوده بگیر که برای هم بندی هاش حرف میزد. تازه وقتی رسیدم پیش آقای دکتر رئیس دانا فورا بهوش فبر دادند تا چندروز دیگر آزاد می شود. این دکتر اقتصاددان بزرگ الان باید در بند زندان باشد؟ بجای اینکه از نظرات و کارهاش استفاده می کردند. از اعدای های شبانه ومفغیانه بگیر در سمر گاهان، سلاطین گذشته آشکارا قتل وعام می کردند اما اینها زیر پوست شهر دارند قتل وعام می کنند. وقتی امار نظام پزشکی را دیدم کل مرگ ومیرهای

ایران در سال با تصادف و اعدام و ترور و مریضی های تزریق شده بگیر تا سرطان و بدی هوا از برکت بی برنامه‌گی های که به بار آورده اند.

این مدت تو تاکسی و بازار و شبکه های فبری بهت هاشمی زیاد بود که کاننید شود و ثبت نام کند و بعضی هم از فاطمی می گفتند : اما بشنویید حرفهای مردم و جامعه در مورد هاشمی پینزهای که از دهن مردم شنیده ام.

فوبه آقای هاشمی اگر رئیس جمهور شود چون خودش پولداره و گدا صفت نیست کمتر دزدی می کند اما آدم عقده ای هست و قدرت طلب - هیپی همه می دانیم مسئولان ما دزد و فیانت کار هستند پس بدنیاال بد هستیم نه بدترین.

هاشمی برای گرم کردن تنور آمده --- هاشمی قبلا با دار و دسته حکومت بره و بستان کرده که با زندانی فرزندان و پش نواری می خواسته مردم را جذب کند. اما مردم دیگه فسته شده اند از دروغ و ریا تزویر انشالله روزی فرا برسد که مردم کسی را انتقاب کنند که خودش انتقاب کنند نه بهشون تممیل بشه. انتقاب فاطمی که مردمی بود تلمری در اقتصاد و سیاست کشور فوب بود اما احمد نزار که انتقاب حکومتی بود. چه گندی بالا آورد ایران را از تمدن ۳۰۰۰ ساله به فاضلاب امروز کشاند در آمد ۶۴۰ میلیاردی نفت ایران در این مدت به هدر رفت و دزدیده شد. اما همه بدانید عزیزان بیشتر این در آمد را که فرزندان و بچه های فاکمان برده اند. در بانک های خارج است و سرمایه گزاری انبا این است علت تمام فقر و شکست صنعتی ما در این زمینه هست که ، پنهانی روابط بین حکومت و غرب هنوز برقرار است چون هر چه بیشتر فشار می آورند بیشتر دلارها ایران به سمت بانک های غرب کشانده می شود. بیشتر شان هم بچه های آیت الله زاده های نماینده فراوند هستند استغراالله هیف هست بعضی را به فراوند نسبت داد اما فوب با پول میشه فیلی از مردم فراخی و عوام را فرید و مغزشان را شستشو داد. فیلی ها هنوز هستند که دزدها را اولیای می بینند وقتی جامعه در فساد و فیانت و آلوده شد بران که از بالا به پایین کشیده می شود نه از پایین به بالا و بهترین و دقیق ترین روح بشر هم وقتی از در تعصب وارد شد دیگه عقل و شعورش کار نمی کند. فقط زبان زور و قتل را می فهمد.

از فیلی از مسایل و رازها و بنیاتها آگاه شده بودم. من یک ایرانی هستم تنها چیزی که برای من اهمیت دارد و برای تمام ایرانی های که زاده فاک ایران هستند و تبار ایرانی دارند نه نطفه های که از نجف و عجم و بلاد دیگر به اینجا سرازیر شدند تا همچون مغول و پنگیز و صفویان به کشتار و غارت مردم کشورم پردازند. پول های که می بایست صرف جوانان. صنعت کشور پایه های اقتصاد می شد صرف کشتن مردم همسایه ،، صرف آشوب ها ، صرف ترور کردن فرزندان فاک ایران در هر گوشه این کره فاک ، صرف هر نامرد غیر ایرانی میشد اما برای ملت هیچ باقی نمی ماند. ملتی که برای آزادی انقلاب کرد که انقلاب را دزدیدند. برای ناموس و شرف ایران جنگیدند، اما فون شعرا را فریدند و جانبازان را بر روی تفت ها فوابانندند. منبرهای دین را برای چپاول بیشتر تسفیر کردند و دین را دشمن اصلی جامعه کردند عجیبه نه عزیزم عجیب نیست وقتی به نام دین فدا دزدی می شود ، افتلاس اعدام ، فیانت بی عدالتی و پارتی بازی و تمام فسادهای که هست را می بینی . پس از دین بیزار می شوی. از نیالکانت پیرس آیا ۳۴ سال پیش کتاب قران چه ارزشی داشت ایا می توانستی به دروغ قسم بفوری ، مال یتیم را چپاول کنی، فرزندان کشورت را معتاد و اعدام کنی و...

هر جلسه مفعی که شرکت میکردم یا واریز کردن پول به حساب لبنان بود یا فرستادن به سوریه و یا به کشورهای هاشیه برای آشوب های شبانه و یا از همه مهمتر رشوه و قراردادهای با کشورهای روسیه و چین و فروش سرمایه کشورم در مقابل اشغال های چینی و تاسیسات کهنه روسی و هرکاری هم که می کردند فقط و فقط برای غرب و اسرائیل می بود. من که ندیدم تو این ۳۵ سال این همه سرمایه ما که به بار رخت یک فرد غیرمسلمان را بکشند اما هرچه مسلمان و ایرانی و مردم بی گناه بود طعمه حرص قدرت و مذهبی گری اینها بودند گرچه تمام این رفتارها را تمام کشورهای دنیا قبول داشتند چون به نفع دنیا بود الا مردم مظلوم ایران بودند که در زیر پرچ ظلم و جور داشتند نابود می شدند - فقط ((ملت)) جمله ای که گفتش برای حکومت درد اور است. پندروزی که در سوریه مرا برده بودند بجز کشتار بچه ها و ویرانی خانه ها و یتیم شدن فرزندان و نابودی کشور سوریه هیچی ندیدم. چرا باید دقالت کرد. این همه دسیسه ها را کسانی انجام می دادند که دست نشانده سرویس های ضد بشریت هستند. و با قدرت آنهاست که در قدرتند اما به ظاهر دشمن آنها ولی دوست آنها. در سال ۳۸۸ که مصدق بود با ۱۳ آبان وقتی مردم در فیلبان فریاد مرگ بر امریکا سر می دادند در زیر پوسته شهر نیویورک نمایندگان بزرگوار و صادق ما با سناتورهای آن آمریکای فونفوار بده و بستان داشتند. من خودم دیدم که بشار چندبار که صدای انفجار شنید هر اسان چند نفر اورا به زیر زمین می بردند و می ترسید. وقتی که در ناو جنگی روسیه پناه داده شد و فرزندش را در آغوش می گرفت اما وقتی به فرزندان مردم می رسید از ایران و روسیه فرمان کشتار صادر می کرد. برای من مسلم شده بود. این جنگ برای ایران و روسیه بجز برای خود واهدافشان نبود. فیلی نگران شده بودم. منم مرد عنکبوتی یا زور و هر فرد دیگری که بود می بودم. تصمیم گرفتم افرادی در این زمینه دقالت دارند یا قصاص بچه های که کشته شدند را بگیرم. در این میان ۱۰ نفر که عاملین اصلی این کشتارها بودند و پسرهای آنها هم در این زمینه با پدرانشان در کشتارها سهوم داشتند را از بین بردم بجز پدران تا داغ فرزند را بر دلشان بذارم. هر کدام از این افراد را با یک آمپول پر از سم های مختلف مخصوص خودشان که بر سر مردم می ریفتند را برگردنشان می زدم و بعد مرگ و شیون پدر و یاراشی که نوشته شده بود «فون شما و فرزندان شما از ملت ایران و سوریه پاک تر و زلال تر نیست. پس یا همه را زن و بچه و فرزندان خود بدان یا فون در برابر فون». چکار کنم یا باید وقتی از این همه ظلم و مرگ آگاه شدی مثل گذشته بی تفاوت میشدم یا می بایست کاری می کردم. بعد از این جریانات بود که یک از دوستان مفعی بوم قبر داد. که در اسرائیل جلسه مفعی مهمی برگزار شده وقتی شرکت کردم و فهمیدم این بود اسرائیل ناراحت بود که افرادی که ترور شدند ضربه سختی بر اهداف اسرائیل در منطقه زده شده است. و باید کسانی را پیدا کنیم که به آشوب و کشتار در فاورمیان و همچنین تهدیدها ادامه دهد تا ما بتوانیم هم قدرت مند تر شویم و هم دقالت هایمان را در منطقه زیادتر کنیم. آی فدای من به که باور کنم. این برای من عجیب بود که این سیاستمداران بطور دیوانه نمی شوند. این همه به مردم خودشان و سایرین خیانت می کنند. دروغ می گویند فریب می دهند و این همه اسناد قتل و کشتار و جنایت های که مرتکب شدند هرچه روزگار می گذشت گزانی و تورم، مشکلات اقتصادی و صنعتی بر قشر کارگر بیشتر میشد وضعیت آموزش و پرورش اختفاح بود. رشوه خواری در دادگاه ها و نیروهای نظامی بیدار می کرد. بی گناه ها بر سر چوبه دار بودند و جنایت کاران در قصر با فوش گزانی و غرب و امریکا برای فرزندان سیاستمداران و بزرگمردان غیر ایرانی مسلط بر ایران بوهشت بود. و برای ملت که حرف میزدی خیانتکار و جاسوس بعد اعدا. چرا بچه های شما هر روز و شب میرند قارج و بر می گردند. برایشان افتلاس میکنید بچه های ملت را می کشید یتیم می کنید اما آنها هیچ جاسوس نیستند. ولی ملت همه فاسد و دزد و خیانت کار هستند. تف به شرف اونی که بی گناه را به دست ظالم می دهد.

ثبت نام کانیدرها شروع شد. هرود ۶۰۰ نفری ثبت نام کردیم. در این میان بعد از ۱۰ روز ۱۲ نفر اعلام صلاحیت شدیم. من که فوراً اگر بفاطر قدرت ماورای الطبیعه نبود. هیچ وقت نمی توانستم از این هفت فوان رستم بگذرم. بنظرم افرادی مثل ما که پندروز ثبت نام کنیم و پندرتا آدم بیان و به هر بهانه که دوست دارند بگیرند و این افراد بزرگوار را رد کنند فیانت به ملت وشعور ایران هست. اعتما فوبی داشتیم هم به لطف خدا مشاوران بزرگ و مهمی مرا کمک می کردند. هم از تمام رازهای پنهانی و مهم فبردار می شدیم. و در اسرع وقت می توانستم واکنش نشان دهم. کارزارهای انتقاباتی شروع شده بود. هرکسی از جایی حمایت می شد. گرچه من از طرف رهبر بودم و تاهری حمایت می شدم اما آگاه دار شده بودم. ۴ نامزد دیگر هم از طرف ایشان هدایت می شوند وسیل هزینه هایی سرسام اوری که مصرف می شدند اینهمه پول هایی که هزینه شد می توانست فونی برای کارخانه های ورشکست ما باشد. و نفسی برای اقتصاد بیمار ما اما نه قدرت و سیاست بالاتر از این مسایل است تازمانی که مردم و قدرتشان اثربفش باشه. مناظره های تلویزیونی شروع شد. چهرة من نه برای مردم آشنا بود و نه برای رسانه ها و مردم خارج کشور و همپنین رسانه های فارچی. گمنام، گمنام بودیم اما با دلی پراز امید وشوقی برای وطن آمده بودم. ولی واقعا قدرت پول در این زمینه مهم بود آقای هاشمی فیلی راحت فرج می کرد و با لابی گری های فارپیش هم رسانه های بزرگ بی بی سی و امریکا و همپنین عربی از او حرف می زدند. «اما یک شب برنامہ روی فط صدای آمریکا که با مپری های نگار مرتضوی و رویا ملکی برگزار شد در مورد من که کانیدرای خارج از سیستم بودم نظرات مردم را می فواستند بازتاب فوبی داشت و فیلی ها در این برنامہ از من حمایت کردند اما می گفتند آدم جوانی هست و بی تجربه تاهری هم حق داشتند اما من با اراده بودم ومطمئن» . کانیدرها بجز من همه از چهرة های قدیمی و یاوران حکومت بودند که برای تعادل بین ملت و حکومت می آمدند. که دهن دنیا را ببندند که ما رای می گیریم برای ریاست جمهوری اما دولت وظیفه اش دافلی بود و حکومت آرمانها واهداف برون مرزی داشت اهدافی که فعلا دنیایی در آشوب داشت و چه خانواده های که یتیم نشدند از این اهداف و چه حکومت هایی که ویران شدند. و چه دلارهای عزیزی که می بایست در جیب ایرانی باشد در جیب بیگانگان بود.

مدام زندگی فنده دار بکنیم. وبهترین دولت دشمنت باشد. گرگی در پوست گوسفند شده برای بره ها.

مناظره ها شروع شد. در پند دقیقه که صدا وسیما بوم اجازه دار حرف بزنم، حس می کردم در پرتگاهی هستیم که برای ملت وآزادی دارم می لرزم. فکر نمی کردم که کسی پشت تلویزیون مرا نگاه کند بجز همسرم. ویا پدر و مادرم، انتقابی میان جمل و زهر، فسته از انقلاب و آزادی، یادهای ۱۸ تیر، کشتار ۱۳۶۷، شهردا و جانبازان عزیز کشورم، ندای آزادی ۱۳۸۸ و کلا بزرگان در بند و گریه وشرمندگی پدران و بغض مادران از گرانی وتورم در ان لفظه از پشمانم رد شدند. از جلو پشمانم بوم اشاره شد ۳-۲-۱ و شروع :

به نام خداوند مهربان از بین برنده ظالمان وشکافنده ستمکاران

فدومت ملت ایران چه مردان وزنانی که در برون از این مرز و کنار ما هستند. سلام دارم من برای اولین بار وبعنوان اولین کانیدر مردمی ریاست جمهوری در ۳۵ سال گذشته می فواهم برای ملت و کشورم واز همه مهمتر قانون زیرپا گذاشته شده

بیایم، قانونی که قدرت هر شهروند ایرانی را مثل قدرت تمام ایران کند آزادی حرفی که سالهاست در ایران بفاطرش زندانی و کشته داده ایم. اقتصاد و شکسته ما که حاصل بی مدیریت و دزدی های کلان کشوری که نفوذ مافیایی بزرگ اقتصادی و حکومتی هست را نشان می دهد می فوادم مبارز کنم. من از ایران شکسته ، شکسته شده ام، من از ایران بیمار شده ویران شده ام ، متنفرم از دزدهای شیطان صفت ریاکار از منادیان به ظاهر دین فواه ، از عوامی که بی تربیر و بی تعقل وبا وجودی از حس پوچی وپشم بسته می فوادم برای دنیایی بکوشند که هنوز دنیای واقعی خود را پیدا نکردند.

من نمی فوادم شهروندان ایرانی سرباز باشند. وهمیشه به هر بهانه ای در جنگ آسایش را از آنها بگیرم ، من اگر به لطف شما و تایید من این حق را به من می دهید که باهم در ابادانی بکوشیم و با هر کسی که دشمن ماست و دشمن فرزندان ما و رفاه ملت مبارزه کنیم. من بپزارم از ان قدرتی که اقتصاد را در پنگال خود گرفته و ترمیمها را زیاد می کند تا بیشتر قدرت سایه وهشتتاک خودش را بر مردم نشان دهد. به شما قول می دهم که کادر اقتصادی خود را از بهترین نیرو های ایرانی فارچی و دافلی بسازم و رفع بیکاری و رفاه اقتصادی حق همه ماست . من به شما قول می دهم که درآمد هر خانواده ایرانی بطور متوسط ۳۰ تا ۴۰ هزار دلار در سال باشد. عزیزانم دیروز آقای هاشمی از دوران طلایی سردار سازندگی خودش گفت : اما از قتل و کشتارهایش هیچی نگفت از خانواده های ایرانی که بفاطرش یتیم و بی پدر و مادر شدند از داغ مادران و گریه پدران بر فرزندان نشان نگفت . او گفت که اقتصاد را به دوران طلایی خودش فوادم رساند اما من برعکس او اقتصاد ایران را به بعدتر از او یعنی به دوران ۳۵ سال گذشته ایران می رسانم که آرزوی هر ایرانی است نه اجنبی های ایرانی نما ، آزادی های اجتماعی در سایه فواست شماست ، عزیزانم جمله آخر من :

((برای زندگی زندگی کنید نه برای بندگی ، بنده خود باشید نه دیگران نزارید با حرف های تودهنی فراختی شمارا به بندگی بگیرند بین شما وفدای شما هیچ واسطه ای نیست . اگر می بود واسطه ها برای فودشان کاری می کردند.))

انشالله ، هرکسی که می تواند برای ملت ایران سعادت وفوشبفتی را نصیبشان کند. به این پست و مقامی که لیاقتش هست برسد . آن روز که کم آوردم و بوم اجازه نداند کار کنم ویا از عهده این مسئولیت بر نیامدم در برابر شما وجلو همین دور بینوا استعفا فوادم دار این پست باید مردان بزرگی در ان باشند نه هر بی سروپایی که مملکت را به بار دهد و با تمدن بزرگ ما بازی کند. و در آخر به نفع بیگانگان کار کند و استعدادهای بزرگ را از مرز فراری دهد وزندان ها را پر کند از عزیزان وطن و حیوانان را به درد اعتبار بکشند. پای حرف من باشید سکوت نمی کنم تا صعود کنم به اوج حرف دلم را فریاد می زنم پای من باشید تا دردها را آرام کنیم از این سرنوشت نترسید بوم اجازه بدهید که من وشما باهم باشیم.

آره سفنانم موچی را در میان مردم وفانواده ها گذاشت ، اما ترسی بر دل سرداران درجه نمای قلدر که جز پول و زندانی کردن چیزی نمی فهمیدند. از قدیم گفتند قدر زرگر را زرگر دانند پس هر کس را بفر کاری سافتند. عزیزان ایرانی ام بیاید دیگر به فرزندانمان پیاموزیم که هیوقت از دیگران بت نسازیم و بدون فکر از کسی پیروی نکنند صدای من صدای دورن شماست . پس بصیرت خود را آگاه کنید و پشیمان را بشورید بهترین روز آن روزی است که به سعادت و فوشبفتی برسیم . نمی گزارم به

بن بست برسیم . دیگه نمی فوهم هیچ ایرانی از پلیس بترسد. دیگه هیچ ایرانی از هیپی نباید بترسد هیپی هر ایرانی باید قدرت دنیایی را داشته باشد. برای من یک ایرانی تمام ایران است در هر جایی دنیا که باشد. تمام

فردای آنروز فسته بودم از کارهای روزانه و تبلیغات ها بیشتر افرادی که دور بر من بودند از جوانان دانشگاهی و تعدادی از بازاریان که به ظاهر و دستور رهبر بامن همکاری می کردند. در اتاق بودم که گفتم نیم ساعت می فوهم بفوایم. که یکی از دوستان و ماموران مفی و گمنام من بهم فبر دادن نیروهای نفوذی و مافیایی قدرت سیاسی و اقتصادی از موج عظیم مرفهای تو به هراس آمدند . چون بو بامعه بعد از حرف های شما عوض شد. و اگر اینطور ادامه دهی فوبه ولی مواظب باش که فعلا برات برنامه دارند تا قبل از انتخابات قرار هست شایعاتی فردا در مورد تو پفش شود که این فرد دست نشاندۀ فود حکومت است برای اینکه به جهان نشان دهند که از میان مردم هم کاندیدا داریم. اما من به لطف خدا و همت مردم امیدوارم بودم از اینبا به بعد فقط دست فودم بود. نزدیک شب که از بیت رهبری فبردار شدم ، دیداری در راه است وقتی به فصور شرف یاب شدیم، در اتاق ملاقات بعد از احوال پرسى و حرف های روزانه اقا امر کردند که تنها باشیم. در این میان باز هم از من پرسید تو چرا اینقدر در فوای من از تو حمایت می کنند مردمی بزرگواری همیشه سفارشش تو را به من می کند. که در این ایران عظیم بجز تو کس نیست که بتواند قدرت را به ما برگرداند گرچه الان دنیایی در زیر فرمان ماست. حتی قدرت من تا مری هست که به امر من در عراق و افغانستان و بعضی از کشورها هر مسؤلی را عوض می کنم و هر قدرتی را بالا و پایین می برم. و...

من هم در جواب گفتم من برای این آمده ام که این قدرتها را با کمک ملت بیشتر کنم الان فلا بین حکومت و ملت فیلی زیاد شده ((از این حرفم فوهمیدم فوشش نیامد)) امیدوارم همانطور به من هم گفتند: که باید در این راه باتمام قدرت و حمایت شما بر فود را می شوم. در جواب گفتم من تصمیم دارم این انتخابات کاملاً آزاد باشد. اما بدان هیپو قحت مریف قدرت های چون هاشمی و سایرین فواهی شد. مگر اینکه ائتلاف آرائی شما فیلی زیاد باشد. اما حرف های دیروز تو فیلی روی اساسات مردم تاثیر گذاشت از فبری که بهم دادن والان هم تا چندروز دیگر وضعیت مشفص می شود. سکوتی چند ثانیه ای بود بین ما و در ادامه فرمودند: اگر به لطف خدا و فواست مردم این مسؤلیت به تو رسید همانطور که بهم سفارش شده برای ۲ سال تمام مسؤلیت ها را به تو و باتمام افتیارات کامل واگذار می کنم. اما بدان من مدتی پیش فیلی از دارایی هایم را از دست دادم چندماه پیش ۳۵ میلیارد دلار دارایی نقد داشتیم که یک شبه از بین رفت والان هم برای فیلی از ما مایه تعبیه و این تاعدی روی قدرت خانوادهگی ما تاثیر گذاشته ، من هم بهتر است ادامه کارها را به دست شما و فرزندانم برهم اما در کل بدان بدون اجازه فرزندانم حق نداری کاری بکنی. در جواب گفتم: امر امر شماست .

فستگی و پیری را در رفشارش می دیدم و جمله افر هم در این فلاصه شد که بهم گفتم : من به تو اعتماد ندارم پس نمی توانم کاملاً ازت حمایت کنم وقتی برنده شدی آنموقع به واقعیت این فواب ها باور دارم. بعد از مدتی هم در مورد اتفاقات روز و منطقه حرف زدیم فدای من این قدرت و پول های که مال ملت و مردم هست چرا باید همیشه در منطقه قاومر میانه حکومت ها فکر کنند مردم و سرمایه هایشان متعلق به انها هستند. و با تمام شدن حرف هایمان من هم با عجله دنبال کارها می رفتم و سفرانی های کشوری و دانشگاهی واقعا بعد از سفرانی چندروز پیشم موج استقبال ها زیاد شد. اما هنوز طبق فبرهای واصله فطراتی در حال جریان بودند برای شکستن من، بخصوص از طرف نیروهای سپاه و لباس شفصی ها منسجم اما فعلا از بالا دستور داده شده

بود که این نیروها در مراسم من دفالت نکنند ولی بشدت مرا ازیت می کردند و همپنین مردمی که جمع می شدند. یکی از نشانه های نبود قانون و فردگرایی در کشور و همپنین بی ارزش بودن شهروندان ایرانی در این نکته است که افرادی که نفوذ قدرتی و پولی دارند با فرید چنین افرادی افکار و ایده های خود را جلو می برند. نیروهای که فکر و تعقل درونی شان بفاطر پول بسته شده و یا تعصب های کورکورانه، و در این بااست چون قانون از مردم حمایت نمی کند اینها با قدرت های خودشان هرکسی را از بین می برند و کتک می زنند و هرچله و سفنرانی را برهم می زنند و مردم هم جز داد و بیداد کاری نمی توانند بکنند نیروهای پلیس هم که در برابر آنها قدرتی ندارند.

فبرهای از فرزندان بیت بر ایم رسیده بود. که بشدت از پدر زنش و جلیلی داره حمایت می شود. به لطف خدا که سرمایه نقدی کم شده بود اما بازهم از پول های واریز نشده به بانک مرکزی و فزانه برداشت می کردند. وقتی این فبرها را می شنیدم از خودم و تمام مردم ایران متنفر می شدم که این بلا سرمان میاد و اعدام فرزندان ایران زمین که کشور را به نابودی می فرستند، فساد و دزدی می کنند. آقای مشایی و رفسنجانی هم رد شده بودند. روز موعود فرا رسید. واقعا برای هرکسی انتظار سفت هست وقتی که انتظار چیزی را می کشی که بازی سر نوشتت را تغییر میدهد. در این چندروز گذشته هرچه کارزار بود و حرف و داد و بیداد از همه مون در اومه بود اما تنها چیزی که به من امید میداد انتقاب فردی از جنس مردم بود که بعد از ۳۵ سال گریه اعتماد سفت بود اما به ریسکش می ارزید. حوزه ها از شلوغی موج می زد. اواخر شب شده بود. و من بیشتر نیروهای مففی خودمو پراکنده کرده بودم که اگر در جایی دیدم کسی و یا مسئولی و همپنین قدرتی قصد تقلب دارد. گزارش دهید. اما فبرهای رسید از اینکه وهید حقانی و چند نفر همراهش قصد داشتند با تهدید و تطمیع بازی رو به نفع یکی درست کنند و همپنین با تقلب های قدیمی خودشان که نه وزارت کشور بهشان راه تقلب میداد و نه سپاه چون از درگیر شدن می ترسیدند. دولت بشدت نظارت می کرد. و افرادی هم که در باطن طرفدار اصلاحات بودند هم بی کار نشدند. و منموم که با قدرت های پنهان خودم تمام اوامر را زیر نظر داشتم. بازهم از خداوند فواستم اگر می توانم برای کشورم و ملتکم باشم کمکم کن. در داخل و خارج حوزه ها استقبال فوب پیش می رفت. اواخر شب نزدیک بود و نفس ها هر لفظه در سینه حبس می شدند. رقابت اصلی بین باندهاشمی و فاتمی که روحانی بود، قالیباف، جلیلی و هیوا که من بودم داشت می رفت هر لفظه رقابت ها فشرده می شد. تا حدود ساعت ۱۰ صبح روز شنبه که بطور رسمی اعلام شد. که :

هیوا به برست آوردن ۱۵ میلیون رای اول و آقای روحانی با ۱۲ میلیون رای و قالیباف ۷ میلیون و بقیه

وای فدای من داشتم از هیوان دیوانه می شدم. فردی که تا یکسال پیش تنها آرزویم قدرتی برای تغییر بود که بدستش آورده بودم. یک لفظه دیدم و شنیدم در سراسر ایران فیابانها شلوغی عیبی داشت و مردم از هر طرفی و نگاهی عشق و امیدری داشت. فریاد زدم مردم هرچه بود گذشت دیگه بهار امده و شادی را نوید می دهد. بیشترین شادی ها را در استانهای غرب کشور داشتیم اما در لرستان و ایلام بفقصوص زاهدان و وقسمت های شمالی کشور بود، مدتی نگلزشت که وقتی در فیابانهای شهر تهران بودم و در یک ماشین استیش پردو به بیت رهبری افضار شدم. با هر مشکلی که بود خودم را به پاستور رساندم. بعد از تبریک و فوش آمدگویی فضا به وهید حقانی رسیدم که وقتی باهم روبوسی کردیم در گوشش ففتم: فوب شد که زیاد به کارت ادامه ندادی و از تهدیدها دست برداشتی،، فیلی تعجب کرد که چنین چیزی را من فورا و فطور فومیدم اما با بفقندی که بهوش

زدم مثل یک آتش فشان فخته بیدار شد. تا حدود ۲ ساعت در بیت ماندم. در این میان چند لفظه ملاقات فصوصی ما با رهبر بود که گفت: الان باور کردم که تو منبی ما هستی و میتوانی در همسو کردن مردم با ما باشی. و من هم قول دادم در صورت نیاز فقط بوم اجازه و میدان عمل بدهند اگر دیدید همانطور که شما میفواهد نشد من استعفا میدم و قرار شد در موقع معارفه و سوگند گذاری ایشان برای ۲ سال تمام اختیارات را کاملا به من واگذار کند. از نیروهای مسلح گرفته تا مسایل فاری وکل امور کشور اما نکته جالبی در این میان بود که فرمودند: با قرار دادن این اختیارات به شما تنها لطفی که بهت کردم این است که به مرگ تو نزدیک کردم چون افراد قدرت مند زیادی هستند که از اینکه مسرود شوند متغرنند و برایشان سفته پس بفکر نابود کردند هستند منم گفتم اینجا میدان مبارزه میان حق و عدالت است هرکی برنده شد دیگه لیاقت خودش. و بهم گفت: سعی کن تا یک ماه دیگه کابینه تو حاضر کنی هرکی واز هرکجا هست مهم نیست تو آزادی در این زمینه، و در افر با دعا و آرزوی طول عمر از نزد ایشان از اتاق بیرون آمدم.

من هم در این مدت به افرادی که اعتماد داشتم و می دانستم بهترین فرزندان ایران زمین هستند و برای شروع کار می توانند همراه خوبی باشند را برای تشکیل کابینه از آنها استفاده نمودم.

۱. در کابینه اقتصادی از دکتر فریبرز رئیس دانا بعنوان رئیس بانک مرکزی و مشاور اقتصادی
۲. و سپردن وزارت دادگستری به محمد صالح نیکبفت وکیل و فبره در کارهای حقوقی و مدافع حقوق بشر
۳. وزارت خارجه دکتر هوشنگ امیر احمدی با دکترای توسعه بین الملل و شفصی خود ساخته و عمل گرا باشد
۴. وزارت بهداشت، نورالدین پیرمؤذن (زاده ۱۳۳۷ اردیبل) نماینده اصلاح طلب اردیبل نمین و نیر در مجالس ششم و هفتم و عضو کمیسیون بهداشت و درمان مجلس بود.
۵. وزارت ارشاد، محمد نوری زاد، دگر اندیش و متفکر عرصه های فکری و پرورش
۶. وزارت ورزش و جوانان، علی دایی نام آور پر آوازه و افتخار آمیز ایران زمین با معاونت بیژن ذوالفقار نصب
۷. وزارت ارتباطات، دکتر نوید خاضل، مدیریت تکنولوژی کیفی در شرکت دویپه تله کام آلمان
۸. وزارت کشور به آقای تاجزاده، که ترتیب آزادی او از زندان داده فواهد شد
۹. وزارت آموزش و پرورش به ناتاشا کامرانی معاون دوام در سازمان آموزش پرورش در تگزاس
۱۰. وزارت دارایی به مارک زندگی اقتصاددان و تحلیلگر اقتصادی برجسته آمریکایی ایرانی-تبار است.
۱۱. وزارت علوم تحقیقات و فناوری به آقای همایون سراهی دانشمند و مهندس برق ایرانی، پژوهشگر ارشد آزمایشگاه پیشرانه بیت ناسا و استاد سابق دانشکده مهندسی برق دانشگاه صنعتی شریف بود.
۱۲. وزارت بازرگانی به نامزدی، فریار شیرزاد که وی هم اکنون مدیر ارشد دفتر روابط دولتی شرکت گلرمن ساکس است.
۱۳. وزارت نفت، پرفسور رضا صدراقت هراتی استاد بزرگ شیمی در دانشگاه های امریکا
۱۴. وزارت اطلاعات، به آقای شاهین دادفواه فردی بافصلت های فوب انسانی و همپنین متوم بیگناه و منفور شده
ماغیایی سیاسی و اقتصادی و ایران دوست
۱۵. و قسمت نظارت بر امور مراجع وروهانویون اوقاف و حج به حسن فمینی و مشاور ارشد در زمینه فرهنگی و دینی کشور

۱۶. قوه قضاییه، پروفیسور جمشید ممتاز (استاد ارزشمند حقوق بین الملل) از اساتید برجسته دانشکده حقوق و علوم سیاسی

دانشگاه تهران، متولر ۱۳۲۱

۱۷. وزیر مسکن راه و شهرسازی، پروفیسور علی مدنی پور استاد طراحی شهری دانشگاه در انگلیس

و سایر وزارت خانه ها هم با همکاری دوستان و بزرگان از بهترین نخبگان ایرانی در داخل و خارج استفاده شد. البته مخالفت های زیادی با این افراد میشد. اما در این مدت من هم مداوم به دوست نامرئی و باصطلاح شیخ های فودم می گفتم که هرشب در این مورد کار کنند و راه را هموار تر سازند. بعد از دو ماهی که گذشت. و موقع انتقال پست ریاست جمهوری، همراه با سوگند خورا رسید همین که این پست تمویل داده شد در روز معارفه عیب ترین و متمول ترین اتفاق تاریخ معاصر ایران رخ داد. در پیه ای بسوی آزادی و سعادت داشت گشوده می شد. وقتی که معارفه تمام شد در حضور تمام نیروهای مسلح سپاهی و بزرگان حکومتی و در برابر تمام دروین های دافلی و فارچی در سفنان رهبری پنین جملاتی بزرگی رقم خورد؛ امروز با انتقاب آقای هیوا که آرزو امید را به تمام ایرانیان به ارمغان خواهد آورد. کابینه ایشان که لیست اسامی ان را در اختیار دارم از بزرگان و متفصصین دلسوز ایرانی تهیه شده است و امیدوارم در این زمینه مجلس همکاری لازم را با ایشان داشته باشد و از امروز من صراحتا اعلام می دارم بفاطر که دولت سن و مشکلات جسمی تا مدت نامعینی تمام اختیارات فود اعم از فرماندهی کل قوا و نیروهای امنیتی و ارگانهای وابسته به رهبری را در اختیار ایشان قرار می دهم. اطاعت از ایشان اطاعت از من می باشد و از تمام افراد می فوادم در این زمینه هیچ گونه کار شکنی و دست اندازی را در این امر فطیر و بزرگ را نداشته باشند با امید روزی که بتوانیم کشوری با سعادت داشته باشیم و هر ایرانی به رفاه و خوشبختی فودش برسد. سکوت عیبی در داخل سالن حکمفرما شده بود. برای من عادی بود اما برای نیروهای که نزدیکی کامل به ایشان داشتند و از این امر اطلاعی نداشتند فیلی سفت بود جنب و جوش ها دیده شد. بعضی ها بلند می شدند و بعضی ها مات و مبهوت به من نگاه می کردند. در این میان با بلند شدن رهبر صلواتی داده شد. و منم فورا و قبلش به نیروهای مفی فودم گفته بودم که بعد از سفنرانی ایشان با ایشان باشند بیند چه کسانی با این امر مخالفت دارند چون این افراد هتما کسانی فوهند بود که منافع ماری و سیاسی شان در فطر افتاده و با تمام تلاش فود سعی در شکست من و اهدافم فوهند داشت چون برای من فرصت کمی بود. و اگر در این ۱ سال کاری نمی کردم هم مرگ من هتمی بود و هم پنین ضربه بزرگی بر مردم ایران و ذفایر معرنی و سرمایه های کشور، رقابت واقعی دیگر شروع شده بود. هرکس که بازنده میشد در این راه، راه برگشتی نداشت مبارزه با مافیای بزرگ کشور مافیایی که سالها دست در قدرت و اقتصاد ایران داشت. این سفنان رهبری تا حد فیلی زیادی راه را برای کارهای من باز می کرد اما مبارزه با مافیای بزرگ کار سفتی بود. ولی به لطف خدا و همکاری نیروهای عدالت محور عالم غیب برای نجات ایران در این زمینه بهترین کمک را می توانستند در حق ملت داشته باشند. بیشتر افراد کابینه من که از بزرگان بیرون کشور بودند. وقتی به ایرانی های عزیز فبر داده بودیم که می فواهیم در کابینه باشند. اولاً برایشان فیلی عیب بود ولی انکار می کردند که نمی توانند در سیستم بسته کار کنند. اما من به آنها قول دارم سیستم بسته با کمک شما باز فوهدر شد. در مجلس با تمام فشارها توانستم رای اعتماد را بگیریم. و در این زمینه من برای هر کاری از مردان و زنان بزرگی که در هر زمینه فبره بودن مشورت می کردیم. در مورد رای اعتماد مافیایی بزرگی با همکاری پندتا نماینده قصد دست اندازی در امور کشور را داشتند. من که رسماً از اواسط

مرداد کار ۴ شروع شده بود. با داشتن بزرگانی که در کنار ۴ بودند هیچ هراس و ترسی نداشتم مردان بزرگی که باهم برای سعادت کشور می‌کوشیدیم. اما من فاندان آقای هاشمی را بعنوان مهمترین مشاوران خود در زمینه اقتصادی و فاریبی همپنین سیاسی قرار دادم چون این خانواده در طول دوران خود نشان داده بودند که می‌توانند در این زمینه‌ها پیشرفت کنند و این فاندان، ایرانی بودند و برای ایران سعادت را آرزو می‌کردند. ولی تنها مشکلی که داشتم مسایل افتلاس و قتل‌های بود که قبلا در این زمینه صورت گرفته، اما به هر حال فاندانی برنامه‌مور بودند. از مخالفان سرسفت من افرادی چون سردار ۱- نقدی عراقی، ۲- مجتبی پسر رهبر ۳- رقیب‌های انتقباتی من از جمله حسن روحانی (فریدون) ۴- قالیباف ۵- سردار عادل ۶- دارودسته لاریبانی ۷- و افراد نفوذی سپاه قدس و حزب‌های برون مرزی از جمله حزب ا... و سپاه پیش‌المهدی عراق مقتدی صدر ۸- و مراجع و روحانیون حکومتی از جمله مصباح یزدی و علم‌اللهی ۹- سعید قاسمی و نیروهای دار و دسته‌ای سپاهیش و کلی دیگر از افراد، اما دیگره‌هایی کوچکترین درنگی نبود. شب که فرا رسید آستین‌ها را بالا زدم و برای پاکسازی و ویروس‌ها باید با آنتی‌ویروس شروع به کار می‌کردم چون اینها بیشتر در فکر مسایل مافیایی و سیاسی خود بودند. نه به فکر مصالح کشور، ملت و قانون پس باید می‌رفتند. با پندتا از نیروهایم حرف زدم و گفتم پندتا کلت آماده و پندتا آمپول سیانور و آن شب، شبی بود که آنتی‌ویروس توانست و ویروس‌ها و تروپان‌های بزرگی را پاکسازی کند. اما بعضی از ویروس‌ها پنان قوی بودند که برای پاک‌سازی شان می‌بایست پندتایی دیگر را هم باهشان می‌بردیم تا دیگر پوشه‌های دیگری را آلوده نکنند. مثلا یکی از آنها که بشدت و با تمام نفوذش و با همکاری بیت می‌خواست مرا نابود کند و هید حقانیان بود. پس شبی که می‌فواستم مفقیانه بر ۴ پیش‌دیرم داره با فرماندهی گشت‌های تارالله و لباس شفصی‌ها حرف می‌زد در مورد آشوب و تهدید افراد که با من همکاری می‌کنند ۲۵ نفر بودند. اما در برنامه من فقط و هید بود پس مجبور شدم. که تمام آنها را پاک‌سازی کنم. حدود ساعت ۵ بامداد بود که کارم تمام شد. نفهمیده بودم چکار کردم فیلی فسته بودم واقعا این پاکسازی‌ها فیلی سفت بود اما مجبور بودم چون قدرت مافیایی پنان درهم تنیده بود که اگر بهش مجال میدادی نابودت می‌کرد. همانند کشتارهای که در اوایل سال ۱۳۵۷ روی داد و تا ۱۳۶۷ ادامه داشت از ترس کودتا بود منم هدفم این بود ترس از کودتا اما برای ملت نه خودم و قدرت. نزدیک ازان صبح که فوراً به تفت فوابع برگشتم مدت زیادی نگذشت که بوم فبر دادند. که پنین اتفاقاتی اختاره تعداد زیادی از سران با نفوذ ترور شدند. من هم با تعجب بلند شدم و جلسه اضطراری تشکیل دادیم. و چند نفری را پیگیری این کارها کردم. ((ماهم بزرگ شده این ۴ دهه بوده ایم و فیلی از کارها را یاد گرفتیم از استاد‌های بزرگوارمان)) . ترور حدود ۵۰ نفر در چند ساعت داد و دیدارش در مجلس بلند شد. پرا پنین افرادی که تا دیروز با من مخالف بودند ترور شدند. و تنها کاری که از من بر می‌آمد تشکیل کمیته ویژه بود. بعزاز مدتی در صدا و سیما قرار شد. که مصاحبه‌ای داشته باشم. و من هم در این زمینه فواستم که من و همسرم مریم باهم و در کنار هم باشیم. در وین‌ها روشن شدند و حس بکن سراسر دنیا داشتند بهت نگاه می‌کردند که چکار می‌کنی و چه حرف‌های به زبان می‌آوری، از اهداف خود گفتم از برنامه‌های که برای پیشرفت ایران و صنعت داشتیم از مشکلات فعلی که وجود دارد. و به این نکته اشاره کردم که جامعه زمانی می‌تواند به آزادی و سعادت برسد بتوان از نیروی زنان استفاده کرد و به آنها این اجازه را داد که در صنعت و پیشرفت کشور سهیم باشند و به آنها باید اعتماد کرد و باید قانون با تمام قدرت‌ش از این افراد حمایت کند. اما مهمترین سؤال‌های که از من پرسیده شدند: در مورد رابطه با کشورهای فاریبی و نیروهای فاریبی وابسته به حکومت، و هم پنین اتفاقات گذشته، در مورد سؤال اولی جواب من این بود مهمترین هدف ما آینده کشور و رضایت مردم

است. پس اولویت ما مردم خود ماست نه گروه های دیگر برای من و دولت من هر ایرانی در هر کجای دنیا به اندازه تمام ایران برای من ارزش دارد و باید از او دفاع کنم. کابینه من با تمام مشکلاتش از بهترین ایرانی ها فعلا تشکیل شده است که حرف ما اقتصاد و بهبود فضای سیاسی کشور است. در مورد سؤال دومی: در این مورد کمیته ویژه فوراً تشکیل شده و هر اطلاعات که بدست بیاریم با مردم در میان خواهیم گذاشت. فعلا که مسایل پیچیده است و افرادی هستند که در اوایل تشکیل حکومت مردمی قصد برهم زدن این دولت را دارند. و باز هم سؤال مبری گفت: اینها از مخالفین شدید شما بودند جواب من: فرموده شما صمیمی است. فوب افرادی هستند که برای سنگ اندازیدن دولت جدید روش از میان بردن دشمنان به جای دوستان استفاده می کنند. من که تازه وارد کارهای دولتی شدم اما سعی می کنم با تمام وجود پیگیر این مساله باشم.

و آخرین حرف من هم به ملت ایران این است. همه با هم برای هم خواهیم بود. این کشور برای همه ماست و هیچکس حق فردی گرایی را ندارد قانون بالاتر از همه ماست. و باید این فرهنگ را گسترش دهیم. و تا چند هفته دیگر مدارس باز می شود. و هتما من در این زمینه با بزرگان و مشاوران آموزشی و اقتصادی خودم در این زمینه برنامه خواهیم داشت من کلا با نظام آموزشی فعلی مخالفم چون هیچ فردی نمی تواند از این سیستم همان فردی باشد که باید باشد. برنامه من بیشتر برای گسترش مدارس مجهز با معلمان کار آزموده فواید بود.

سؤال مبری: آقای رئیس جمهور آیا بودجه برای اینکار هست در دولت های گذشته برای این امر همیشه کمبود بودجه داشتند؟ جواب: برای بودجه مشکلی نیست، دیگر ما پول ها را صرف امورات غیر ضروری نمی کنیم. اهمیت اول ما در داخل است نه بیرون کشور

با تمام شدن مصاحبه با هم فبر بوم رسید که سفنان من به مذاق فیلی از نوادگان مافیایی فوش نیامد. دیگه منم صبرم تمام شده بود می بایست کاری می کردم. که دیگر این مافیایی پنهان قدرت و سیاست کمتر دقالت کند. گره سفت بود و ریسک بزرگ سیاسی و فظرتاکی، این بود که فوراً جلسه مشاوران خود را تشکیل دادم مبنی بر ادغام نیروهای مسلح در زیر چارت ارتش و دادن انبسام به قدرت نظامی کشور البته این امر از طرف کابینه من قابل قبول بود ولی برای من سفت، چون در داخل و خارج قدرت های زیادی در این مافیایی اقتصادی و نظامی دست داشتند. اما تصمیم خود را گرفته بودم و دستور تشکیل جلسه نظامی و امنیتی را دادم. از سران سپاه و بسیج و همپنین ارتش و نیروی انتظامی گره من فرمانده کل قوا بودم. سفت بود چنین تصمیمی، ولی در میان این قوا طرح ارائه شد. جلسه مهرانه برگزار گردید. چون انتظار واکنش های زیادی را داشتم. و به نیروهای مفی و ماورایی خودم دستور دادم. هرکس مخالفت کرد شما می توانید بطور مفی کاری کنید که حالت سکتة قلبی بهوش دست دهد گفتند: آره پس قبل از تشکیل جلسه گفتیم من باید در این جلسه موفق شوم چون اولین سر سعادت ملت گذشتن از این قدرت است. جلسه در سالن همایش وزارت دفاع تشکیل شد. از فرماندهان قوس و ثارا... بگیر تا الله کرم و قرارگاه عمار و ممد رسوا... و عاشورا، تا سردار رادان و نقدی ((عراقی))، از مهمترین دایره های امنیتی گلپایگانی، سپاه ۱۱، اما قدرت اصلی این موره که حقانیان بود دیگه وجود نداشت تا بتواند مسایل را پیچیده کند. آقای میرهبازی هم یکی از افرادی بود که رابط این نیروها بود. با شروع جلسه و تنفیری که از چشمها می دیدم. با شروع سفنرانی و وجود اختیاراتی که در اختیارم است و برای حفظ آبروی بیرون مرزی کشور و ملت باید فیلی از مسایل بیرونی و داخلی هماهنگ باشد و قانون مند. پس من فواستار طری هستم که نیروهای نظامی کلا در زیر مجموعه ارتش باشند. و دیگر هیچ نیروی شفصی و نظامی حق انجام کار خودسر و فلاف قانون را ندارد. سفنم تمام

نشده بود که پندتایی بلند شدند. و با تمام قدرت به طرفم آمدند. و با راه رختشان فوش و ناسزا می گفتند. شرمندگی فیللی بی شرف بودند و پست هرچی از دهنشان می اومد می گفتند. یاد دوران احمدی نژاد افتادم که شنیدم نقدی بهوش سیلی زده بوده. منم زود تا رسیدند دستم را جلو زدم و با گرفتن گردنش و وپندتا مشت فوب به بدنش دیکه مارا جدا کردند. اونها دیکه فرصت پیدا نکردند. خورا به سکتة قلبی و طبیعی دچار شدند. حدود ۱۵ نفر از نیروهای فرماندهی فودس و قانون شکن به لطف خدا پاک سازی شدند. گروه جلسه از هم پاشید و برگزار نشد. ولی من طرح فودرا دادم و تمام نیروهای نظامی را به زیر پرچ قانون مند ارتش در آوردم. و تمام نیروها و ارگان های فودس را با کم کردن بودجه هاشان آنها را کم کم از بین می بردم. یعنی طریقی که در کمتر از پند ماه داشتم به فوبی پیش می رفتم. در این میان هم با فرا رسیدن مدارس جلسه ای تشکیل دادیم با مشاوران آموزشی که دوره دیده فارغ از کشور بودند. برای تغییر نظام آموزشی کشور، که باید سیستم آموزشی افرادی آگاه و قانون مند تربیت کند. که در جامعه رفتارهای اجتماعی را یاد بگیرند. و بدانند که قانون مهم ترین رکن اساسی ماست. بودجه آموزشی کشور را با قطع کردن بودجه های برون مرزی گروه های که نصف بودجه را برای اهداف شوم فود صرف می کردند تامین کردیم. رابطه فودرا با کشورهای منطقه بهبود دادیم، برای وضع اقتصادی هنوز زود بود اما با سفنان سنپیده و آگاهانه و به کارگماردن و تشکیل کابینه ای متفحص از افراد ایرانی وطن فواه، توانستم تا حد قابل توجهی در بهبود اقتصادی سویم. و دلار را از ۳۶۰۰ تومان در عرض پند ماه به ۲۰۰۰ تومان برسانیم، که این کار را مدیون تلاش نیروهای عزیز و فوب می دانستم که اگر بهوشان میدان بدی اینطور می توانند به کشور خدمت کنند نه بیگانگانی که در پست های حساس باشند و از آنها بفواهی که برای یک کشور بیگانه خدمت کنند روزگار سفتی برایم می گذشت، فبرهای برستم رسیده بود که گروه های برون مرزی با همکاری افراد نفوذی قصد ترور من را دارند چون ما فیللی قدرت در حال نابود شدن بود. اما ایران همپنان پایدار فواهد ماند. و فرزندان ایران برای خاک فود فواهد جنگید و مقاومت فواهد کرد. در این میان با مخالفت های شدیدی که داشتم بیت رهبری مرا به جلسه فود دعوت کردند. هنوز پند ماهی هم از دولت من نگزشته بود. در جلسه فصوصی از کشتار افراد فودی و انملال نیروهای نظامی و برون مرزی شکایت کرد. اما من با یک جواب گفتم اینهایی که برای شما سنگ صبوری می زنند انهایی بودند که در پشت پرده قدرت به کشور فیانیت می کردند. وهتی در انفجار انبار موشکی پندسال پیش مگر قرار نبود شما هم به آنها بروید. هدف آنها ترور شما بود. و گرفتن شورای رهبری به دست فودشان. امیدوارم در این زمینه بوم اعتماد کنید. در این موارد سفنان تمام شد ولی از این مطمئن شدم که فیللی زود دست به کار شدم ولی دیکه فودم آدم کم حوصله هستم و لہوج می فواهم هرچه زودتر بهتر. بفصوص تغییراتی که در سیستم آموزشی داشت رقم می فورد می توانست فرزندان ایران را دگرگون کند. بهتر شدن وضع معیشتی و پایگاه اجتماعی معلم بها دادن به علوم انسانی و در مدارس، من قصد داشتم تغییرات را از نظام آموزشی و نظامی شروع کنم. نظام آموزشی امسال که هیپی اما از سال دیگر وارد مرحله جدید فودش می شد. حتی کشور اسرائیل هم از تهولات نگران بود. چون بهترین رقیب و دشمن فرضی اش که منطقه را به آشوب می کشید. و به بهانه هم داشتند ملت را گول میزدند. از آرامش منطقه می ترسید و با نفوذی ها و جاسوسان پر نفوذ فودش ارتباط برقرار میکرد برای نوعی تنش در منطقه اما هر دسیسه ای در هر جایی رو می دانستم و خورا فنتی میشد. سال جدید کم کم داشت نزدیک می شد. و من بهترین هدیه را که آرامش اقتصادی بود به هموطنانم هدیه دادم. بودجه و در آمد کشورم ایران فیللی زیاد بود فیللی اما ریفت و پاشش ها و دزدی های کلان آن را نابود کرده بود.

به تمام وزرائی خود ایمان داشته فعالیت شبانه روزی وزیر بهداشت برای خرید بهترین داروها و تجهیزات پزشکی، ساختن مجهزترین بیمارستانها در هر استان، وزیر علوم و تحقیقات در پی ارتقا دانشگاه ها بود، وزیر صنایع بدنبال جذب سرمایه با کمک وزارت خارجه و بازرگانی، روابط خارجه ما خیلی بهتر شده بود. از سازمان ملل و کشورهای غربی تقاضای کردیم که تحریم ها را بردارند. و قول همکاری کامل در زمینه انرژی هسته ای داده شد. بدون هیچ پیش شرطی، اصلا باور کردنی نبود. یعنی با پند تا حرف معقولانه و جلسه با سران خارجه توانسته بودیم. رفاه اقتصادی خوبی را بدست بیاریم. فعلا بوی بهار و زندگی و طراوت طبیعت داشت دل ها را شاد می کرد مردم هم از تغییرات مفید راضی بودند. قوه قضاییه که به من سپرده شده بود. دستور دادم هرچه زودتر به سمت استقلال پیش بروم و وابستگی به هیچ نهادی و بایی نداشته باشد و ریاست ان را به پروفیسور سعید محمودی استاد حقوق در دانشگاه سوئد سپردم که فردی باهوش و فربه در این زمینه بود. و به همت زحمات شبانه روزی ایشان و همپنین تغییرات اساسی داشت قوه قضاییه به سمت قدرت و استقلال خود حرکت می کرد. و همپنین در زمینه استقلال قوه قضاییه تصمیم بر این شد که ریاست این قوه با همکاری کانون وکلا هم صورت گیرد. نیروهای انتظامی و پلیس هم در حال تحولات اساسی بودند بخصوص نحوه برخورد با مردم و جوانان، از همه مهمتر پوشیدن لباس ها بودند که در جلسه امنیتی تغییر پوشش نیروهای انتظامی به فرم لباس های شهربانی قدیم اربع و دستور عوض کردن آنها داده شد. و در این جلسه امنیتی در قسمت برون مرزی آن مساله تامین بودجه نیروها و گروههای وابسته در سایر کشورها گزارش شد که در این زمینه دستور داده شد. فعلا بفاطر مشکلات داخلی و معیشتی مردم و تورم و گرانی های ۵۰۰٪ در صدها در جامعه باید بودجه های اضافی کم شوند و تصمیم گیرنده اصلی در این زمینه به وزارت دفاع و ارتش داده شد. دیگر بودجه کشور توسط افراد و نیروهای شفاهی دفل و تصرف نمی شد. فردا می داند چند نفر تشنه فون من هستند. از اینکه جلوی صرف میلیاردها دلار پول سالانه کشور را گرفتیم. پولهایی که بجای کشورم در ویرانی های کشورهای دیگر و یتیم کردن خانواده ها صرف می شد.

با فرارسیدن بهار، جو آرام بازار و سیاست برونی و داخلی کشور و تدبیر عاقلانه مسئولان کشور داشت تکانی می خورد تمولی که تا هری شادی را برلبان پدران و مادران خانواده ها گذاشته بود. من هم از این فرصت خوب استفاده کردم. و در صحبت هایی که در سال تازه ارائه کردم، نوید ایرانی چدید را به مردمم مژده دادم. این یک سال که می گذشت. خیلی می ترسیدم که قدرت مرا به فساد بکشاند و دیکتاتوری شوم که خود از خود فخر نداشته باشم. چون من هم فعلا با در اختیار داشتن فرمانده کل قوا و کشور بر اس کل کشور بودم. لذا در سفرانی خود به مناسبت سال تازه ۳ تحول را در سال جاری بهشت نمودم.

۱. ((بفاطر استقلال قوه قضاییه و ضعیف شدن باند مافیایی))، هیچ مشکلی در برگشت هر ایرانی خارج از وطن برای ایران نیست، چه ان کسانی که بنایت مرتکب شده اند و چه افرادی که بفاطر فشارهای سیاسی و عقیدتی رفته اند و در ضمن برای تمام زندانیان سیاسی و عقیدتی عفو عمومی صادر شد. و از تمام آنها بفاطر ظلمی که در عقشان شده، معذرت فواهی کردم و از آنها فواستم برای چیران دوران سیاه خود در زندان می توانند به قوه قضاییه شکایت کنند. و از بازماندگان کشتارهای سال ۱۳۶۷ هم بفاطر از دست دادن عزیزانشان و جوانان ایران زمین معذرت فواهی کردم و از تمام خانواده های که در این رابطه بوده اند می توانند به حق و حقوق خود برسند و افرادی میروم که قصد بازگشت به کشور را دارند مطمئن باشند که قوه قضاییه در اوج عدالت با آنها برخورد خواهد کرد. همپنین آزادی کامل و بدون قید و شرط سایر زندانیان ادیان الهی همچون یهودی ها و مسیحی های در بند و یا بهایی های که بدون مسایل واهی زندانی شده اند.

و فعالیت دارویش گنابادی در چهارچوب قانون بدون ازیت و آزار انها همانند سایر ملت ایران، ایرانیان مس ایرانی بودنشان قوی تر از ان است که با مسایل دیگر بتوان ان را نابود کرد

۲. آزادی مشروط ((عدم توهین به دین و مذهب و همپنین اقوام)) رسانه ها و فبرنگاران در تمام زمینه ها بجز مسایل دینی و قومیتی ((که انهم شرایطش در بندهای فود مشخص شده است)) آزاد خواهند بود و قانون با تمام اقتدارش از انها حمایت می کند و هر سال به ۳ نفر فبرنگاری که بهترین فبر و نفوذ را در فیانت به کشور، افلاس، ویا بهترین راهبرد را در جریان منافع ملی و کشوری داشته باشد مدال شباعت و افتخار داده می شود و همپنین به بهترین کاریکاتورستی که بتواند در جشنواره از اوضاع کشور و مسئولان برهد در این زمینه قرار خواهد گرفت. ((تمام اهل هنر، سینما، تئاتر و... شامل این بند می شوند))

۳. اجرای قانون شهروندی و اشنا نمودن افراد به قانون و مسایل حقوقی فود.

و در افر جمله هم از خداوند متعال برای ایران فواستار برکت و رحمت هستیم. و ما را از الطاف فودش بهره مند کند. روز بعد این سفنان در رسانه های فارچ و دافل غوغا کرد. همپنین فود شففا به نظرات دیگران فیلی اهمیت می دهیم این بود که فودای انروز به دیدن شبکه های اجتماعی و ماهواره ای نشستیم. ببینم تا چه حدی مردم از این نظرات استقبال می کنند. بفصوص در برنامه افق و روی فط صدای امریکا و بی بی سی نوبت شما - برای همه غیر قابل باور بود پنین تغییراتی حتی مبریان شبکه هادر سفن با تماس گیرندگان گفتند: اگر پنین پیزی واقعیته داشته باشد ما فود از مشتاقان برگشت به ایران هستیم. فیلی فوشمال شدیم وقتی می دیدیم مردم هر روز شاد تر و بهتر می شوند. حتی کشورهای بزرگ هم از این سفنان استقبال کردند. آفای اوپاما، جان کری، دیوید کامرون، فرانسوا اولاند و کشورهای همسایه ((البته بعد از روی کار آمدن دولت من کشتارها و انفجارها، و از همه مهمتر درگیری های منطقه به طور چشمگیری کم شده بود)). استقبال بیرونی و درونی فوبی از این سفنرانی شد. من هم بفاطر مسن نیت به جامعه سیاسی و فرهنگی کشورم تصمیم گرفتم بعد از تعطیلات فورا به این مسایل رسیدگی شود تا هرچه زودتر شرایط دیدار عزیزان هموطن دور از فاک بتوانند در آغوش هم، گرمی خانواده هارا دوباره درمیان آغوش پدران و مادران مس کنند. جامعه فبری و هنری ما هم با تمام تلاش در مسیر پاسداری از حریم فاک وطن و شناسایی راهکارهای مناسب و معرفی بهره های دزد و فیانتکار به قوه قضاییه و مردم بهترین همکاری در آرمش کشور هستند. این بهترین تیری بود که برای نابودی ما فیای قدرت ایران زدیم. دلار از ۲۰۰۰ تومان بازهم به ۱۸۰۰ تومان رسید. ما به دعوت کشورهای ۱+۵ برای همکاری های هسته ای جواب مثبت دادیم و فواستار رفع کامل تحریم ها و سرمایه گذاری در اقتصاد کشور از تمام دنیا بودیم.

واقعیته بود حکومت ایران در تلاش بمب اتمی بود با نفوذ لابی های اسرائیل و روسیه، روسیه اقتصاد فود را بهبود می بفشید با پول ایران و فوایدی که نهیبش میشد و اسرائیل هم بر توان نظامی و کشتار بیشتر فود می افزود به بهانه ایران و کشورهای غربی هم سلاح بیشتر می فروفتند به هاشیه فلیج فارس، من با صلاح دیدمجلس و تصویب نظر مردم در این زمینه به وزارت کشور در مورد رای گیری ادامه یا تعلیق غنی سازی انرژی اتمی داده شد. که برگزاری فراندوم بود و بعد از رای گیری ۹۰٪ در صد مردم فواستار تعلیق کامل غنی سازی بودند و از بهبود اوضاع اقتصادی دفاع کردند و سرآغاز رابطه با کشورهای دیگر پس تعلیق کامل غنی سازی اجرا شد. و همکاری کامل و بدون قید و شرط با کشورهای بین المللی یکسال نگذشته بود. جامعه ایران در تغییر

و تمول زیادی قرار داشت. یعنی با پاک سازی حدود ۱۵۰ نفر از ویروس ها اوضاع ایران برای ملت فیلی رضایت بخش شده بود. اما واقعا نیرو های بودند که بشدت در حال کار شکنی کردن هنوز ادامه حضور داشتند اما نه به صورت آشکار. به قول همکار قدیمی ام آقای احمدی نژاد. ولی همانطور که گفتم هر تصمیمی که گرفته میشد. من با اتکا به نیروی پنهانی خود و قدرت ضد ویروسی که داشتم فوراً بصورت نامرئی وارد عمل می شدم. و به هیچ کشوری و یا گروهی اجازه نمی دهم که با رفتارهای نابفرزانه خود، به ملت و مردم ایران توهین کنند. در نشستی که با گروه ۱+۵ بود. قرار شد که از هفته آینده برای بررسی اوضاع گروهی کارشناس وارد ایران شوند در این میان، من در یکی از سفرانی های خودم از مردم ایران بفاطر تحمل سفتی های که کشیدند و اقتصاد ویران کشور معزرت فواهی کردم و همپنین از کشورهای جهانی بفاطر، اینکه رفتارهای حکومت باعث نگرانی سایر دول شده و با تفریم های خود بزرگترین ضربه را بر مردم ایران زده اند. ما فوشبفتانه اتحادیه اروپا و امریکا قول همکاری و رفع هر چه سریعتر تفریم ها را داده اند.

۱۸ تیر سال ۱۳۹۳ نزدیک بود. و برای اولین بار بفاطر این هجوم و توهین بی سابقه به جامعه دانشجویی کشور، مراسمی برگزار شد. که از تمام فعالین دانشجویی کشور، و خانواده های جانبافتگان و زندانیان سیاسی دانشجوی بفاطر شهامت خود و ایستادگی تبیل به عمل آمدور سفرانی نیم ساعته ام از مسئولان و دانشجویان فواستم که این روز را به پاس تلاش برای آزادی رسانه و انسانیت گرامی بدانند. و به یاد داشته باشند روزگاری که برای آزادی وفق خود چه تلاش های که می شد. قدر و نعمت این ایام را بدانید. ایند به ایران برکت عطا کند.

و همپنین به مناسبت سالگرد دوره ریاست جمهوری ام تمام ارگانها موظف به ارائه گزارش کاری خود به نهاد ریاست جمهوری و مردم شدند. پیشرفت های سیاسی و اقتصادی و از همه مهمتر آزادی های رسانه ای و قضایی باعث شده بود که قانون حرف اول را در کشور بزند. در این مدت هم هر ویروسی که قصد نفوذ به سیستم امنیتی و کشوری را داشت فیلی زود شناسایی می شد و بستگی به نوع ویروس با انتی ویروس خودش با او برفور می شد. کم کم اعتماد بین ملت و دولت زیاد شد. همپنین بازگشت موقت فیلی از ایرانی های خارج کشور و حتی مهربانی که به طور آزاد خود را به قوه قضاییه ایران معرفی می کردند و فوشمال بودند که در دادگاهی آزاد ماکمه شوند. در دافل خاک وطن و در این زمینه جلسات قوه قضاییه از روند کاری و استقلال قضات و افزایش امنیت در کشور فبر دادند. همپنین توقف کامل حکم اعدام و سنگسار در کشور به اجرا در آمد. یاد یکی از صحنه های سفت هموطنانم در غربت افتاده بودم مرحوم رضا بریعی که با تمام بزرگی و عشق به ایران نتوانست بیشتر در این خاک به تربیت جوانان در امور هنری و سینمایی بپردازد. و از دید من یکی از بزرگترین مشاهیر سینمایی کشور ماست. و لذا بر این دیدگاه بود که با هر قیمتی بود مسیر راه را برای هموطنان مقیم خارج هموار کردم. هم سرمایه های عظیمی به کشور وارد شد و هم فیلی از این افراد متفحصین بزرگی در علم و صنعت به شمار می رفتند. و اعلام شد هر خانواده ای می تواند پنازه های عزیزان خود را هم به ایران بیاورند. تا مرهمی بر دل خانواده های رنجیده باشد. و قانون نتوانست فیلی از جنایت کاران و بازجوایی که در ازیت و آزار مردم دست داشتند را به سزای عمل خود برسانند. از جمله سعید مرتضوی بفاطر حمایت از جنایت و کشتار و همکاری در قتل جوانان کشور به حبس ابد و پرداخت جزای نقدی ۲ میلیارد تومان مکوم شد. این سزای کسانی بود که ملت را در قبال جنایت می خروفتند.

در شورای اقتصاد کشور هم بهبودی فزونی در صنایع و کارخانجات کشور به چشم می خورد بیکاری روبه کاهش می رفت مواد خام کارخانه ها به سرعت وارد کشور می شد. دست دلان و جیب برهای بازار کالا بسته شده بود. محصولات سایپا و ایران خودرو هم در مورد کیفیت محصولاتشان و توقف کامل ماشین های کهنه واز رده خارج که بیشترین امار قربانیان را دارد داده شده بود. که تا ۶ ماه آینده با همکاری کارخانه های معتبر دست به کیفیت بزنند. قانون حمایت از مصرف کنندگان در مجلس به تصویب رسید.

آزادی جوانان و نبود حق تعرض به حریم شفاهی و فصولی افراد در درجه اول قانون شهروندی قرار گرفت. سال جدید با برنامه ریزی جدید آموزشی شروع شد. روابط خوب سیاسی با دنیای خارج و همچنین پذیرش قوانین بین المللی و اجرای بندهای حقوق بشر، فعالیت آزاد و بدون مرز فعالین حوزه حقوق بشر به ریاست فائز شیرین عباری در فیابان ولیعصر افتتاح شد.

بیمارستان های ما پر شده بود از وسایل و داروهای مجهز تامین کادر پزشکی، دادن وام های به دانشجویان این رشته و بورس تحصیلی و حمایت بیمه ای پزشکان از دوران دانشجویی، ارتباط و فعالیت آزاد تمام دانشگاه های علوم پزشکی و بیمارستانها با مراکز پزشکی سایر کشورها، تقویت نظام بیمه ای کشور، و...

دیگر بعد از دو سال دقالت های مافیایی در امورات کشور به حد فیزیکی کمی رسیده بود. با از بین بردن نیروهای لباس شفاهی و سایر ارگانها و منسجم کردن بسیج و سپاه در زیر پرچم قانون مند ارتش، و قرار دادن ورود مشفص برای دقالت نیروهای نظامی در کشور، همچنین با آزادی رسانه ها و خبرنگاران فیزیکی از نیروهای مافیایی شناسایی شدند و توسط قوه قضاییه مستقل، اموالشان مصادره و به زندان افتادند. به جرم فیانت به کشور و سوئی استفاده از پست و مقام دولتی متهم شدند. اما خبرنگارانی هم داشتیم که در این راه به درجه بزرگ و پر افتخار شهادت در راه وطن رسیده اند. و هر ساله از چنین سربازان شجاع تجلیل و قدر دانی می شد.

در حوزه پتروشیمی، نفت، و سایر فراورده ها هم با همکاری کشورهای پیشرفته خوب بود، قرار بود که برای افتتاح یکی از مجتمع بزرگ پارس جنوبی که به گسترده ترین فعالیت خود رسیده بود. بروم اما ماموران مفی بوم خبر دادند. که قاسم سلیمانی که هنوز در پست اطلاعات برون مرزی قرار داشت با همکاری چندتا نیروی نفوذی خود قصد دارند هنگام بازدید من در یکی از لوله های شرکت سم مخصوصی را تریق کنند. تا به مفض نزدیک شدن من باز شود و همراه بفار آب ان بیرون بیاد. تا این سم بعد از مدتی اثر خود را آشکار کند. خبر به من رسید. من هم قبل از سفر او را به همراهی در این سفر دعوت کردم. فیزیکی برایش عمیب بود. تحقیق ملی را که قرار بود سم را آزاد کنند می دانستم. و به آقای سلیمانی بطور مفصومی حرف زدیم. و کاملاً او را آگاه کردم که چرا با افرادی چون فلانی و فلانی تماس گرفتی و نقشه مسموم کردن مرا کشیدی. فکر نکردی وقتی بدستور تو چندسال پیش گاز سارین از انبارهای بندرعباس به طرف سوریه برای کشتار زنان و کودکان فرستاده شد. آیا فکر نمی کردی که داری بنایت می کنی قتل و عام مسلمان بر مسلمان حرام است؟ جواب دار ما برای مکتب خود. اهدافی برون مرزی داشتیم فعالیت می کردیم. گفتیم بین عزیز شما ۳۵ سال فعالیت برون مرزی کردید. مردم در فقر و فلاکت بودند و گرفتار مافیایی بزرگ قدرت و اقتصادی واز هرچه تمریم بود شما به نفع خود استفاده کردید. الان این دو سال واندی که تمام فعالیت ما برای خدمت به مردم است را نگاه کن، پیشرفت را ببین، استقلال قوه قضاییه و آزادی رسانه ها را ببین جرم وبنایت چندین برابر در کشور کم شده است.

بیکاری دارد از بین می رود آمار طلاق کم شده جوانان شاد و سرهال هستند سینماها باز و پدران و مادران هیچ وقت نگران اقتصاد و شرمندگی خانواده نیستند اما اگر افرادی چون تو اجازه بدهند. تو و من خوب میزنیم ان سردار نقدی عراقی مرموم که سخته کرد ایرانی نبود پس کشتن جوانان ایرانی برایش افتخار بود. اما تو زاره ایران هستی.

وقتی هم به شرکت رسیدیم افتخار افتتاح را تو باید داشته باشی و اینطور به مرگ خودت برس وقتی که گازه‌های سمی را بر کودکان و زنان حلب ریفتی وقتی که مواد منفجره را می فرستادی برای عراق و افغانستان و سایر بلاد دیگر متاسفم که زنت بیوه می شود و کودکانیت یتیم اما هرکس تاوان کارهای خودش را فواید داد. از من سئوالی پرسید تو کی هستی امام زمان هستی که این پندسال از تمام نقشه ها و مسایل پشت پرده فبر داشتی و هرکسی با تو مخالف بوده فوراً از بین میرفت کی هستی . گفتم :

گوش کن فوب تو میگی امام زمان هستم شاید باشم پر ابامن مخالفت می کنی اگر امام زمان هستم. گفت: من باور نمی کنم او باشی چون میرانم امام زمان همان خداست یعنی کسی که صاحب زمان و براریکه قدرت باشد. عیبا پس این همه گول زدنهای عوام برای چه بود برای ادامه قدرت من فردی هستم برای نجات ملتی مظلوم که از ترس جان خودشان جرات هیچ ابراز مخالفتی نداشتند و با اشاره بهوش فوماندم دیگه کافیه . و وقتی به محل رسیدیم با پندتا از کسانی که در این کار دقالت داشتند را بدون هیچ مقاومتی نزدیک اتاق افتتاح شدند و با فشردن کلید و به صدا در آمدن آهنگ افتتاح بقر آب از داخل لوله ها بیرون آمد و سم هم در داخلش بود. ما از پشت شیشه ها نگاه کردیم کم کم سرخه هاشان شروع شد. و بفاطر سرخه های پی در پی به بیمارستان رفتند و بعد از چندروز دار فانی را لبیک گفته و به ملکوت اعلی پیوستند.

فیلی درد آور است برای فردی که ریاست را برعهده دارد و ببیند که زیر دستان بهوش فیانت می کنند انهم برای مسایل خودشان نه مردم و ملت، به لطف خدا و همکاری دوستان و متفهمین کشور و از همه مهمتر آزادی های اجتماعی و قضایی کشور باعث پیشرفت فوبی شده بود برای من مهمتر از همه اقتصاد بود و فضای باز سیاسی که بوجود آمده. کم کم وارد سومین سال ریاست جمهوری میشدم. پدری که با دوتا بچه هنوز نتوانسته بودم در فرمت خانواده ام باشم. هیپووقت مثبت ها و دلگرمی های همسرم مریم را فراموش نمی کنم. که در تمام لفظات شیرین زندگی در کنارم بود و با مدیریت فوب خودش توانست فرزندان فوبی را برایم تربیت کند. اما تنها چیزی که مرا فوشمال می کرد. پیشرفت و آسایش مردم کشورم بود. که هرروز شان بهتر از دیروز می شد و صنعت کشور چنان ربه پیشرفت می رفت. که در بر فی از صنایع با کمبود نیرو مواجه می شدم. در این دوران سوم ریاست جمهوری، در پست های دولتی و مشارکتی از تمام ایرانیان استفاده شده است. بفضوص در کارهای آموزشی از استادان بزرگوار بهایی و در مسایل اقتصادی که از قدیم الایام گفته اند: یهودی ها در قانون تجارت موفق هستند. هموطنان مسیمی وزر دتشت هم بیشتر در کارهای طبیعت و امور بهداشتی در سطوح بالای مسئولیت ها از آنها استفاده می شد. اما هنوز راه حل نهایی برای رسیدن به دیکراسی و آزادی مانده بود هنوز فطر دیکتاتوری دوباره وجود داشت. اما هنوز وقتش نرسیده بود که فاز آخر کار را اجرا کنم من می فواستم. در مورد اجرای پست ریاست جمهوری و یا پارلمانی در این مورد از مردم نظر فواهی کنیم. که بعد از مدتی بیشتر مردم بانوع حکومت ریاست جمهوری موافق بودند. آن را ضد دیکتاتوری می دانستند. هنوز که در اواسط دوران سوم ریاست جمهوری بودیم. مساله عیاب و آزادی زنان مبث اصلی روزنامه ها بود. مبث به جایی کشید که مجلس و دولت در این زمینه هیچ واکنشی نشان نمیداد. و در یکی از سئوالاتی که روزنامه تازه جان گرفته سلام از من پرسید: جواب دادم این مساله، بیشتر جنبه دینی دارد و فقط بزرگان دین وفود مردم باید تصمیم بگیرند. و حتی روزنامه ها کار رابه جایی کشانده بودند. که در این مورد عیاب و آزادی زنان تصمیم ورفراندم برگزار شود و متینگ های زیادی در سراسر کشور برگزار میشد بفاطر روز جهانی زن که نزدیک بود. من هم دوست داشتم در این مدت هدیه ای فوب را برای تمام مادران و زنان کشورم داشته باشم. این بود که با وزیر ارشاد در مورد چنین روزی جلسه برگزار کردیم، و به نتیجه جالبی رسیدیم برگزاری جشن شادی و سرور و همپنین دعوت از

بزرگان موسیقی و هنر در سراسر کشور. در تهران و استادیوم آزادی از آقای ممبر رضا شبیریان قهرمان فس و فاشاک که در موقع سفتی و مشکلات مردم را رها نکرد. و برای ملت فریاد زد. و همچنین از تمام گروه های موسیقی از اقوام مختلف از لری و گیلک و کورد و بلوچ و عرب برای ۳ روز قرار شد از اوایل شب تا صبح ساعت ۱ بامداد مراسم کنسرت باشد. مبری هم از کسانی انتقاد میشد. که صدای آنها سال ها در گوش مردم ایران زمزمه می کرد.

۱- فانم ستاره درفشش فرزند مرموم ممبر درفشش ((شب اول)) — با حضور گروه ممبر رضا شبیریان، شهرام ناظری و گوگوش، اندی، داریوش، پند فواننده مورد علاقه جوانان

۲- فانم رویا ملکی مبری و روزنامه نگار سابق ((شب دوم)) — کنسرت های از گروه های شاد گیلک، آذری بلوچ و اهوازی، کامکارها و با همکاری فواننده معروف حسن لر

۳- حمید ماهی صفت و کنسرت های شاد اندی و ابی و همچنین گوگوش و پندتا فواننده جوان دیگر

این تصمیمی بود که برای هدیه به مردم ایران گرفته شد. و پیش مستقیم آن همزمان در شبکه های صدا و سیمای ملی پخش می شد. برای اولین بار در ایران پقدر هیجان و وجودم را گرفته بود که این پیام را به ملت ایران برده ایم اما قبل از آن که اعلام شود می بایست هماهنگی های لازم در این زمینه صورت گیرد و خود شفها با گروه کامکار و آقای شبیریان تماس گرفته و با قول های مساعدی که دادند. علاوه بر گلایه از پیری و فستگی داشتند. از این پیشنهاد فیلی فوشال شدند. اما بهوش یار اوری کردم یادت باشد بعد از فس و فاشاک گفتی تنها آرزویت شادی مردم ایران هست پس بیا و برای شادی مردم ایران بفوان پنان بفوان که همه را مست و شوریده کنی. و گروه کامکار ها هم در این زمینه همکاری لازم را داشتند. من خودم بعد از اینکه می توانستم بعد از ۳۸ سال در ایران چنین شادی و نشاطی را فراهم کنم فیلی فوشال بودم. و این فبر بعد از هماهنگی با گروه ها و مجریان اجرای آن برای ۳ هفته دیگر اعلام شد. هدیه ای باور نکردنی برای ملت بود. چنین فبری پنان در روزنامه ها و اخبار پنان برقرار کرد. که یاد آور روزهای بود که ارزش های اجتماعی که می رفت تا نابود شود دوباره زنده شد. شب دیر وقت بود و من هم در اتاق کار مشغول بررسی اوضاع و احوال روزانه و همچنین فبرهای اطلاعاتی از داخل و خارج بودم. که حس بدی بوم دست داد دوباره بعد از مدتی دوست نامرئی و ماوراطبیعه من ظاهر شد. بعد از سلام و اظهار ادب هر دوی ما گفت: پرده از یک جنایت بزرگ برداشت، قصد پندنفر از نیروهای دلفورده مافیایی برون مرزی با همکاری عوامل داخلی در انفجار بزرگی در استادیوم آزادی بازهم زخمی دیگر از یارانی که دوست داشتی همراه تو برای ملت کار کنند. امانه هنوز همان ویروس بزرگ در وجودشان هست. برای مدتی همراهش رفتم و در جلسه آنها شرکت کردم. برای نجات دین اسلام و پاسداری از ولایت فقیه ما از مراجع حکم شهادت را گرفته ایم، و همچنین فتوای هر کس که در این مکان جمع شود قتلش واجب است. اسم مراجع را که بردند تعجب نکردم چون از ش انتظار داشتم فردی که تا چند سال پیش میلیاردها تومان سرمایه داشت اما در دادگاهی بفاطر پرداخت نکردن مالیات پیریمه سنگینی را پرداخت نموده بود. برگشتم و فوراً با وزیر اطلاعات در این زمینه صحبت کردیم آقای دافواه مساله را بررسی نمود و قرار شد پنان این افراد تمت نظر باشند که تا لفظه بمب گذاری از آنها فیلم تهیه شود. و همان مرجعی هم که فتوا را داده به دادگاه روانیت سپرده شود. سیستم دادگاه روانیت زیر نظر بیت امام خمینی اداره می شد. به ریاست سید حسن خمینی که درود و رحمت فراوند بر ایشان باد. فردی دلسوز و فرمت گزار هستند. و با هرگونه مسایل ناشیه ای روانیت بشدت مخالف است و دقالت های زیاد روانیت را در مسایل کشور باعث تنفر بیشتر مردم از دین قائلن فراوند میشد می دانند.

این افراد، باتمام جزئیات و کارکردشان که قبلا ضبط شده بود. به دام قانون افتادند. و ایند بزرگ دوباره به ملت ایران برکت و سعادت خود را عطا نمود. وقتی که آقای شاهین دادفواه گزارش کار خودش را برای من آورد گفت: از این متعجبم که نمایندگان فرا(منظور ایشان کسانی بود که ادعای میکردند نماینده تام الاقتیار فرا هستند و دست به هر فیانتی میزدند به کشور) روی زمین از چنین مسایل فبر نداشتند شما بطور قبل از ما این فبر را دادید آنهم در جایی که هیپوقمت بیرون نرفتین. گفتیم: عزیز بزرگوار وقتی در کنار مردم باشی فردا و مردم را داری اما آنهایی که می گفتند نماینده هستیم نماینده کسانی دیگری بودند و تفیلاتی که برای عوامفریبی وجود داشت. الان در جامعه بجز قانون آیا کسی می تواند حکم کند. تمام این اتفاقات در عرض ۳ سال بود. آیا حرفی از تحریم و نابودی ایران هست. بین هر ایرانی با درآمدی که دارد فقر راحت می تواند به کشورها سفر کند. بین دلار بطور داره پایین میاد. جذب سرمایه های خارجی را بین که بطور دارد وارد کشور می شود. آقای دادفواه: یادم هست در تاریخ وقتی از استعمار روسیه حرف زده می شد، این استعمارگر همیشه دوست داشت مستعمره هایش عقب مانده باشند و تا انجا که می توانست از آنها بهره کشی می کرد. بفضوص ایران در ۳۵ سال گذشته بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار پول به کشور روسیه داره شده فقط بفاطر حمایت از کشتار ما در کشورهای دیگر فقط بفاطر انرژی اتمی که الان در جهان عقب مانده ترین انرژی است ما داشتیم ملت را از دست می داریم بفاطر هیچ و پوچ. اما هنوز تا راه آزادی یک راه دیگر مانده که به وقتش اجرا می کنم راهی که دیگر هیچ دیکتاتوری نتواند بر مسند قدرت بشیند. و فون جوانان کشور را بر خود هلال براند و سرمایه های مملکت را بر باد دهد. نه ایران دیگر ایران سابق نخواهد شد باید جامعه را پنان تربیت کنیم که برای آزادی تلاش کنند. فعلا برو و امنیت این کنسرت را تامین کن، فردا به ما رحم کند فیلی می ترسم تاوان کشتارهای این همه مردم را که دیگران انجام دادند ما بدهیم پس مواظب باش. فردا این عوامل را با تمام جزئیاتش در اختیار ملت قرار بده بزار برانند. چه کسانی برای آنها چه فواب های دیدند و بگذار دوست و دشمن خود را بشناسند.

با طلوع زیبای خورشید، و میز صبحانه که همسر مهربانم برایم حاضر کرده بود بلند شدم و حدود ساعت ۸ و نیم در دفتر کار حاضر شدم و تا ساعت ۹ فبرهای مربوط روزانه را مطالعه کردم. عجب فیلی از سران کشورهای همسایه ویا وزراشان برای شرکت در این مراسم درخواست کرده بودند. فیلی فوشمال شدم که هنوز ابهت و ارزش ایرانی زنده است، و برای بعد از ظهر با دختر هماهنگ کردم که از نماینده « در اویش گنابادی، مسیمی ها و یهودی ها و همپنین زردتشت و بهایی ها » نماینده های آنها را ببینم. در دیدار ما به بررسی اوضاع و احوال آزادی ها و رضایت آنها پرداختیم. که به لطف فراوند همه آنها تا صری مطلوبی راضی بودند. واز بازگشت بسیاری از خانواده ها حرف میزدند که به کشور بازگشته اند. ولی در بعضی از شهرها از جمله به منازل و اماکن اینها فبر دادند. که منعم گفتم بهتر است قانونی وارد شوید مطمئن باشید قانون بهتر از ماست. پنان قوه قضاییه را باید مستقل کنیم که هیچ اصری در کشور جرات پادرازی و فیانت را نداشته باشد. واز آنها برای مراسم در کنار خودم دعوت به عمل آوردم. ایرانی های که در این مدت به آنها فیلی ظلم شده بود. روزها که گذشت، گروه های موسیقی که کم کم داشتند وارد می شدند. از آقای شجریان، ناظری و گروه ممتزم کامکارها و مچری های برنامه هم دعوت کردم که شام را باهم باشیم. دیدن این دو بزرگوار که اشعار زیبایی در وصف حمایت از ایران و ایرانی سرودند به وقت خودش فیلی برای من با ارزش بودند. و همپنین خانم ستاره درخشش که از بهترین گویندگان، زن هستند و خانم ملکی نماد روزنامه نگار فعال، آقا حمید هم که بی او هیچ مجلسی گرم نیست. در این میان دوست داشتم که شام را همسرم درست کند. این مراسم که در منزل مفصوص ریاست جمهوری برگزار شده

بود. دست پفت فوب همسر را می بایست به رخ آنها می کشیدم. یکی از تکه های جالب اقای ناظری این بود که می گفت :
 قصبه های ما همش از شیرین و فخرها بوده در آینده باید از عشق کورد و شمالی باید سرورد. منظورش ما بودیم و سر قصبه فرابات،
 در مفل گرم گربه اولین بار بود دور هم جمع شده بودیم ولی من از مدت قبل با اینها آشنا شده بودم و وجود من پر بود از حس
 اینها که در کنارشان بودم نه من بلکه ملتی با اینهاست. حرف های شجریان و ناظری مرا به گریه واداشت همپنین فانم درفشش که
 هر سه تای اینها برایشان آرزو بود که در ایران و در برابر ملت عزیز یکبار از ته دل و با تمام شور و شوق برای شادی و نشاط
 مردم باشند. اقای شجریان می گفت : من هیچوقت باور نمی کردم دوباره شادی مردم را ببینم و موسیقی ارزش دوباره فودرا
 بدست آورد. منوم در جواب گفتم از زمانی که سال پنجم ابتدایی بودم. همیشه برای آرامش و وجودم و بهتر درس خواندن به
 موسیقی گوش می کردم. بخصوص صداهای ناصر رزازی و نغمه دین غولامی برایم فیلی دلنشین هستند. از موفقیت فودرا در
 موسیقی میدانم هر وقت اساس ضعف کردم این موسیقی بود که بوم انرژی می داد. شبی پیاد ماندنی بود. در قسمتی از سفره
 غذای کوردی بود و در قسمت دیگر غذای ملی ساری همه از دست پفت همسر، با تزئینات سفره از فانم درفشش در مورد
 مرسوم پدرش و فعالیت هایش که برای جامعه آموزشی ایران داشت. سخن گفتیم پدری که توانسته بود هم برای خانواده اش پر
 باشد هم برای فرزندان ایران زمین، گپ های دوستانه که تمام شد. و بعد از فراهافظی من که فسته بودم فورا رختم به طرف
 اتاق و بعد از خواندن نماز عشای از شدت فستکی فوابیدم. چون کارهای دولتی در دست افرادی کاردان بود اینجانب فقط جنبه
 هماهنگ کننده کارها را داشتم. برای من مهمترین مساله برگزاری جلسات هیئت وزیران و گزارش ماهانه آنها بود. بخصوص وقتی
 امار بوده و سرانه کشور را دریافت می کردم. چه هیف و میل های که در گذشته صورت گرفته بود. از تمام بوده ایران ۴۰٪ آن
 هم به مردم و صنایع نمی رسید. اما این مدت به لطف فبرنگاران شجاع و رسانه ها فیلی از مسایل کشور برای همه روشن شده
 بود. فیانت ها و دزدی ها، قتل ها و کشتارها، در این گزارش ماهانه وزیر خارجه همراه وزیر نیرو و انرژی اعلام کردند. پس از
 بررسی بازرسان اتمی از سایت ها کشور به این نتیجه رسیده بودند که ایران در تمام سایت ها به تولید بمب نزدیک شده بود.
 حالا در برابر غنی سازی ۵ درصد پیشنهادهای فوبی از غرب دریافت کردیم. مانند

۱- برداشتن کلی تفریم ها تجاری و صنایع ایران و همکاری در صنایع انرژی ایران و بروز کردن قطعات فنی

۲- دادن امتیاز به شرکتهای فودرو سازی برای تولید فودروهای بروز در ایران

۳- فبران فساتنهای اتمی ایران که هرود ۱۲۰ میلیارد دلار است

۴- همکاری لازم در صنایع اتمی ایران که هماهنگ با سازمان های بین المللی باشد

فوشال شدم، به وزیران در مورد دانش هسته ای گفتم وضعیت بطور هست گفتند ما دانش و اطلاعات لازم را داریم اما در
 صورت همکاری بهتر است با جامعه جهانی باشیم. ما قبلا با ملت این جریان رابه، فخرانوم گذاشتیم و مردم از اقتصاد حمایت می
 کنند تا فقر و تفریم، پس تمام شرایط را قبول کنید. اما پی گیر باشید که هرچه زودتر این امر صورت گیرد والا ممکن هست
 شرایط منطقه عوض شود. سعی شود برای تامین برق کشور که یکی از نیازهای اساسی ماست از توربین های بادی استفاده شود.
 فکر کنم بهتر و کم هزینه تر می باشد. و در ضمن هرچه پیشنهاد پیشنهاد غرب باید تا پایان سال جاری تحقیق یابد. و در این زمینه تمام
 همکاری لازم را با غرب داشته باشید بجز فاش کردن اسامی دانشمندان هسته ای کشور که همیشه باید باتمام توان از آنها

مراقبت نمود و برای آنها از هر راهی که صلاح می دانید هم رفاه اجتماعی و آسایش آنها تامین شود هم امنیت جانی خود و خانواده هایشان ، ما با هیچ کشور و قومی سر ناسازگاری نداریم. پراغی که به فانه رواست به مسجدهای است. جلسه هیئت وزیران تمام شد.

. بعد از ظهر که جلسه نیروهای نظامی و امنیتی بود:

تحلیل مسایل امنیتی کشور بررسی شد، همچنین در مورد پیشنهادهای غرب و تعلیق غنی سازی که موافقت شورای نظامی هم در این زمینه بود. اما ارتش که از ادغام نیروهای نظامی فیلی گله می کرد چون هماهنگ کردن چنین افرادی با نظم و قانون فیلی سفت بود. اما یاد آوری نمودم که ارتش محافظ جان و ناموس مردم است و هیچ وقت نباید در برابر مردم و ملت بایستد بلکه کاملاً بیطرف فواید بود. و نباید بگذارد با بی تدبیری هرکسی کشور به سوی نابودی برود. و باید در موقع لزوم ارتش خودمفتار عمل کند. و همچنین از آرامش در کشورهای همسایه فبر داد که دقالت ها کم شده ، این حرف برای من سفت بود یاد کشتارهای فبیع می افتادم انفجارهای عراق و افغانستان و همچنین سوریه دیدن صحنه های مرگ و تکه تکه شدن ها ، باندر ماغیایی کم کم داشت می رفت که ممو و نابود شود ولی هر از گاهی در گوشه جهان دست به تفرکاتی میزد بر علیه منافع ملی کشورمان ولی بیشتر نیروها را فقط برای کسب فبرها باقی گذاشته بودیم دیگه دقالت و کشتار جایی در قانون کشور ایران نداشت گره این برنامه ما به مذاق اسرائیل و آمریکا همچنین انگلیس فوش نبود. ولی آرامش ملت و رفاه اقتصادی و همچنین آسایش همسایگان هم فالی از الطاف خودش نبود. دیگه نباید هیچ شهر ایران گریان باشد. نباید هیچ وقت ترس و ذلت باشد یا اعدا فیبانی جیبانی تاثیرهای فیبانی را گسترش دادیم. به جای تهاجم فرهنگی و سرکوب جوانان ، بودجه دانشگاه ها و سیستم آموزشی کشور عوض شد. تا اندریشیدن را به دانش آموزان آموخت که خود تصمیم بگیرند و مدارس دیگر مملی برای شستشوی مغزی یا ترویج فرافات نبود.

روزی که سالها انتظارش را داشتیم، و یکی از آرزوهای بزرگی برای من بود. آرزوی که به جای گریه کردن تهران ، لبفند را بر لب این شهر غمگین بگذاریم. دیگه از تودید و گشت ارشاد فبری نباشد. هرکس در چهارچوب مریم شفصی خودش آزاد باشد. روز موعود بود. هوا کم کم فنک شده و آفتاب هم می فواست تکانی بفورد که غروب شود. سوار ماشین شدیم بطرف استادیوم آزادی برای برگزاری مراسم و اختتامیه آن فزای من هر چه نزدیک تر می شدیم جمعیت از فام بیشتری داشت. و عبور ماشین ما سفت تر، جمعیت بیشتر از آنچه که تصور میکردم بود. خانواده های زیادی باهم شاد و فندان با کوله بارهای که بر پشتشان بود و وسایل در دست فقط بدو بابا بدو زود به مراسم برسیم ، زود باش مامان بزار اختتامیه را ببینیم. فقدر لب های فندان مردم و دیدن این همه شادی لذت دارد لذتی وصف نشدنی ، وقتی به جایگاه مفصوص رسیدم کل استادیوم پر بود. و دو برابر ان هم در اطراف استادیوم با پرده های سینمایی و صفحات الکترونیکی همچنین پفش مستقیم نگاه می کردند. مراسم با سفنان دلنشین فانم در ففشش شروع شد و اولین ندای او در این استادیوم به صدا در آمد. بغض گلویش را گرفته بود هنوز جمله اش تمام نشده که گریه کرد و گریه اش از بلندگو پفش شد. جمعیت همه به احترام او بلند شدند و موی مکنزیکلی را برای همدلی با او اجرا می کردند. مراسم با تلاوتی از قران کریم و سرود ایران شروع شد. و برای مدت ۱۰ دقیقه منم صمبت

کردم کوتاه و مفصل ما اینجا جمع شدیم تا دیگر از هیچ چیز هراس و ترسی نداشته باشیم بان هر ایرانی بان همه ماست شادی او شادی ماست. همانطور که من قبل از انتقابات قول دادم شادی و نشاط هدیه من به مردم است به قول خود وفا کردم شما هم این نعمت را نگه دارید و هیجوقت مفت آن را از دست ندهید. وفادار به ایران و مردمش برکت دهد. به شکر خدا از شوق مردم می شد فهمید بقدر زبان احترام ارزش دارد. و فریاد زدیم آن هنگام که در فیابان ها گلوله ها به سمت مردم شلیک می شد و آن مرد فریاد زد اینها هیچی نیستند فس و فاشاکنند درود بر ان مردی که ملت را تنها گذاشت و فریاد زد برادر بان تفنگت را زمین بنداز و از طوفان این فس و فاشاک بترس حالا این قهرمان شماسست و بهتر است که هر چه زودتر مراسم را شروع کنیم و با شلیک هوایی گلوله تپانچه اختتامیه شروع شد. نور افکن های رنگی و مواد آتش زهای مخصوص پنان لذتی داده بود. و جوانان و دختران زیادی هم با لباس های رنگارنگ و حرکات نمایشی خود این صحنه ها را زیباتر کرده بودند. بعد از مدتی **مهمردفا شهریان** که اولین اجرا کننده بود. **وقتی میکروفن را در دست گرفت نشست. و دستی بر خاک استادیوم زد. و بوسه بر دستش، و گفت: هنر و هنرمند همیشه در سایه آزادی می تواند باشد. و این آزادی در سایه اراده مردم و فواست دولتمردان است.** آن شب هر کس می خواند سرها آرام آرام تکان می خورد، چشم ها پر بود از اشک اما نه اشکی که از ترس و بغض باشد یا تنفر اشکی که از شوق و شادی بود. وقتی گوگوش ترانه هایش را خواند. اصلا کسی توانست جلوی گریه خودش بگیرد نه نه، خود گوگوش قائم که صورتش پر بود از موج های دریا که بیرون می آمدند. اندی کار خودش کرد وقتی خواند موج مردم فریاد زدند. و با او هم آواز شدند. همسر که در کنارم بود. و امید زندگی دست در دست هم داشتیم و لبفند در گوشم گفت باور کن آرزو داشتیم قبل از مرگ یکبار تو ایران در یک کنسرت شرکت کنم حالا بقدر فوشالم می بینم باز هم صدای موسیقی و هنرمندان دوباره در ایران شنیده می شود.. هرود ساعت ۱ بامداد بود. و بعد از ۶ ساعت اصلا چیزی به نام فستگی نبود. ولی دیگه مراسم تمام شد. و به توصیه همراهان قبل از تمام شدن بهتر بود که زود بریم تا در شلوغی گیر نکنیم. وقتی بیرون رفتیم مردم دور استادبودم حلقه زده بودند با آرامش و نظم خاصی نشسته و نگاه می کردند فقط پشمان به پرده ها بود. و هر خانواده در کنار هم بدون اینکه از نیروهای نظامی زیادی استفاده شود. مردم خود نظم را رعایت می کردند چون فرهنگ ها در تغییر بود و بالاترین قدرت قانون حکم می کرد. هر کس می دانست که برمی مرتکب شود. یعنی تجاوز به حریم خصوصی دیگران عواقب سنگینی دارد. اجرای این مراسم در میان اقشار مردم بخصوص مردان و زنان بالای ۵۰ سال که فاطرات دوران شیرین آزادی های اجتماعی را برای انها زنده کرد توانست دوباره ایران را از گریه کردن و ترس و وحشت نجات دهد و باز هم لبفند به سراغ هر ایرانی باز گردد.

وارد چهارمین سال ریاست جمهوری شده بودم و کم داشت به پایان دوره نزدیک می شدم، که رسانه ها دنبال بزرگی را درست کردند. البته گرچه چنین مساله ای می بایست از طریق قانون و قوه قضاییه و در کل از طریق سازمان روانیت و امور اوقاف حل و فصل می شد. جو جامعه پنان ملتهب شده بود که سرتیتر فبرها را به خود اختصاص می داد و هر فبرنگاری تحقیقات و افشاگری های خود را می کرد. و فیانت های که از طریف این بانده کشور، قانون و ملت می شد فیلی بزرگ بود. آره آقای احمد علم الهدی فزانه دار و مسئول مرقه حضرت رضاع) مردی که به حکم قبلی بر چنین قدرتی دست یافته بود. و بدون هیچ مسئولیتی و جوابگوی به هیچ ارگانی و دادن مالیات به فزانه به پیاول و غارت اموال عمومی و ملی دست می زد. و تمام نزدیکان وی و خانواده اش در بهترین نقاط دنیا دارای سهام و ویلا بودند. حتی یکی از روزنامه ها فاش کرده بود. که وقتی عروس این خانواده باردار می شود و به وضع حمل نزدیک او را به نیویورک می برند تا در آنجا وضع حمل کند و شناسنامه نوه اش آمریکایی

باشد. فوب آقای بزرگوار، مسلمان که عوام را توانستی راضی کنی، و دور بزنی و با هر ترخندی آنها را به طرف خود بکشی ولی جامعه آگاه، روانیت و روشنفکر و همپنین جوانان پاسدار از قانون کشور را پکار کنی، وقتی جو جامعه که قانون حرف و قدرت اول بود. همپنین قوه قضاییه در سایه مدیریت های فوب و پروفخور جمشید ممتاز، که یکی از افرادی بود که توانست با تلاش های خود و رسیدگی شبانه روزی به قوه قضاییه با همکاری آقای نیکبخت استقلال فوبی به این قوه بدهند، و یکی از بازوهای بزرگ عدالت و دفاع از هر شهروندی، دشمن هر افتلاس گر و فائن به کشور، قانون و ملت بود. وقتی جو جامعه داشت به سمت جو ابگویی پیش می رفت، در این مدت بیشتر افراد این خانواده از ترس عدالت و فیانت به ملت خود را به خارج رفتند. قبل از هر اقدام قضایی این بود که با درخواست قوه قضاییه و آقای حسن فمینی در مورد رسیدگی به امورات مردم رضوی جلسه ای با حضور سران قوه قضاییه و اوقاف و همپنین ناظرین دیوان مسابسات برگزار گردید. و طی حکمی با فرستادن ۱۰ نفر زیرسب فبره برای بررسی داری های این خانواده و درآمدهای مردم و موقوفات آن به آستان قدس رضوی برای اولین بار در تاریخ ایران فرستاده شدند بطور مستقل و شفاف، بعد از بررسی های اولیه که نشان از افتلاس های بزرگ و مفقود شدن میلیاردها تومانی از درآمدها توسط گردانندگان آن را داشت. آقای احمد علم الهدی طبق دستور قوه قضاییه و مجمع روحانیون بازداشت شد.

وقتی برای شفاف سازی تمام اسناد و مدارک این آستان در اختیار رسانه ها قرار گرفت و فیانت های بزرگی که در قالب مذهب و عوام فربیی بو بود آمده بود. سرمایه های که اگر در مسیر درست هدایت می شد می توانست فیلی از مشکلات کشور را حل کند نه اینکه در اختیار عده ای باشد برای خود. با پفش شدن این فیانت ها راهپیمایی های بزرگی در مراکز استان ها برگزار شد. برای رسیدگی بهتر قوه قضاییه و همپنین حمایت از این ارگان و مجمع روحانیون کشور که با قدرت و اراده خود توانستند جلو هرگونه فیانت به کشور و ملت گرفته شود. در این راهپیمایی ها فواسته مهم مردم واریز تمام درآمدهای این آستان رضوی به فزانه کشور و صرف تجهیز بیمارستان ها و دانشگاه ها شود. همپنین به وضع آموزش و پرورش مناطق محروم به فوبی رسیدگی شود. طبق گزارش روزنامه ایران آزاد این درآمدهای سالانه ای که به تاراج رفته است اگر صرف کشور می شد الان با این پول ها می شد ۷۰ بیمارستان مجهز و تفصمی را در کشور درست کرد. همپنین تجهیز تمام دانشگاه های کشور و فراهم کردن شرایط بهتر علمی و تحقیقاتی شان، با بهرانی شدن جریان و پی گیری مستمر ملت برای حق خود، جلسه ای اضطراری تشکیل شد. در این جلسه با پیشنهاد بزرگان و اوقاف. این آستان قدس رضوی به زیرمجموعه کامل دولت با سرپرستی سازمان اوقاف و همپنین بفاطر مساس بودن شرایط رسیدگی به امور مالی آن هم باید زیر نظر بانک مرکزی و دیوان مسابسات کشور، و با نظارت قوه قضاییه باشد تا هیچ گونه مشکلی از نظر افتلاس صورت نگیرد. با اجرای این قانون گام بزرگی در اجرای آزادی و رهایی مردم به سمت فواسته های خود برداشته شد. و تاثیر فیلی زیادی را بر اقتصاد و صنعت کشور گذاشت. و با واریز شدن این سرمایه به فزانه کشور ارزش ریال ایران در جهان بازهم بالا رفت و دلار در این مدت ۴ سال از ۳۱۰۰ تومان به حدود ۹۰۰ تومان رسیده بود. اما بازهم سعی می شد که با بهتر کردن زیر سافت اقتصادی کشور، گام بزرگتری را در جهت رفاه مردم برداشت.

با نزدیک شدن اواخر سال ۱۳۹۵ دولت اعلامیه ای را در جهت آگاه کردن مردم و کارهای صورت گرفته در رسانه ها پفش کرد.

۱. مهمترین اقدام دولت در متفحصی کردن کارها و گماردن افراد لایق و با شرف در پست های دولتی و لشکری
۲. استقلال کامل قوه قضاییه ، وعدم هر نوع دخالتي در این زمینه ، ودخالتي کانون وکلا در انتصاب رئیس قوه قضاییه
۳. آزادی رسانه ها و خبرنگاری ها وهمچنین تقدیر از بزرگان علم و رسانه ودادن مدال شجاعت وافتخار به ۲۵ نفر خبرنگار که ۵ نفر از انها بفاطر تمقیق و تفحص از باند مافیایی دوران گذشته ، ونفوذ باقی مانده این باند به درجه بزرگ شجاعت وشوهرت رسیده بودند وهمچنین تقدیر از بهترین کاریکاتوریست های ایرانی
۴. پیشرفت بزرگ اقتصادی کشور وپایین آوردن نرخ بیکاری تا مرز ۸٪ در صد ونزول بی سابقه دلار از ۳۸۰۰ تومان به ۹۰۰ تومان
۵. بازگشایی درهای سیاست فارابی به روی تمام کشورها، و دراز کردن دست دوستی وهمکاری با انها
۶. تعلیق غنی سازی ۲۰٪ در صد و گرفتن امتیازات خوب از جمله صنعت وامتیاز خوردوسازی، و پیشرفت این صنعت ۲- گرفتن ۱۲۰ میلیارد دلار هزینه صرف شده برای مسایل هسته ای از غرب همچنین ۳- همکاری های بین المللی در زمینه هسته ای ۴- برداشتن کلی ترمیم ها تجاری و صنایع ایران وهمکاری در صنایع انرژی ایران و بروز کردن قطعات فنی
۷. پایین آوردن مرگ ومیر در کشور بفاطر مسایل بهداشتی و سگته و تصادفات - از ۶۰ هزار مرگ ومیر در سال به ۴۰۰۰ نفر، البته با پیشرفت صنایع خوردوسازی وهمکاری این صنعت باکشور ژاپن ، آمریکا ، فرانسه و از رده خارج کردن تولید ماشین های قدیمی و بروز کردن سیستم ماشینها وهمچنین چاره های کشور
۸. پاک نمودن هوای تهران در هر فیلی مطلوب وهمکاری با متفحصین انگلستان در این زمینه
۹. پیشرفت بزرگ آموزشی وتغییر این سیستم ، بهبود وضع اقتصادی فرهنگیان ، وتغییرات عمده و بزرگی در نظام دانشگاهی کشور
۱۰. برگشت ایرانیان مقیم خارج به کشور بدون هیچ اذیت کردن افرادی ومعرفی مهربان فراری مقیم خارج به قوه قضاییه ایران وبلا رفتن اعتماد به این نهادکشورهمچنین عفو تمام زندانیان سیاسی ومعزرت فواهی از انها وتقاضا برای شکایت این افراد وقانونده هایشان برای گرفتن حق پایمال شده خود
۱۱. برقراری حقوق شهروندی ، وحکمرانی قانون بر تمام کشور، برداشتن فردگرایی ودستورات فردی
۱۲. نظارت کامل بر آستان قدس رضوی ، وواریز کردن سرمایه های آن به فزانه کشور
۱۳. برگزاری اولین کنسرت فوآنده های محبوب ایرانی در داخل کشور ،وبازگشت شادی ونشاط به دامان قانونده های ایرانی ، بوجود آمدن فضای باز اجتماعی وسیاسی در داخل کشور.
۱۴. ادغام نیروهای نظامی کشور در زیر پتر قانون مند ارتش و ملغی کردن تمام نیروهای ضد اجتماعی و آزادی مردم وهمچنین پاکسازی فیلی از ویروس های مفرب و مفلت کننده سیستم بزرگ ایران زمین
۱۵. تجهیز بیمارستان های کشور به بروزترین امکانات پزشکی در جهان وگسترش انها در سطح شهرهای کوچک وبزرگ ،واردات بهترین داروها از پیشرفته ترین کشورهای جهان برای بهبودی وسلامت مردم ایران

۱۶. همکاری نزدیک آموزشی و تحقیقاتی، دانشگاه‌های ایران با تمام کشورهای جهان و بستن قراردادهای تحقیقاتی و علمی همپنین بها دادن به رشته های علوم انسانی در کشور، بازگشت فیلی از استادان بزرگوار مقیم خارج به جمع دانشگاه های داخلی

با نزدیک شدن سال نو نورشیدی، بهار زندگی و شادابی انسانها، افراد زیادی بودند که عزیزان خود را بفاطر مبارزه برای آزادی از دست داده بودند. لذا در همایش بزرگی که در ۲۹ اسفند برگزار شد. از تمام بزرگان و خانواده های که عزیزان آنها یا ترور شده اند. و یا اینکه در زندانها سالهای زیادی را سپری کرده اند. از هر مذهب و اقلیتی چه بهایی، زردتشت، یهودی، مسیحی، در اویش گنابادی، و بانبافتگان سالهای اخیر جنبش دانشجویی، خانواده مفتح ند اقا سلطان، و بانبافتگان زندان و قصاب خانه مفوف کوریزک و زندانیان و بانبافتگان ۱۳۶۷ و.... در این مراسم شرکت نمودند. همه ما ایرانی هستیم و فوایم بود. در کنار هر مسلک و آئینی باهم هستیم. برای ایران نه هرکسی را به جرم جاسوسی های کز این اعدا می کنیم و نه هر جوانی را بفاطر اعتیاد و فروش مواد مفر که بان پفش کننده ان در خود شعبه مافیایی قرار داشت. گرچه هیجوقت نمی توان عزیزان از دست رفته را دوباره آورد اما باید از جایی برای معذرت فواهی شروع کرد. ایران امروز ایران همه ماست، ایران فرزندان ماست، ما به هر کشور و ملتی ویا گروهی که نیاز داشته باشد کمک می کنیم اما در کشتار و ترور با هیچ اعدی همکاری نداریم و تا انجایی که از دست ما بر آید جلو این کار را فوایم گرفت. ما با اداره منظم کشور و تنش زدایی با همسایگان، توانستیم از ادامه قتل و کشتار مردم جلوگیری کنیم. قطع کردن حمایت های مالی خود از گروههای تروریستی که در زیر پتر نام خدا و اسلام دست به هر جنایتی می زدند. و سالها بودجه های میلیاردی این مرز و بوم را به باد فنا می دادند. هر ایرانی در هر کجایی این خاک متولد شود باید برای خودش یک رئیس جمهور باشد. ما نشان دادیم و ثابت کردیم که از بهترین و باسرف ترین نیروهای ایرانی در مسایل داخلی و خارجی استفاده کرده ایم، والان نام ایران در تمام دنیا بعد از ۴ سال به کشور متمدن ۳۰۰۰ ساله خود رسیده، دیگر ایران، ایران تروریست و قاتل نیست. دیگر هیچ کشوری نمی تواند به بهانه و ارباب سایر کشورها از ایران در نظم آنها دقالت کند. و کمبود بودجه های خود را با فروش تسلیحات پیران کند. و در پایان: ((خداوند به ایران و مردمش برکت عطا کند و دشمنان این مرز و بوم را هدایت نماید. آمین))

در تعطیلات نوروز فرصتی برای ما معیا شد. و با بهبود وضع اقتصادی و بالا رفتن ارزش ریال ما بدون قطع کردن چهار صفر از این پول ارزش خودش را داشت پیش بردست می آورد. توانستم خانوادهگی یک سفر ۱۰ روزه را به دور اروپا داشته باشم با دوپه و همسر عزیزم که دور از سیاست و هیاهوی مسایل، به شکر خداوند بزرگوار، هر جا که می رفتیم مثل مموتی سرانگشت نمی شدیم بپه انگشتشو به طرفمان بگیره و بگه مامان مامور مامان مامور. برعکس هر ایرانی را که می دیدم پنان بر خود فوی داشت باما، و حتی در هر شهری که وارد می شدم قبل از ان لیست تعدادی از خانواده های مقیم ایرانی را می گرفتم و با هماهنگی های قبلی بعنوان مسافر به آنها سر میزدیم، و چند ساعتی از مهمان نوازی هموطنانم استفاده میکردم چون شرایط کشور نوعی بود که

دیگه هیچ ایرانی مقیم خارج از برگشت به وطن ابایی نداشت ، وهر ایرانی در هر جایی دنیا باتمام قدرت و نیروهای امنیتی از جان و مال انها دفاع می کردیم.البته بیژن موارد مفر و مسایل غیر انسانی که پهره ایرانی را مفرش میکرد. بعد از تمام شدن سفر و برگشت به ایران ، شرایط برای انتخابات سال ۱۳۹۶ مهیا می شد. و برای اطمینان از آزادی انتخاباتی ، از سازمان ملل و چند نهاد بزرگ حقوقی وهمچنین ناظرین چند کشور اروپایی دعوت شد. تا روند انتخابات را بررسی کنند.هنوز خود شففا از روند این نوع انتخابات راضی نبودم. وبرنامه ای بزرگ را در سر داشتم می خواستم آفرین تیر مردم سالاری را رها کنم. که با تایید دوباره من میشد به این هدف رسید. با فرا رسیدن انتخابات مردم خود با درک وشعور که داشتند برون فشار وتهدید کسی را که امنیت ورفاه انها را تامین میکرد. واز تمام نیروی دولت برای سعادت ایران استفاده می کرد. دوباره انتقاب شدم بازهم مسئولیت بزرگ بر دوشم افتاد. اما به شکرانه چنین انتخابات آزادی که برگزار شد. در بازار سیاست ، بر اقتصاد تاثیر گذاشت و هر دلار \$ آمریکا از ۹۰۰ تومان به گفته بانک مرکزی به ۷۷۰ تومان رسید. بازهم بهبود یافتن وضع اقتصادی کشور آنهاهم در سایه فقط آزادی و دوست بودن با کشورهای جهان واز همه مهمتر پایبندی به قوانین بین المللی چنین تاثیراتی را داشت.

در یکی از این شبها بود که در دفتر کارم ، دوستان قدیمی و پر قدرت ماورا طبیعی ام که مرا در زیر پروبال خود محافظت می کردند برای آزادی و رهایی ملت طلسم شده ، یادآوری نمودند که از عمر گرانبها وقول که داده ای ، ۴ سال مانده ودر این ۴ سال باید برای دار فانی آماده شوی، برای من مهم نبود. مهم ملتی بود که می بایست به عزت و آبروی از دست رفته خود باز می گشتند. اما هنوز یک کار اساسی مانده بود کاری که دیگر ایران را برای دمکراسی ومردم سالاری بیمه می کرد ، تا کسی هرات نداشته باشد . بالاتر از قانون وملت حرف بزند.

با تغییرات جزئی در کابینه وادامه روند کارهای گذشته ، می خواستم طریقی را با تصویب وزارت کشور ومجلس به اجرا در بیاورم البته قبل از اینکه این طرح به قانون برسد باید رضایت مردم را در این زمینه بویا می شدم. من هیوا به عنوان رئیس جمهور ایران ، دوکار را در وزارت کشور به اجرا در آوردم . **اولا** طرح رای گیری آنلاین را با وارد کردن کد ملی و حق رای دادن به هر طریقی توسط ملت را به اجرا گذاشتم ، که بطور مثال برای هر رفراندومی در عرض ۷۲ ساعت مهلت از ملت به ادامه یا رد آن برنامه اجازه گرفته می شد. **دوم** : درست کردن سایتی در وزارت کشور برای پیشنهاد دادن هر ایرانی ، درمورد هر طرح وبرنامه ای که باشد. در صورت رای دادن هرود ۳ میلیون نفر به آن طرح ویابرنامه توسط وزارت کشور به مجلس برای بررسی داده می شد. ودر صورت صلاحدید دولت ومجلس به اجرا در می آمد.

طرح من که به رفراندوم گذاشته شد. درست کردن ۴ حزب عمده وبزرگ در کشور بود. که ۴ سال یکبار بین این ۴ حزب برای ریاست جمهوری نامزد ارایه می کردند. ومردم هم از بین این ۴ نفر یکی را انتخاب میکنند. این حرکت و برنامه باعث می شد که تلاش اهزاب برای جلب نظر مردم وتلاش برای بهتر بودن ، می توانست. قدم خوبی برای کشور باشد. لذت این طرح را به رفراندوم گذاشتم وبعراز ۷۲ ساعت بهترین آراء را کسب کرد. واز مجموع جمعیت هرود ۳۷ میلیون نفریش رای دادند. با تایید این حرکت راه را برای اجرای موثر طرح هموار کردند. و سپس این طرح از طرف وزارت کشور ومجلس مورد پیگیری قرار گرفت. و ۴ اهزاب به نام های زیر تشکیل شدند

- **حزب ملی گرایان** ((با سرپرستی موقت وفعلی آقای مصطفی تاجزاده ، ومممدنوری زاد همپنین مهوری فزعلی))
- **حزب جماعت اسلامی**، که دیگر مساله شیعه وسنی مطرح نبود وهمه افراد دراین حزب برای جلب دیگران می بایست فعالیت کنند. واین حزب هم به سرپرستی موقت و رهبری معنوی آیت الله کاظمینی بروجردی و سید حسن فمینی، همپنین مولانا عبدالحمید به فعالیت رسید.
- **حزب دمکرات** ((دراین حزب افرادی که ایرانی های بازگشتی به وطن به رهبری موقت رضا پهلوی ومجتبی واعری شروع شد))
- **حزب جمهوری فوهران** ((که از نیروهای بازنشسته و فعال نظامی به این حزب گرایش داشتند وبه رهبری موقت علی شمعانی و مفسن رضایی شروع به کار کرد

با این کار فعالیت بزرگی از دوشم برداشته شد و برای اولین بار وبطور فیلی آزاد دخاتر این اعزاب در سراسر کشور شروع به فعالیت می کردند. البته در چهارچوب قانون ، و هر ایرانی از هر گرایش و مذهب ومسلکی می توانست به هر کدام وارد شود و فعالیت کند و همپنین پیشرفت هر فردی به لیاقت فودش بستگی داشت. برای شرکت در پست ریاست جمهوری ومعرفی نامزدها شرایط اساسی و در هر قابل قبولی می بایست می داشتند. یکسالی از ریاست جمهوری دوره دوم من گذشته بود. و با طرح و اجرای چنین قانونی **راه به سوی آزادی اکثریت جامعه برای حمایت اقلیت جامعه هموار شده بود**. با وارد شدن به اوایل سال دوم ریاست جمهوری در فواست استعفای فودرا به وزارت کشور تقدیم نمودم. که از سال آینده وبعد از اتمام سومین سال ریاست جمهوری قصد ادامه ندرام وباید شرایط برای انتقابات فراهم شود. وبیا فعالیت اعزاب ومعرفی نامزدهای انها مردم یکی را به دلفواه و رای فود انتقاب کنند. در فواستی که تعجب مردم ایران و جوامع بین المللی را در بر داشت. وفشار رسانه ها و مردم به سری رسیده بود که از من برای این کار توضیح می فواستند. حتی سفرای کشورهای خارجه هم مرا در تنگنا قرار داده بودند که از تصمیم فود برگردم و تا پایان سال ریاست جمهوری باشم اما دیگه تصمیم فود را گرفته بودم گرچه هیچکس جز فودم نمی دانست که به پایان عمر نزدیک می شوم وچانم فدای کشور فواهد شد. لذا می فواستم اواخر عمر را کاملاً در کنار خانواده باشم. پس یک مصاحبه تلویزیونی تشکیل شد و در این مصاحبه من به فیلی از سئالات جواب دادم بفضوص گفتم :

مردم ایران: **بیاد بیاورید** روزهای که جوانان ما در فیابان برای آزادی گلوله وباتوم بر پیکرشان می افتاد. **بیاد بیاورید** روزهای سفتی که تورم وگرانی زندگی را بر هر خانواده ای سفت کرده بود. **بیاد بیاورید** کشته ها و معلولیت های تصادفات ، بیماریها فودکشی وینگ وافتلاجات قومی و عشایری آره **بیاد بیاورید** روزهای راکه فواست مردم با فواست حکومت تضاد داشت مردم رفاه وآسایش می فواستند اما حکومت دوام قدرت وبمب اتم. همپنین آشوب وکشتار مردم کشورهای همسایه به بهانه مقاومت وشهادت، عزیزان به لطف خدا ایران ما آزاد شده ،شمیم آزادی در حال وزیدن هست ، بهار شکفته شد ، پس قدر این نعمت را بدانید وهیچوقت نگذارید دوباره نابود شویدامروز اقتصاد ، صنعت ، کشاورزی، بهداشت ، عمران ، سیستم آموزشی داریم به سمت پیشرفت می رویم. هیچوقت چنین شادی ونشاطی در میان مردم نبوده ونفواهد بود.

من هیوا رئیس جمهور فعلی ایران از ارتش ایران می فواعم همیشه حامی و نگهدار مردم و ملت ایران باشد. نگذارد هیچ فردی و حکومت و یا دولتی به طرف یک ایرانی شلیک کند. هیچ فون جوانی نباید در فیابان ریفته شود. ارتش مسئول جان همه ایرانیان هست و نباید از هیچ قدرت و حاکمی برای سرکوب تبعیت کند ارتش سری بین دولت و مردم هست و فواهد بود. بی طرف اما با مردم، ارتش باید از تمام مرزهای کشور با جان و دل پاسداری کند. و تمام نیروهای نظامی در موقع اضطراری در زیر فرمان قانونمند ارتش قرار می گیرند. در ضمن دفاع از حریم دانشگاه و دانشجو هم برعهده ارتش گذاشته می شود. هرکس و هر قدرتی فواست به حریم دانشگاه تجاوز کند. باید با جواب دندان شکن ارتش مواجه شود. و در کل بگویم ارتش باید همانند پدری بزرگ هم ملت و دولت را همانند فرزندان خود بنگرد. من وظیفه خود را انجام دادم و امیدوارم در سال آینده با فعالیت اهزاب بهترین و نمونه ترین افراد به پست ریاست جمهوری برسند. چون اهزاب باهم رقابت می کنند پس برای موفقیت خودشان هم شده باشد. شفاف سازی و قانون مندی زیادی را فواهد داشت.

--((فراوند به ملت و مردم ایران برکت دهد و ما را از اهریمن و شیطان صفتان مفعوظ برادر آمین))

در ایران امروزی ما کسی بر کسی برتری نداشت، هیچ ایرانی از کشور فرار نمی کرد، برعکس با برگشت ایرانیان مقیم خارج و حتی خانواده پهلوی و مهابدین به فاک ایران و حضورشان در دادگاه، حاضر به تحمل جریمه و زندان شدند. چون به عدالت اعتقاد داشتند. اما بعد از مرور زمان، در میان مردم کشور به زندگی پرداختند. دیگر هیچ نیروی سرکوبگری دستش را بر روی دانشجوی ایرانی بلند نمی کرد، زن ایرانی همان زنی شیاع و با ارزشی بود که دیگر برای زندگی یتیمانش خود فروشی نمی کرد دیگر مسئولان عقده جنسی و دزدی نداشتند. دیگر اشغال پینی وارد کشور نمی شد. دیگر نفت ما مفت به کشورها داده نمی شد، دیگر در مسایل سیاسی کشور دین و مذهب معنایی نداشت. فقط ایرانی و برای ایران باشی. دیگر بزرگان ما و هنرمندان ما در خارج نبودند برای کنسرت و نمایشگاه، **ایران مهر تمدن هیبوقت قاموش نمی شود**. گرچه فوایده بود اما بلند شد. وقتی فکر کردم تا هر زیادی تمام نیروهای ففته دگراسی را بیدار کرده بودم. آزادی رسانه و فبرنگاران برای پاسداری از قانون و کشور و استقلال قوه قضاییه همپنین بالاترین قدرت فقط قانون بود از همه مهمتر هم وجود فعلی اهزاب برای رقابت بهتر- مهمترین مساله که فظرناک بود وجود نیروهای نظامی سرکوبگر مردم بود که همه آنها در زیر سایه ارتش قرار گرفتند و افرادی که در قتل و کشتار دست داشته اند. به قوه قضاییه سپرده شدند. و به سفت ترین ماکمات رسیدند. و این برای من بهترین لفظ بود وقتی می دیدم پدر یا مادری که می دید. فون فرزندش پایمال نشده است در کشوری که وقتی قانون، عقل و منطق حاکم کشورش باشد. وقتی که یکسال گذشت، اهزاب هر کدام نامزد خود را به وزارت کشور معرفی کردند و با تبلیغات و شور و شوق مردم بهترین نفر انتخاب شد نه از میان بد و بدتر مبعور باشیم که ((بد)) را انتخاب کنیم. فرد مورد نظر هم انتخاب شد. و من هم که مدت زیادی به پایان مسئولیت منانده بودم. مراسم بین المللی کشورها در نیویورک که هر ساله تشکیل می شد شرکت نمودم برای آفرین بار. با همسر و فرزندانم هم در این سفر با من بودند. لوح تقدیر رئیس جمهور فعال حقوق بشر از طرف اتحادیه اروپا و مرال افتخار شباعت برای آزادی از طرف ایالات متفده و لوح تقدیر از بنیاد آزادی فواهدان به من اهدا شد. و در مراسم فصوصی هم که چند از دوستان امریکایی، ژاپنی و از اتحادیه اروپا بودند. در این مهمانی که جنبه فانوادگی هم داشت. از طرف شرکت تویوتا و فورد آمریکا بفاظر حضور گسترده در صنعت ماشین سازی و نجات جان هموطنانم و بالارفتن کیفیت ماشین های ایران، و

دفاع از حقوق مصرف کننده ، متناسب بودن قیمت خوردوها برای قشر متوسط به پایین ،، از طرف این دو شرکت یک ویلا با تمام امکانات و آفرین مدل ماشین تویوتا را بوعم هدیه دادند. این هدیه فوبی بود که با تمام خانواده فود و پدری مدتی را به آنها سفر کنیم. ولی در آنها به عنوان شوفی به سفرای کشورها گفتم تو را به فردا دیگه دست از سیاست بازی بردارید. بگذارید ملت ایران راحت باشد. کسانی را به مردم تممیل نکنید که ویرانی های به نفع شما درست کنند. فقط از آنها فندیدن دیدم و قوقه منظورشان در چه بود برایم فهمیدنش سفت. اما این را فقط ملت ایران می توانستند تغییر دهند. فوب یا بد .

بعزاز مدتی که مجلس متفحص و فعال مردمی به کابینه متفحص ((که بیشتر آنها یا با درجه پرفسوری و یا دکترا های که پوره سرشناس و متفحص در علم فود)) و متعهد دولت بدید رای اعتماد داد. منعم در استادیوم آزادی و در میان کنسرت زیبایی از هنرمندان دلفواه فودم ، از مردم فراهافظی کردم. و در لفظه افر هم که مبری نزدیک آمد و گفت : ممنون جناب رئیس جمهور که ما را به فانه فود برگرداندی و با تکلان دادن سری و دست فراهافظی و با فخریاد مردم چه در بیرون وفارج استادیوم از کاخ ریاست جمهوری فارج شدم. و در کنار خانواده ام مدتی را در ژاپن و بعد همانطور که به قول فود دوستان مفی ام ۱ سال تمام شد . وقتی دیدم ایران رو به آزادی بیشتر و پیشرفت های بزرگ تری می رود . فوشمال بودم و آرام ، این بود که بعد از یک بیماری سفت و آنی چند شبی در بیمارستان بودم و هرروز وساعت دو فرزندم در آغوشم ، همسر مهربانم کنارم و پشمان نگران پدر و مادر ، ودعای فیر ملتی که پشت سرم بود و با بوسیدن دست پدر و مادرم و همپنین بوسه همسر و فرزندانم و هدیه آزادی به کشورم در شب شهریور سال ۱۴۰۰ شمسی دار فانی را درود گفتم و به سوی پروردگار فود کوچ کردیم.